

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-232866**

UNIVERSAL  
LIBRARY







Handwritten marginalia in the top left corner, including the number "12" and some illegible script.



النَّهْجُ الْمَقْبُولُ  
مِنْ سِرِّ الرِّسَالِ

استاذ خواجه نصير

خواجه نصير

وزيت ابو الخير ميرزا حسن



صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۵۱	باب در بیان معان	۶۷	کتاب در بیان همه
۵۲	باب در بیان عدت	۶۸	کتاب در بیان سوگند کردن
۵۳	فصل در بیان استبرار	۶۹	کتاب الکنز و ر
۵۴	باب در بیان نفقه	۷۰	کتاب الاطعمه
۵۵	باب در بیان رضاع	۷۱	باب در بیان نخیل
۵۶	باب در بیان ضمانت	۷۲	باب در بیان ذبح
۵۷	مقصد دوم در ذکر معاملات	۷۳	باب در بیان مهمانی
۵۸	کتاب البیوع	۷۴	باب در بیان آداب طعام
۵۹	باب در بیان ربا	۷۵	کتاب در بیان نوشیدنیها
۶۰	باب در بیان خیار	۷۶	کتاب اللباس
۶۱	باب در بیان سکم	۷۷	کتاب در بیان قربانی
۶۲	باب در بیان قرض	۷۸	باب الولیة
۶۳	کتاب در بیان شفعه	۷۹	فصل در بیان عقیقه
۶۴	کتاب در بیان مزدوری	۸۰	فصل در بیان جنان
۶۵	باب بیان آداب سخن زین گفتن جایگز	۸۱	کتاب در بیان دارو
۶۶	کتاب اشترکه	۸۲	کتاب در بیان وکالت
۶۷	باب در بیان گرو	۸۳	کتاب در بیان ضمانت
۶۸	کتاب بیان و بیعت و عاریت	۸۴	کتاب در بیان صلح
۶۹	کتاب در بیان غصب	۸۵	کتاب در بیان حواله
۷۰	باب در بیان آزاد کردن	۸۶	کتاب الفلوس
۷۱	کتاب در بیان وقف	۸۷	کتاب در بیان چیز افتاده بر زمین
۷۲	کتاب در بیان ارمان	۸۸	کتاب القضا

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۸۲	کتاب المخصوصه	۹۱	کتاب الموارث
۸۴	کتاب الحمد و	۹۲	کتاب الجهاد و السیر
۸۵	باب در بیان حد زانی	۹۳	فصل در بیان تقسیم مال
۸۶	باب در بیان حد زانی	۹۴	فصل در بیان حد زانی
۸۷	باب در بیان حد زانی	۹۵	فصل در بیان حد زانی
۸۸	باب در بیان حد زانی	۹۶	فصل در بیان حد زانی
۸۹	باب در بیان حد زانی	۹۷	فصل در بیان حد زانی
۹۰	باب در بیان حد زانی	۹۸	فصل در بیان حد زانی
۹۱	باب در بیان حد زانی	۹۹	فصل در بیان حد زانی
۹۲	باب در بیان حد زانی	۱۰۰	فصل در بیان حد زانی
۹۳	باب در بیان حد زانی	۱۰۱	فصل در بیان حد زانی
۹۴	باب در بیان حد زانی	۱۰۲	فصل در بیان حد زانی
۹۵	باب در بیان حد زانی	۱۰۳	فصل در بیان حد زانی
۹۶	باب در بیان حد زانی	۱۰۴	فصل در بیان حد زانی
۹۷	باب در بیان حد زانی	۱۰۵	فصل در بیان حد زانی
۹۸	باب در بیان حد زانی	۱۰۶	فصل در بیان حد زانی
۹۹	باب در بیان حد زانی	۱۰۷	فصل در بیان حد زانی
۱۰۰	باب در بیان حد زانی	۱۰۸	فصل در بیان حد زانی

### تخصیص تالیفات از مؤلف عفا الله عنه

و یرایانست که حق پیوند پاکیزه بخدا و حق گزین جایون نژاد ناصر احکام اسلام حای  
خوژه اعلام رفیع ایشان منبع امکان جناب نواب محمد احمد خان گرامی پور نواب مهابت خان  
رئیس جوانا گده که جانشین پدر خسته نهاد خویش است و در تبع سنت سینه از بگمان  
پیش و پیش و در اوسن پور ضلع گجرات آقا متکده آن حق آندیش که توفیقش رفیق باد و تصور  
بحد و پیش با تصدیق پس از آنکه نظر بمولفات پدر عالیقدرم که در علوم حق و دینی و تائیدات  
احکام سنت نبویه هم در پارسی زبان جلوه آرای عالم است و هم عبرتی لسان دلرایی هر

فاضل عالم برگاشت و لذت سلام ساوج برگرفت عداوت ایمان کامل دریا و فایده ارشاد  
 الهی دست او گرفته بشمار راه رسالت پناهی آورد و از همه یگانه ساخته با خود آشنای دول  
 حق نیش ریخت و در طلب اتباع سنت خاتم الانبیا که جز وی هیچکس نرسد و ارسوی نباشد  
 و در خوشتر جز از امتدای گفتار و کردارش باز پرس و دیگر نرود جو او هست بلند نعمت را بر فرا  
 آگاهی جولان داد و هر گونه سر بیا این دولت اید پیوند بجد و جهد ارجمند از بلاد دور دست  
 بهر ساینده آدم المد توفیق السامی و بارک فی غنمه الشریف النامی از والد با جدم ابو طیب  
 صدیق بن حسن که بوالاجاه امیر الملک بمجاد و مخاطب توبه شکار شده که نامه مخفی سلیمان  
 و رفقه سنت جامع اموات احکام و عادی همت مسائل سلام فراهم آورد فی ست تا هنگام عمل  
 بر عبادات و نزو تعبد بمطالبات بروجه و حیثیت و طریقه سلف است دایم طاعت دست بهم  
 و بدولی کاوش رای کاسه و غلش خرد فاسد بر شیفته اتباع حدیث و قرآن و دلداده  
 تسک باد که صحیح الاتقان قوی البدان را اعتضام با یزید اش آسان گرد و بی این  
 اقوال زید و عمر و بنییر آلاش افکار متقلدان سخن پرور سلوک مسلک سوی نبوی صلعم  
 و مروضراط مستقیم مسطوفی روی به سهیل آورد و بنا بر علی بن ابراهیم موسس پیوند حدیث  
 و کتاب و طلب کار حساب بروز حساب که نامزد بنور حسن طیب و کمنی بابی الحیرت بفرمان  
 پدر عالی شان این مختصر بفرمایش خان رفیع المکان موصوف اولاً و رساله عرف السجاده  
 تا یاب بقلم آورد و از نظر حضرت پدر گزرا نید و از تصحیح مطاوی فحاشیش پردخته ازین  
 بزم سنت آشنایان حق گزین و حق گزینان سنت آشنایان کرد و بگو که حضرت باری عظیم  
 و عمت رحمته مقبول افتد و روشناسان شهرستان تابع اعتضام کتاب و سنت را  
 و کلتش سرمایه سمیت بهم و چون علامه ابن مرم بر حسب و عده که بر زبان پدر و الا که گزیده  
 ناگزیر وقت بود و اطلاعا حواله خامه تحقیقت نگار شده اکنون پایان این سخن بر چایم که  
 از فکر والای پدر و الا هم سمت و بدین مقام مناسبه دارد خوشتر می نماید  
 آمد اندیشه سنت بطریق اول و صفتش باده که دارد سر غوازی دل ترک تقلید بگو نصرت سنت فرما  
 آن حق آشام که ز سر زده شیار دل یاطنی سنت خشنه و گرسوبعت و زرقین نیست سیه کاری دل

علی گشت گفتار مواسسه تقلید  
 میده دست به دولت بیدار دل  
 پای و کوچه تقلید کسی می لرزد  
 جز ترستی حق نیست کوه کاری دل

و کما یک درین غلکه مونس گردد  
 بر دریا و دم زگر کفای دل  
 سن بخارای کجا خنجر تقلید کجا

نه خبری که نشینت فی لاری دل  
 نشویم بنفشه دفتر آریاب خود  
 دل و لبست بمن من بود کا و اد دل

چون ز غفلت سوی سنت گرا کرد  
 یک حدیث لب جانیب پستار دل  
 غایب آمد بر خورشید سنت قوا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَنَّ لَهُ شُكْرًا  
 حَمْدُهُ وَكَتَابُ اللَّهِ حَيْدَرُهُ هَيْدَرُهُ عَلَيْهِ

بسمه سعادتمند حضرت تاج بهند نواب جهانگیر حکیم صاحب این گرانمایه کرامت

افق المصبول  
 مشن ابن رسول

خداوند جهانگیر  
 شیراز

مسن ابن رسول صاحب این گرانمایه کرامت مدیر مطبع ریاست علمیه حیدرآباد

رئیس شاکر خان خیر الاکابر کشید  
 مطبع المطابع باوابع و تیسر انطباع



بسم الله الرحمن الرحيم



احمد صبح امرنا بالثقة في الدين واشكر من ارشدنا الى اتباع سنن سيدنا  
 واصيله واسلم على الرسول الامين واله الطاهرين واصحابه الاكرميين اما بعد  
 چون اصول موصلة شریعت حق اسلام ادام الله اقبالها وادله مبهره است صادق خیر الانام ضاعف جلالها  
 اتباع عقائد و احکام کتاب عزیز و سنت مطهره است و کتب فقہ این مرد و محبت نیر غریز الوجود و نجی  
 دین و بار وجود است غالبش تازی زبان و درو نه عامه از در فیت احکامش با کونایه بی معنان و جگر که  
 یثا شست انوار ایمان و طلاوت تمسک بحدیث و قرآن در دلهای شان فرشته و فائد توفیق خداوند  
 غراسمه این عصا پر سعادت اصایه را از غارستان عقل نیز بنگد ز نقل کشیده خواستار آمد تا این بیت را  
 رحمت مهیودار آمرزش طلبگار هیچ تر از هیچ تر دامن ابو انجیر نور الحسن بن صدیق حسن مونس  
 عفا الله عنه نامه عام فهم خاص پسند با کونایه عبارت همدوش و با مسائل عقیدت و احکام عبادت و محبت  
 هم آغوش از او که کتاب عزیز و سنت مطهره فراهم آورد و بدان بجا که نه از آئینش خرد و خردوان شین  
 دران آفری توده از الایش راسخ نش طرازان پسین در و بوی توحید بیان را بنگام حاجت بد و بگوشتن  
 سهل و آیینان را گاه ضرورت بدان چپک زدن آسان و آن نیست که از تازی با سبزی بر دم مختصر  
 علامه بابانی مجتهد مانی شیخ الاسلام قاضی محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه لکیده بر پیله زبان زور و زگار  
 و حکم الایمان بیان و حکم بیانیه دین مخصوص نامه بی همتا نادره کار و آفرودم بران مسائل عفت اند

را از رساله نجاشیه تا مایع امام اهل تبع شیخ محمد فاخر از ائمه اباوی رحمه الله تعالی باز یادت کثیر بر  
 برد و ما خدا اهل تبع را که از برای دستیار ساختن مجبور به بیجا چشم در راه و گوش بر آواز ندانم مضائق  
 آرد و او را و قاطل و زلازل یکدیگر قهقار میرانند و بسوی شما هراه مدینه منوره سنت صحیح را به بیجا  
 درین مختصر چیزی نه بینی که کتاب عزیز بران گواه یابست مطهر و شاد و نخواه نباشد و با این همه ایجا  
 همه محامات عقائد را جامع آمد و جمیع ابواب عبادات و معاملات را بر ترتیب کتب فقیهه ماکو  
 سخن دوست گران بود و روان کردم جان به بیجا نه بسیار ید که از ان کردم  
 و چون اوله این احکام در صحیح معتقی و تلخیص المرام و شروح آن چون نیل الاوطار و مسک انعام  
 و جز آن از کتب صحیح علم کلام بسو طست بیاورد آن درین مختصر چه مستیاج که مقصود درین مقام  
 بضمای حدیث عبدالعزیز لبر ان ربنا قال یا رسول الله ان شرائع الاسلام قد کثرت علی فاخبرنی  
 بشئی تشبیه به قال لا ینال لسانک رطباً من ذکر الله اخرجه الترمذی و متغیر به و این ماجه فی  
 سنده اختصار کلام و ایجا زمره بقرض سهولت عمل و قصر اهل سنت و بس الاشاره الله تعالی آرزو  
 اوله را جمع باصول شایسته انداخته ممکن اما او خیر یکیکه با وجود و سترس بر دو این سنت مطهره  
 به چشمش صحرائی را می آویزد و با تیسر تنگ گنج و بر این حدیث به یادیده خانه را می پرستان  
 خاویده و ندان بهت گزینان می پردازد و لمحو لغفه

دل ز سنت طرف را می کشیدن عجبست  
 قریب بگذاشتن و دور و دیدن عجبست  
 جلو و از راسی خریدن رسن بقیع چشم  
 بهر اغیار ز ولد ار بریدن عجبست  
 دل سپردن به نیزنگ نزاع فقها  
 امن در با حق و فتنه خریدن عجبست  
 و این مختصر موسوم است با ستم تلخیص المقبول من شرائع الرسول و شتمل است بر  
 یک مقدمه و دو مقصد و یک خانه<sup>۱۲۹۳</sup>

### مقدمه در بیان عقائد

اول چیزیکه بر طالب غلات لازم است تصحیح عقائد است مطابق کتاب و سنت بنی میل سو  
 پنج یکی از فاکلان آن و آن درین زمانه بسیار دشوار است چه عقول دایمیه اهل عالم و فساد

علوم فلاسفه کجا ویده خانه کفار یونان است و در آراء اهل کلام که خاویزه طبع مشکابان  
 زلمن است آنقدر تنگ باده است که احدی بجانب کتاب عزیز و سنت معلّم و سر بر نمیدارد  
 بلکه این هر دو جهت نیز را معزول از کار میداند و کسی را که سخن بدو فی قرآن و حدیث میکند  
 از طریق سنت بیکانه میشمارد و الی الله المشتکی ثم الی الله المشتکی لیکن و میگوید موافقت با کتاب  
 سنت و سنت بهم و او از مخالفت قول کسی باک نیست هر که باشد و هر کجا که باشد تحلیف با این  
 بر منطوق کتاب و مفهوم سنت است اقتدار آراء دیگران منظر نیست

ما تری دی و اشعری همه خوب پیست و آنی عقاید ایشان پارس بر پایه مصطفی رفتن محو و اتباع او بودن عقل خود را عقیل دانستن پشت پا بر زدن بضم جمیل + سوختن و خمر فلاسفه را از کتاب و حدیث خواندن درس خوض کردن بنسخه آیات از لغوی حدیث مصطفوی این طریق از خلل بسی و درست	لیک طور سلف بود م غوب انتخاب خواستد ایشان بر خویشی نه ز پا رفتن جاده اتفاقش پیروی شع او را کفیل دانستن بر قیاسات و این همه تاویل قطع کردن بر فلاسفه را ماندن از طعن هر خسی بی ترس راه بردن بنور ذات و صفات پشت طاقت نمودن ست توی همه این شا به راه مصور است
---	---

پس باید دانست که اعتقاد سلف صالح که صحابه و تابعین و تبع اتباع و ائمه مجتهدین  
 و امامیه ایشان باشند است که حق تعالی بذات و صفات خود و همچنان است که در قرآن  
 شریف خود را بدان وصف کرده پس هر چه بدان خود را متصف دانموده بدان متصف  
 دانند و از آنچه خود را مقدس و مغزه گفته اعتقاد تنزیه و تقدیس از آن دارند و آنچه  
 برای خود ثابت داشته آن را ثابت گردانند و آنچه نفی فرمود آن را از وی منتفی شناسند  
 غرض که در ثبات و نفی هر دو پیر وی کتاب و سنت کسند و در یا بند که دی کیست

موجود در ازل و ابد متصف بجمع صفات کمال نخل و دنیا شده و نه زائده و نه زائیده شده  
 و نیست و اورا که حکیم است نمی کند مگر بیکت فعال است هر چه را خواهد جمیع کمالات او بافضل است  
 قدیم است و اورا است صفات قدیمه قائمه بذات او که عبارت است از حیات و علم و اراده  
 و کمالات و کلام و شمع و بصیرت و قدرت و این سمع و بصر و صفت اند متغایر علم خاشیه بتبع قرآن  
 کریم بر آن گواهی میدهد هر چه علم را در ذکر معلومات ایراد نموده و سمع را در بیان مسموعات  
 ذکر فرموده و بصر را در بیان مبصرات عیان کرده و در صورت ارجاع سمیع و بصیرت به علم  
 بمسموعات و عظیم مبصرات تحریف قرآن و حدیث لازم می آید و نیز هر که از سمع و بصیرت نفی  
 شده ویرای سمع و بصیرت توان گفت و قباحث نهی پی پوشیده نیست و آنکه گویند کلام او حرف  
 و صوت ندارد این هم بر غلات کتاب و سنت است و بقل هم در نمی آید که سخنش بی حرف  
 و صوت باشد همچو انسانی که جمیع اعضایش منقود بود بلکه قرآن کریم کلام او است غیر مخلوق  
 از و بدایت شده و بسوی او عود کننده است و لفظ و معنی او همه از او تعالی است جبرلی  
 علیه السلام ناقل مبین نیست و کار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خبر ابلاغ آن هیچ نه آنچه  
 بر زبان خلق از آن کلام تقدس نظام گذشته و میگردد و کلام است که بدان کلم کرده و جبرلی  
 علیه السلام از وی آنرا صدقاً شنیده و بر سر در سروران یقیناً فرو آورده هر که گوید  
 آن کلام فرشته یا بشر است مسکن او مقرست و طریق تکلم او سبحانه جز او تعالی او دیگری نمیداند  
 کیفیت آن موقوف بر علم او است تعالی الله ان کیون بشیها مخلوقات فی شئی من ذاته و صفات  
 گمان انحصار طریق تکلم به آنچه معروف است در حیوانات جمعی کثیر را در ورطه ناکه تاویل انداخته  
 و از ساحل نجات ایمان باور فی الکتاب دانسته و در تر افکنده غریق گرداب اضطراب حتم  
 تبسح و تکلم حصی و احجار و اشجار که از معجزات آن سرور است بر غیر طریق معهود صورت گرفته  
 پس قادر بر هر چیزی بر طریق عادی اگر تکلم فرماید که ام استحاله روی میدهد و این کلام نفسی که  
 در کتب اشاعره مذکور است از کتاب و سنت است ششام استخوان آن توان کرد و تمیز آن از  
 علم خبر اعتبار معتبر نتوان نمود و است تعالی بالای عرش فوق سموات و عرش و ماواه است  
 او بخود آنه خروال بدست کی از مردم است و علم او محیط کائنات علوی و سفلی است ماکان و



تاکنون محاط اوست چنانچه خود فرمود و کتاب حکم خویش از من علی العرش استولی و این  
 استوار و مهت موضع از قرآن شریف مذکور است و گفته احاط بكل شیء علما و این  
 در غیر موضع است و اصل آنست که هر آنچه قرآن شریف بدان وارد شده است بمقتضای  
 باید آورد و تاویل آن نیاید نمود و از وجه آن مصروف نباید گردانید از جمله است قول  
 تعالی الیه یصعد الکلم الطیب و قول او رافعک الی و قول او رفعه الله  
 الیه و قول او فخرج الملائکة و الروح الیه و قول او یدبر الامر من السماء  
 الالارض فخرج الیه و قول او یخافون ربهم من فوقهم و قول او تنزیل  
 الکتاب من الله العزیز العلیم و قول او اامنتم من فی السماء و قول او قتل  
 از فرعون که برگشته موسی علیه السلام که خدای من بر آسمان است مقترض شده گفت یا  
 هامان ابن ربی صرکاً لعلی ابلغ الکسباب اسباب السّموات فاطلع  
 الی الله موسی و انی لا ظننه کاذباً و در قرآن کریم او له ملو علی اعلی زیاده برین  
 میتوان یافت و آن نص یا ظاهراًست در آنکه او تعالی فوق خلق و بالاسی عرش باین از مخلوقات  
 خودست بمعنی که لائق جناب رفیع او باشد و تاویل در آن اخراج نص یا ظاهراًست از  
 معنی آن و این قطعاً ناجازست مگر نزد معارضه مقدم یا مثل و وجهان آن و دونه  
 شرط اقتضا و قول او سبحانه یکس کمثل شیء منافی آن نیست چرا که ماثلت یا جمیع  
 وجوه اوست چنانکه اهل سنت گویند یا در خص او صاف چنانکه معتزله گویند و آن  
 هر دو درین مقام مفقودست و ازان لازم نمی آید تغییر بارتیعالی از عالی بجالی که از امارات  
 حدوثست زیرا که چنانکه او را تغییر با سجاد عالم و تسمیه او بموجود نیست همچنان و می سبحانه  
 بجلی عرش و وصف او یا که فوق آن مستوی بر آن است متغیر نمی شود و همین است حکم  
 احادیث شریفه نبویه علی صاحبها الصلوة و التحیة که هر چه در آن ورود یافته بدان ایمان  
 باید آورد و صرف و تاویل عقول ضعیفه را حلقه بیرون دز باید شمرود و از جمله آنچه درین باب  
 ثابت شده حدیث بخاری و مسلم است از ابی هریره رضی الله عنه و در حق لوح محفوظ که برومی  
 نوشته شده سبقت محتمل علی غصبه فهو عنده فوق العرش و در روایتی بجای عنده موضوع

آمده و در روایتی کمترین عدد و اگر گفته دیگر حدیث بخاری است از انس رضی الله عنه در  
قصه حجاج ولی الجبار رب العزة و تدلی و هدران قصه است قال له هو منی ارجع الی  
سرتک و هدران است فعلی به الی الجبار تبارک و تعالی اقبال و هو مکان و دیگر حدیث بخاری  
و مسلم است از ابی سعد رضی الله عنه و انما امین من فی السما و دیگر حدیث مسلم است و سوال  
از جابر این الله فقال فی السما قال انها مومنة و دیگر حدیث بخاری است از زینب  
جیش زو به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو جی الله من فوق سبع سموات و دیگر حدیث  
ابو داود است از فضاله ربنا الذی فی السما تقدس اسمک و دیگر حدیث ترمذی است از عبد الله  
بن عمرو بن عاص و ان را حسن صحیح گفته ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السما و دیگر  
حدیث شافعی است که در سند خود ایراد فرموده از انس رضی الله عنه در فضائل و در جمعه  
هو الیوم الذی استوی فیہ ربک تبارک و تعالی علی العرش و دیگر حدیث ابن ماجه است  
از جابر رضی الله عنه فاذا الرب قد اشرقت علیهم من فوقهم و دیگر حدیث بخاری است از انس  
رضی الله عنه و باب شفاعة فا دخل علی ربی و هو علی عرشه و در بعض الفاظ بخاری چنین است  
فاستأذن علی ربی فی داره و دیگر حدیث نزول رب بسوی ساسی دنیا است و درین باب  
احادیث کثیره است که استقصای آن درین مختصر دشوار است و موضع بسط آن و دیگر سنن حقه  
صالحه از آن در کتاب العلل و هبی و کتاب العرش و کتاب النزول شیخ الاسلام ابن تیمیہ  
و کتب لاندیه ایشان مذکور شده و اقوال صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین و شاگردان ایشان  
درین مقدمه در غایت کثرت است اما آیات و احادیث مخفی است از ایراد آن پس لازم حال  
ایمان آرند گان بختاب خدای عز و جل و احادیث مصطفی صلعم است که سر مو ازین عقیده تجلی  
نفرمایند بلکه بزرگ اهل این اعتقاد برآیند و با بهار و دیگران و آراء متاخران میل نه نمایند و  
رویت چشم سر و آخرت چنانکه ماه شب چهاردهم دیده میشود حق است و آنکه گویند نه امکان  
باشد و نه بر جهت از متغایله و اتصال شعل و ثبوت مسافت میان رانی و مرقی لیس کتاب سنت  
از آن ساکت است و احادیث و البر و رویت بحد تو اتر رسیده و آیه شریفه و جی کما یجو حصین  
ناخره الی ریهنا ناظر کائنات است برین دعا و دلیل قطعی است بر آن و سلف صاحبین و ائمه

مجتهدین اجماع دارند بر آن وجهی مطلق چون در ابصغاتی ستودند که جز در عدم محض نتوان یافت  
 نفی استوار و رویت و سایر صفات نمودند و آنکه سنت و سلف است و آنکه در اثبات حق  
 در و باطل جد و جتها و دارند فعلیک با تبا عجم فانهیم مرکز الحق و هم بد و رون معه حیث دار  
 و کلام و عینیت صفات با ذات و زیادت آن بر ذات در کتاب غریب بوی از آن نتوان یافت  
 مگر همین قدر که او تعالی موصوف است بصفات کمال منقوت است باوصاف جلال و جلالت  
 پس در حق نامی صفات خوف عظیم است و آنکه بعینیت قائل شده و آنکه لا معین و لا غیر گفته  
 و آنکه زائد بر ذات اعتبار نموده و می خواند در امری کرده است که بآن تکلف نیست چیزی  
 و عتقاد داخل نموده که از قبیل عتقاد نیست عفا الله عنه و جمله صفات اوست ارادت  
 و مشیت و فعل و تخلیق و تزیین و تمکون و در کتاب و سنت نسبت رضا و غضب و من  
 و منقط و تاسف و کراه و ایثار و محبت و کبر و کید و قرب و بعد و عزت و فقر و ضحک و فرح  
 و بغض و تعجب و منع و عطا و معیت و عنایت و خلافت و صحبت و نفی اتحاد و لد و نفی شریک  
 بسوی وی سبحانه آمده و اطلاق نفس و ذات و صوت و اجمع و مبین و شمال و بد و عین و  
 ساق و قدم و متو و جنب و جز آن ثابت شده و عبارت اهل کلام در وصف او سبحانه که نه سیم  
 و نه چهار و نه عرض و نه محدود و نه معدوم و نه متبعض و نه متخیر و نه در مکان و نه خوار بر عت است  
 در کتاب و سنت بوی از آن شنیده نمی شود آری صفات هشتگانه از برای او تعالی ثابت  
 است و ذکرش در مابقی گذشت پس وی سبحانه بی مثل و شبه و ضد و ضدست نظیر و مبین  
 ندارد و با غیر خود متحد نگردد و وحدت وجود باطل است و وحدت شود جائز و استواری او  
 بر عرش بر آن قاطع است بر رتبه و عذاب وجودیه و عالم جمیع اجزای خود حادث و مسبوق بعد  
 است با حق سبحانه تعالی فرد فردش از کم عدم بر منصفه وجود جلوه گری نمود و تقدر  
 غریب عظیم گذشته و اندازه گرفته از آنچه در ازل مقرر فرموده هیچ چیز از آن تجاوز نکرده  
 حدیث عثمان بن حصین مرفوعا کان الله و لم یکن شی قبله و کان عرشه علی المار ثم خلق السموات  
 و الارض و کتب فی الذکر کل شیء رواه البخاری بر آن دلالت دارد و وی سبحانه هر روز  
 در شانی هست تطیل و بیکاری را در ساحت کمال او راه نیست و بندگان در فعال خود مختیاری

و از آنکه بسبب آن مشاب و معاقب میشوند و حسن آن برضا و محبت اوست و قبح آن برضا و محبت  
 وی نیست بلکه محض بیاد است اوست و قواب بر حسنات و عقاب بر سیئات عدل اوست بغیر  
 ایجاب از جانب کسی بر وی مگر آنکه خود بخود بر خویش واجب کرده باشد ان الله کتب  
 علی نفسیه الرحمة و جز آن از آیات و احادیث که دلالت دارند بر آن و تحت تکلیف مستح  
 است بر فعل و ترک و بلوغ و آنکه گویند استطاعت مع الفعل است قرآن و حدیث بدان  
 ناطق نیست و بنده تکلیف کرده نمیشود و بدینچه در وسع وی نیست و افعال عباد مخلوق است  
 و فعل عباد است خلقکم و ما تعلمون بدان اشارت می نماید خلق را بخود نسبت فرمود  
 و عمل را بآنها انساب و اوده و آنکه گویند فعل از حق و کسب از بنده است بعقل و دینی آید  
 و کتاب و سنت بدان حکم می فرماید و حقائق اشیا را ثابت است و علم بدان متحقق و متکثر  
 و فطائی است و اسباب علم از برای خلق سه چیز است یکی حواس سلیمه و دوم خبر صادق  
 سوم عقل و علم ثابت بعد از است عقل ضروری است و ثابت با استدلال کتبانی و الهام  
 از اسباب معرفت محبت شیئی نیست و عالم بعد از وجود فنا پذیر است کل شیء هالک  
 الا وجهه و مقول است بابل خود و اجل کی است و ان یؤخر الله نفسا اذا  
 جاءه اجلها و جز آن از آیات شریفه بدان ارشاد میفرماید و هر چه میخورند از طلال یا حرام  
 رزق است و هر کسی استیفا رزق خود میکند و متصور نمی شود که یکی رزق دیگری می تواند خورد  
 و صاعن ذابیه فی الا دین الا علی الله در فجا بدان اشارت میکند عقل را و حسن  
 قبح اشیا بر حق حکم نیست بلکه این حکم خاص بوی تقالی است و عذاب قبر مرگافران را و عصاة  
 سومنان را و نفیم اهل طاعت در آن و سوال منکر و نکیر و بعثت مردگان از گورنا و وزن اعمال  
 و کتاب و سوال و حساب و حوض و صراط و جنت و نار و شفاعت پیمبران و نیکوکاران از  
 برای اهل کبار و غیر آنها باذن پروردگار حق است و آنکه مردم برگورنای انبیاء و صلحاء را  
 و سبیل سازند و شفاعت خواهند و طلب جوینده هیچ است چرا که این شفعیان قدرت  
 ندارند که بی اذن اولب شفاعت جنینند و چون وی خواهد خواست که در حق کسی بگوید  
 فرماید بآنها خواهد گفت که سفارش یکنی بعد از آن وی شفاعت خواهد کرد پس اگر آنها

عمر با گور آیند و شفاعت خواهند صاحب قبر بی اذن شفاعت نمی توانست کرد و قوله تعالى  
 مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَ ذَا الْعَرْشِ لَا يَزِينُهُ وَقوله سبحانه مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ  
 شَيْءٍ وَلَا يَشْفَعُ وَخبر آن از آیات بران و ال است پس چرا از تو تعالی که قریب تر از هر توفیق  
 است طلب حاجت نمی کنند و رحمت نمیخواهند و آمرزش نمی جویند و طلب شفقتی از برای خود  
 نمی نمایند که باذن او سهرا بخام کار کنند این حرف اگر چه برگزیده پرستان این زمانه و پیر پرستان  
 از دین بگانه گرانی خواهد کرد و لکن احمی احمی بان یمنع و بهشت و دوزخ موجود اند و بنیولا  
 و باقی خواهند ماند و روحی فنا نخواهند دید و نه اهل آنها و هر دوسن بکیره خارج از ایمان نمی  
 و نه در کفر می در آید و شرک را آمرزش نیست و مادون آن مغفور است صغیره باشد یا کبیره  
 و از ان تائب شده باشد یا نه و لیکن مغفرت منحصر بر بشیت او تعالی است با اختیار احدی نیست  
 و عقاب بر صغیره و عفو از کبیره جائز است اگر احتمال نباشد و نه کفر است و اهل کبار را  
 غلوه در دوزخ نبود اگر چه بی توبه مرده باشند پس مرکب کبیره و متناول کافر نیست و ایمان  
 عبارت است از تصدیق جنان و اقرار بلسان و عمل بامر کان و کم و بیش میشود بنص حدیث  
 و قرآن و فرق میان ایمان و اسلام و احسان همان است که در حدیث جبریل تفصیلش  
 دارد گذشته و گفتن انا مؤمن و انا مؤمن لیسار الله برود و درست است و نزاع  
 در ان راجع بلفظ میشود و ایمان باس غیر مقبول باشد و سمیع شقی و شقی سمیع میشود  
 و برزات و صفات الهی تغییر نمی رود و در ارسال رسل حکمت تام و انما محبت است بر خلق و رسل  
 بسوی بشر از جنس بشر آمده اند و بمشیر و انداز پر و خسته و مؤید بمعجزات خوارق عادات بوده  
 اول ایشان آدم ابو البشر است و آخر و افضل ایشان محمد صلعم و لکن رَسُولُ اللَّهِ وَ  
 خَاتَمُ النَّبِيِّينَ بران دلالت دارد و حدیث ارسلت الی الخلق كافة و هم فی البینون را  
 مسلم در صحیح خود روایت نموده و عموم قدرت او سبحانه شامل ایجا و مثل انحضرت است  
 صلی الله علیه و آله و سلم و لکن بحسب اخبار مثل او بوجود آمدنی نیست زیرا که فعل تو کمون  
 و وصفت تنفیر است و عدم فرق میان برود و مکایره بیش نیست و اولی اقتضاست بزرگ  
 عده و تسمیه انبیا و رسل منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصصنا

دلیل است بر آن دو گنگان معصوم بودند از کبار ارجاعاً و از تعلقه صفراً مطلقاً و همچنین ثابت  
 است عصمت ایشان و تبلیغ و آنچه از قرآن مجید و برخی بعضی از آنها معلوم میشود  
 پس تحریف قرآن نباید نمود و آیه شریفه و کان آخر الله قدراً اقتضای آنرا بنظر باید داشت  
 و ملائکه عباد الله اند منزله اند از وصف ذکورت و انوثت گناه نمی کنند و ناخریانی و نفاق  
 نمی نمایند و نمی خورند و نمی آشامند و هر چه فرمان میرود بجا می آرند و هر یکی را مقامی مقدر  
 است که از آن تجاوز نمیکنند و کتبه های آسمانی که مشتمل است بر امر و نهی و وعده و وعیبه  
 حق است لکن تعداد این کتب بدلیلی صحیح ثابت نشده و آسمان الهی و رسالت پناهی تقبی  
 است موقوف بر بیان شایع و ایجاد اسماء از طرف خود از برای خدا و رسول و الهام و  
 در آن و اطراء ممنوع و در لوح نبوی بدعت ضلالت است و بعضی مدعی آنچنان است که  
 قائم را بسره کفر میکشد و شعراج سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم و بیداری محمد  
 اطهر و روح انور از مسجد حرام بسوی مسجد اقصی و از آنجا بسوی سموات پسترسیده <sup>المفتی</sup>  
 حق است و از اعظم ادله و ابلغ حجج صمیمه بر اثبات علو او سبحانه و استواری حجت بر عرش  
 و مباينت او تعالی از خلق است و اسماء از مسجد الحرام تا مسجد اقصی مخصوص قرآن کریم  
 و از سمارت جنت یا تا عرش یا بالاسی آن آحاد است صحیح ثابت و آن حجت است ایکن  
 آنست که بجز و شغیدل این خبر بر اثر تصدیق آن در دل نشیند و تردد و خطیان بدان  
 راه نیابد و است و می صلح نمیرا هم است بنص قرآن شریف کُنْ تَحْتَ خَيْرَ أَصْنَةِ آخِرِ جَنَّتِ  
 لِلتَّائِبِينَ و درین باب احادیث نیز هست و شریعتش اکمل و اتم و افضل شرایع و دین او  
 ناسخ جمله ادیان است و کتاب و سنت کفیل بیان احکام جمله حوادث الی یوم القیام است  
 محتاج بحکیل و تنقیح آراء اهل رای و اموار اهل نبوت نیست فهم سلیم و عقل صحیح و دانش درست  
 در کار است اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمُ دِیْنَکُمْ و امثال این آیات دلیل است بر آن و اصحاب نبوی  
 چهارم اند و اصحاب حدیث معدل اند بتعدیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحمل هذا العلم من کل خلف  
 عدوله حجت است برین مدعا و کرامات اولیای حق است و دلیل حقیقتش ظهور کرامات از دیم  
 و صاحب سلیمان علیهما السلام است بنص کتاب عزیز و ولایت الهی و در همه اصناف است

مرحومه از اهل قرآن و اهل جهاد و اصحاب حرم و صنایع و زراعت یا تمته میشود مخصوص مصنفی  
نیت و محنت از برای او لیثبات نشده و آنچه واجب است بر او لیثبات تمام است  
کتاب و سنت و خود این مسئله متفق علیه اولیاست و هیچ ولی بدرجه نبی نمیرسد و  
افضل اولیاء ابو بکر صدیق است پس عمر فاروقی پس عثمان ذی النورین پس علی مرتضی  
و خلافت نیز بر همین ترتیب است و سایر عشره مبشره و سیدة النساء فاطمه زهرا و امام  
حسن و امام حسین و حمزه و عباس و غیر آنها که از ان سرور صلوات بر ایشان جنت یافته  
اند در حق آنها گواهی جنت باید دادند در حق غیر ایشان و بعد از عشره مبشره اهل بداند  
پس اصحاب احد پس اهل بیعت رضوان و اصل دین همین و و چیز است قرآن و حدیث  
پس بس و اجماع و قیاس غیر داخل اند در اصول و حجت بدان قائم نمیشود آری از قبیل  
معتقدات و مسائل میتوانستند مگر بر وجهی که در اصول مفصل بوده است علی الاطلاق  
و ایجاب تعلیه ایجاب بدعت است و امام قریشی تقادیر تنفیذ احکام که مسلم هر مکتف ظاهر  
باشد نه مخفی و نه منقطع مسلمانا را ضرورت منقول بر نفس نمیکند و اگر چه معتقد بر اینند و امامت  
خاص بر نبی ماست فیت هر چند که امام فاطمی جامع او صلوات است و فضل آنکه است اگر  
دست بهم و بد حدیث اللهم اغفر للعباس و ولده و اجعل الخلافة باقیة فی عقبه اشارت  
میکند بدان و خلافت نبوت سی سال بود پس ملک و امارت بهم رسید تم کیمون ملک  
عصو خاشییر آن است و امام را معصوم بودن ضرورت نیست و نه آنکه افضل اهل زمانه باشد  
بلکه از اهل ولایت مطلقه کامله بودن کافی است چه مقصود شارع از نصب آنکه دو امر است  
پس بس کی تدبیر و جلب منافع مسلمین و دفع مفاسد از ایشان و قسمت اموال خدا در  
اهل اسلام و اخذ آن از کسیکه برفته او است و رد آن و کسیکه از برای او است و تنفیذ  
بنمود و اعدا و عده از برای دفع کسانیکه سعی در ارض بیضا میکنند و آن طوائف کفریه است  
که قصد یار اسلام کند و غزو کردن با ایشان و در یار کفر بقدر طاقت مسلمین و انداز  
و جدان حد و وعده و تقادیر آمدن بر سیاست و تنفیذ احکام و حفظ حدود و اسلام و نص  
مظلوم از ظالم و قهر متغلبه و متسلطه و قتل طریق و اقامت جمع و اعیاد و قطع منازعات

واقع میان خصوم و قبول شهادت قائمه بر حقیق و تزویج هنائز و رضا و ایامی و بی دین  
و قسمت غنائم و نخوان دیگر که اہم و اولی است اقامت منار دین و تثبیت عباد بر صراط  
مستقیم و دفع ایشان از مخالفت و وقوع در سنای طوعاً و کرہاست و ہمین است نوشتن  
امام کہ شرع منصب آن وارد شده و واجب است بر مسلمانان اخلاص طاعت بحج و اہم  
در غیر مصیبت خدا و امتثال او امر و نواہی او در معروف و نہ در منکر و عدم منازعت با وی  
و عدم نزع ایدی خود از طاعتش گر آنکہ ملاحظہ کفر بواج از وی کنند و چون امر چنین باشد  
پس آنچه مسقط وجوب امر بالمعروف و نہی عن المنکر و قیام بحج الصد و ارشاد بسوی فرائن  
الہی جز از سنای او تعالی باشد موجود نیست و وجود اما یک مسقط اینها باشد غیر صالح  
بلکہ چون وی قیام با امری ازین امور کن بر مسلمانان معاضدت و مناصرت او واجب است  
و اگر قیام نکند پس خطایات متغنیہ وجوب امر بالمعروف و نہی عن المنکر بر مسلمین علی العموم  
باقی بر اعتناق ایشان و معدود و در اہم تکلیفات ایشان است علوم مسلمین ازین تکالیف  
جز بقیام بہان بروجہ وارد و مشروع ممکن نیست و ہمچنین اہل علم بعد از دخول اولی درین تکلیف  
مخاطب اند تکلیف بیان بروجہ مذکور و اذا تقرر لک بذاعت ما ہوا الصواب و لم یکن بیان  
در کہ حجاب و نماز در پس ہر بروفا جبر و است و نماز جنازہ بر ہر یک ازین ہر دو خواندہ میشود  
و ترک نماز مردن بر مدیون منسوخ است و گفت از ذکر صحابہ جز بنحیرہ واجب و سب صحابہ حرام  
بلکہ قریب یکفر است راعینہم الکفار اشارت میکند بہان و مسیح خفین در سفر شد شبانہ  
و در حضر یک شبانہ روز ثابت است و بعد تو اتر رسیدہ منکرش منکر متواتر است و قبضہ  
تر قبلی از اشتداد حلال است و بیچ بندہ تا آنجا نمیرسد کہ امر و نہی شرعی از وی ساقط گردد  
حال آنکہ وی عاقل بالغ است و سحر واقع است و برانبار و غیر ایشان جائز و آصابت عین حق  
و جہتہ گاہ خطا میکند و یک اجر می یابد و گاہ بصواب میرسد و فائز و گوئہ اجر دیگر و وزیر کہ  
حق واحد معین است و مصیب یکی است ہر چند مصیب نیست و حق و امر است در مذہب  
اہل سنت و جماعت ہر صاحب مذہب را گوئہ بہرہ از حق است لکن اہل مذہب مذہب  
اہل حدیث است کہ جامع حقوق جملہ مذہب باشند و ایمان مقلد صحیح است لیکن وی گمگشت



بزرگ است لال و تقلید علی است تقریر نیز محبت و نیت قبول روایت از باب تقلید و ممنوع است  
 تقلید در اصول دین با جماع اهل علم و نزد جمیع تقلید مذنب ناما بزرگست و اجتناب واجب  
 و معتبر در خلاف قول مجتهدین است نه مقلدین و خروج مقلدین از دایره اهل علم مجمع علیهست  
 حکم ابن عبد البر و آنکه از جهت نمی کرده اند از تقلید خود و غیر خود و صحابه این لفظ را گاهی  
 نشنیده اند و همچنین تابعین و چه قسمی شنیده اند که حدوث بدعت تقلید در قرن رابع  
 که بر آن شرع موصوف است بلفظ غم یفشو الکذب اتفاق افتاده و سیرت مقصر در زمانه  
 صحابه و تابعین آن بود که در مسئله پیش آید عالمی را از حکم خدا و رسول در آن مسئله  
 سوال میکرد و عالم در جوابش روایت نصی از کتاب یا سنت می نمود و این خود هیچ تقلید  
 نیست بلکه از باب طلب حکم خدا در مسئله و سوال از جهت شرعی است مجتهد را عمل بر رای خود  
 نزد عدم دلیل رخصت است و غیر مجتهد علی بر رای مجتهد در هیچ حال روایت و دلیل بر آن  
 دلالت نمی کند و این تقلید مشوم نه قرنی از قرب شریعیه است و نه طاعتی از طاعات الهیه  
 بلکه باسره از دایره تحبط و برع و تجری بر شریعت مطهره است و مقلد مسکین و در خطر عظیم است  
 و ایمان محل کافی است ایجاب تفصیل در آن بی دلیل است هم برین گذشته اند سلف صالحین  
 از آنکه دین و صحابه و تابعین و حصر طریق معرفت ایمان و عقاید اسلام در طریق اهل کلام  
 بین و بر خلاف کتاب و سنت است و خصوص شریعیه حدیث و قرآن محمول است بر نفوذ آنها  
 عدول از آن بسوی معانی دیگر که اهل باطن و خوگرفندگان فلسفه یونان و عولیش می کنند انحاء  
 و در خصوص کفر آنچه از آن بفهم در آید و اطلاق آن در عرف جائز باشد اعتقاد کرده شود و آنچه  
 بموجب جمیع و غیره باشد هم اعتقاد و بظاهر آن باید کرد و از لازم متابذ آن تبری باید نمود  
 و بر مراد حق عز و جل و رسول وی صلوات مقبولش باید داشت و از اطلاق صفاتی که در شریعت  
 حقّه وارد شده و اصول ملت صادق بر آن متعلّق آمده بودیم لزوم چیزی دیگر متخاشی نباید شد  
 و بهر لفظی که ورود یافته اطلاق آن باید کرد و آئینگی و بعضی از مسائل هر یک فرتّه اختیار  
 کرده است چنانچه اشاعره و غیرهم در مسئله روایت و جز آن از آنچه متعلق به عزت است  
 راه تاویل بند کرده اند و بی کیفیت هر چه وارد شده قبول می نمایند و معتزله حیات را نفی نمی کنند

و از آن بر قاعده مقررۀ ایشان جمیعت لازم می آید پس لاعلاج بسبب کیفیت قائل شده ایمان  
می باید آورد و قس علی هذا سر تا و اهل حدیث که قدوة اهل سنت اند و در باب همین اعتقاد و انکار  
و پیروی وارد شده ایمان می آرند و نظر بر آنچه در ادنام عوام لازم می آید نمی کنند فعلمکم بالاسسوة  
بهم فانهم اهل رسول الله صلی الله علیه و آله

اهل الحدیث هم اهل الفبی و ان لم یصحبوا نفسہ انفا سه صحبوا  
و آید بیداد از دست جرکه که اعتقاد بجا و رد فی القرآن و حدیث من الافاظ را بوجه جمیعت  
و مکان و جهت کفر میدارند و از حق تعالی نمی ترسند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی آرند چه هر که  
ایمان آورد و دست بطوا هر مخصوص وی از طرف خود هیچ ایجاب و نفرموده اگر او را در آخرت  
مواخذۀ نمایند جز منم نخواهد بود ان الله لکیس بظلالهم للعیسید اذن اباسیکنه و بر اینها  
فاسده عقائد مقرر کردن و در آن کفر و استن اگر چه در بطوا هر قرآن و حدیث همچنان  
باشد و معنی تخطیه قرآن و حدیث است حق تعالی قرآن شریف را حجت بیان فرستاده  
در رسول خدا صلی الله علیه و آله افعی الناس است چه قسم در ظاهر الفاظی اطلاق کرده که اعتقاد بظواهر  
کفر است این جرئت از طاعت واقع شده که خود و در آنها جوان شود و جوان بهرم و پیروی  
رسید و الف و عادت که طبیعت ثانی است بدان منضم کردند و فی تفتیش کالاعمی و الا هم  
براه از عالیشان شتافتند و حاصل ایمان خود را برابر دادند هزار زنهار از آنکه پیراه تقلید  
ایشان رفته آید هر چند در نظر مردم اعلم علماء و شیخ الشیوخ پاشنه و آله می نفسی بیده  
حق تعالی عادل است از کسی که مطالبی ظاهر گفته است ایمان آورده ناخوش نشود و عدل او  
هرگز تقاضای ظلم نفرماید و کیف که ایمان بطوا بر بی حیثیت و تمثیل و تشبیه و تعطیل و توجیه  
و تاویل مذہب صحابه و تابعین و تبع اتباع و ائمه مجتهدین و سایر سلف و خلف صحابین  
است جز بجا عهد متکلمین و اخراج یونانیعیین اگر کسی خواهد که از ان جماعه ایمان پرست حق دوست  
باطل که از حق فی خلاف این معنی نقل نماید ممکن نیست و نمی تواند و آنچه از اشراط ساعت  
عظمی و امارات قیامت بکری از خروج و جلال و داتۀ الارض و یاجوج و ماجوج و نزول  
عیسی از آسمان و ظهور مهدی در آخر زمان و طلوع آفتاب از مغرب و جز آن که حضرت

هر دو صلح بر آن خبر داده و در اشاعه و اذاعه و جز آن مفصل مذکور است و در کتب صحیح  
 است مگر کتب آن همه حق است همه اش ایمان باید آورد و مستحکم معصیت صغیره  
 باشد یا کبیره کفر است و استهانت معصیت و استنزاز بر شریعت و نهی بکفر کفر باشد  
 و آنکه گویند که اصرار بر صغیره کبیره و بر کبیره کفر است دلیل بر آن منتهض نیست بلکه حق است  
 که صغیره صغیره است و کبیره کبیره اصرار بر او را در آن تاثیر نیست و نیست حکم بکفر نخواهد  
 و امن از خدا و یاس از وی سبحانه و تعالی و تصدیق کاهن در اخبار بالغیب کفر است  
 و تعدد در چیزی نیست و اموات را در دعوات و صدقات و هیای نفع باشد و ایمان  
 میان خوف و رجاست و تکفیر اهل قبله نمی باید پرداخت و بر تساؤل حکم بکفر نمی باید کرد و  
 رسل بشبه افضل اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از عاقلان بشر عاقلان بشر افضل اند از عاقلان  
 ملائکه و وجود جن و شیاطین مخصوص قرآن و حدیث است و با حد آن کافر و روح حادث  
 است و علم بحدوث آن از دین اسلام ضروری است و برین گذشته اند صحابه و تابعین تا آنکه  
 فرقه قاضی القوم در کتاب و سنت پیدا شدند و زعم کردند که روح قدیم است و فرقه ناجیه گروه  
 اهل سنت است که ماضی است بر سیرت نبوی و سیرت صحابه و پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و صحابی دلیل برین است بر آن و کافر نعم علیه است و دنیا و در حدیث آمده علم سه چیز است  
 محکم یا سنت قاطعه یا فریضه عادل و هر چه جزین سنت زیادت است رواه ابو داود و مراد باین  
 شریعت است و سنت حدیث و بفریضه سیرت و هر یک از اینها ثلاث است مطلقاً و آنکه  
 جامعه تقسیم آن بسوی سه وسیله و جز آن رفته و سنت نبویه را همه از آن توان یافت  
 و انقیاد و الی امر واجب است و دست کشیدن از اطاعت او ممنوع و نکث بیعت و خروج  
 بر سلطان منعی عنه و فاعل آن مبتدع و مخالف است و مفارقت جامعه است و نیست اطاعت  
 مخلوق در معصیت خدا خواه آن مخلوق حاکم باشد یا غیر او و اساک و فتنه سنت ماضیه  
 است و لزوم این اساک واجب و اگر در آن مبتلا گردد و تقدیم نفس کند نه تقدیم دین و ایمان  
 و اعانت فتنه کننده بدست نه زبان و خواب از طرف او تعالی حق است اگر رای خواب  
 پریشان نمیده است و تاویل رویا هم حق است و خواب از باری وحی است و خواب علم چیزی

ازان است و هر که میگوید رویا چیزی نیست و می جابل است و جدال و حرا و درین خصوصیت  
 در قدر و مناظره در حق امر متکسر است و تسلیم اخبار و آثار صحیح که بر او است عدول سندش  
 تا آن سر در کائنات نمیشود و واجب است و کیفیت و لم در آن بدعت و شیطانی  
 موسوس است در صد و رهنان و صبر بر حکم خدا و اخذ یا مروی و می سبحانه و اخلاص  
 عمل از برای او و تعالی و خیر خواهی اهل اسلام و ندین لیاقت خدا عز و جل و اجتناب  
 از کبائر و قتل غل ابقرات قرآن و کتابت احادیث و نظره ان هر دو بتواضع و خشاکت  
 و عمل نمودن بر آنها نه بر غیر این و در حجت قائمه بر نفی و تحسین خلق و بدل معرفت و گفت  
 از انوی واجب است و تحریم مکاسب و قمارات و مال طیب و عمل خطاست و گشت مشیت  
 بر وجه حلال اندر آغزو و اهل و عیال خویش و واجب و نه که آن ضلالت وین است و درین است  
 است از کتاب خدا و احادیث مصطفی صلعم و بنده مامور است توبه و مغفوب بعد از توبه  
 یقینی است و یک یک ذره را از خیر و شتر حساب است مانند و قدر را عیبت اهل و توب  
 گردانیدن شتر که است و قدریه محوس این است اند و استغفار عقوبت از ذنب فضل خدا  
 است نه آنکه بروی تعالی واجب باشد و توبه از کبیره صحیح است اگر چه کبیره دیگر مصر باشد  
 و توبه از کبائر غیر معنی است از صغائر و توبه صحیح بی شبهه مقبول است و تعلیق آن بر مشیت  
 الهی جعل محض بلکه بر فاعلش خوف کهر است و اثر از او تنوع در ارتداد که مبطل اعمال  
 و موجب سوز خانه و سبب شمران حال و مال است واجب و مساو الله اگر از یکی توبه  
 الهی امریکه موجب روت است سر بر زند فی الحال ازان توبه گرا به و عظم با پنجم بر  
 عدم احاده کند تا مسامحت و این حاصل روزگارش گردد و میزان و وزن اعمال  
 و حراط و سوال و جواب و جز آن در عرضة قیامت و میدان محشر از امور سهیه مرید  
 خواهد بود و تسامی و اغراض صورت اجسام و جوهر خواهند گرفت تا تمامی اعمال  
 مومنان و صالحان بدست راست ایشان به بند و نایمهای اعمال کافران و فاجران  
 بدست چپ یا از پس پشت بسته و در آمدن روز رستخیزی نیست انجام و گان  
 از گور مایر نیزند و خیر و شتر قدر و شیرین و تلخ آن همه از طرف او تعالی است و هیچکس

ولی باشد یا عالم این غیر مالک دفع ضرر برای خود نیست بلکه مردم حاجت و فقر را بوسی  
 او تعالی باقی است و حق تعالی را در آخرت و دیدار الهی نشود و تجلی الهی از برای موسی علیه السلام  
 در یزه ریزه شدن کوه از ان مخصوص قرآن کریم است و است نامورست بر تو امور  
 نزد تنازع با هم بوسی خدا و رسول و در بوسی خدا و رسول عبارت است از رتبه بوسی  
 کتاب عزیز و سنت مطهره پس رتبه بوسی غیر این دو جهت بدعت ضلالت باشد و نیز  
 انکار و در خوارتر از است هر گاه باین احتیاط که خلاصه کتاب و سنت است چهره ایمان  
 نورانی گردد و طالب نجات را باید که تقوی و پیرمیزگاری که اساس اعمال است در پیش  
 گیرد و آیات و داله بر فضیلت تقوی زیاده از یک صد و پنجاه است و در زیاده بر چهل  
 آیه امر است بتقوی و نیست هیچ شیئی در ضلالت غیر اکثر الذکر و التثان از تقوی و در احادیث  
 شریفه نیز بسیار تفصیل خیر و تقوی آمده و بعضی قرآن کریم گرامی تر مردم متقی تر ایشان  
 نزدیک خدای تعالی و او سبحانه محب و ولی و فرکی و ناصر اهل تقوی است و از برای  
 عاقبت حسنی و حسن آید مهبیاست و موعود است از برای او بهشت و روز حشر گویار و روز  
 عود می او است قال تعالی اِنْ خَيْرًا اِلَّا اِدَّ النَّقْوَى و لَبَّاسُ النَّقْوَى ذَلِكْ خَيْرٌ  
 و این تقوی سبب اجر و شهادت مشورت و موجب دفع کید و باعث امداد و غیب و  
 جالب منفعت و رحمت الهی و سبب تکفیر سیئات و فتح برکات و موجب تفرقه میان  
 حق و باطل و سبب خروج از مضائق رزق و باعث بر حصول آن من حیث لا یحسب است  
 و او تعالی مومنان را امر بتعاون بر برتر و تقوی فرموده و از تعاون بر اثم و عدوان  
 نهی فرموده و اولین و آخرین را بتقوی وصیت کرده پس طالب نجات و سالک سبیل  
 آخرت را اگر صادق و در دعوی طلب و کامل در سلوک است عاشق تقوی می باید شدن  
 و داله و فریفته آن می باید گشتن بر وجهی که هیچ چیز از ان باز ندارد و اگر چه جن و انس و جنات  
 آن جمع آیند و فراهم شوند شیطان دشمن تقوی نهان از تسو یا تش خیر بتوسل از کتاب  
 و سنت الهی میسر نیست و نفس اماره خادم شیطان است بر طرفت میخورد و میکشد و آدمی  
 را بصورت تقوی و لالت کرده از معنی آن عاری میسازد چنانکه از حال اکثری از عباد

ظاهرست پس از مکاشف بر حذر باید بود و معنی تقوی را چنانکه شاید بیاید شناخت  
 تا استعمال آن یأسانی دست بهم در معنی تقوی در لغت پرینه کاری و ترسکاری  
 و در شلیت تقوی را معنی عام و خاص هر دو است اول صیانت و اجتناب از مضر  
 در آخرت است و این قبول میکند زیادت و نقصان را و ادعای آن و اجتناب است از  
 انواع شرک جلی و خفی که موجب تابید و زار و غلوط و در حق است اعاد نام الله منه و اعلا  
 آن تنزه است از آنچه سیر ساک را از حق تعالی و از انقطاع بسوی او باز دارد و درین  
 تقوی حقیقی است که مراد باشد بقوله تعالی **إِن تَقُوا اللَّهَ يَخْلُصْ لَكُم مَالَكُم مِّنَ الذَّيْفِ** و ثانی مشهور است در  
 شرع و نزد اطلاق و عدم قرینه همان مراد باشد و آن صیانت نفس است از آنچه بدان  
 مستحق عقوبت میشود قول باشد یا فعل یا ترک و درین تقوی اجتناب از کبائر لازم  
 است و در صغائر که در اختلاف است و حاصل نمی شود تقوی مگر با اجتناب از منکرات  
 و منہیات و ایان بمعروفات و مامورات و آیین منکرات و معروفات تعلق دارد و بزرگ  
 از اعضا راسخ طالب نجات را باید که بنا و دیدنی چشم بخشد و بنا شنیدنی گوشش  
 نهد و ناگفتنی را بدست بگیرد و ناخوردنی نخورد و ناآشامیدنی نیاشامد و نا  
 نگوید و راه نافتنی نپوید و نا پوشیدنی نپوشد و سجده ناکردنی نکند و فرج را در حرام  
 استعمال نماید و نفس علی ذلک و اعظم منکرات قلب آدمی است که بفساد وی تمام بدن فاسد  
 میگردد و اصلاحش اہم شایسته است و اعضا رعیت دل اند و فساد دل با خلاق سیئه است  
 و صلاح آن با خلاق حسنه پس می باید که بر امر قبیح را با امر حسن که مقابل اوست مبدل سازد  
 کفر را با ایمان و نفاق را با طرد آن و غصب را بر ضا و اشتغال بعیر را با اشتغال بحی و علاج  
 فرماید و علی هذا القیاس چون در بر کار تقوی مد نظر شد رفته رفته این منکرات از هم  
 پاشیده بمعروفات مبدل خواهند شد و خصال قبیحه بصفت حسنه تبدیل خواهند گردید  
 و تخلی بفساد و تخلی از ذائل صورت خواهد گرفت و اشتغال بعیر اندک اندک رو کمی  
 خواهد آورد و اشتغال بحی بجای آن خواهد نشست تا آنکه با کلیه اشتغال قلب بعیر  
 نجات دست بهم خواهد داد و بکلی خواطرش مایل آجناب عالی خواهد گشت و در نبوت

در هیچ معرفت حقیقی بر دل او گشایند و آنچه بطریق علم معلوم کرده بود و بکشف و عیان  
مشاهده و نمایند استلال بدست گردد و آنچه در کتاب و سنت است بدان مایل تر  
شود و اعتقاد حقیقتش بروی در ترقی و خروج هند و از بدعت و اهل آن در دین و از  
آلایش اگر در علماء و در سائل عبادت و معاملات ثابته از اصول حقّه شرع همین انحراف  
ورود و در عمل اقتضای بر ما و ردی الکتاب و السنّه نماید و از خلاف زید و بکر ترس را  
بدل راه نموده و هر حکم ثابت را از قرآن و حدیث بندان خود محکم تر گیرد **و ششم**  
و اویم ترا از گنج مقصود نشان  
گر ما نرسیدیم تو باری برست

## مقصد اول در بیان عبادات

**باب** آب پاک است و پاک گفتند بهیرون نمیکند و از این دو وصف که طاهریت  
و مطهریت باشد مگر نجاستها که بوی درنگ و مزه و اورا بر گردانند و از وصف ثانی که  
مطهریت باشد مگر مغیرات طاهره که اورا از نام آب مطلق بر آرد و نیست فرقی میان  
اندرک و بسیار و نه میان افزون برد و قله و کمتر از آن و نه میان متحرک و ساکن و نه متغیر و غیر  
**فصل** نجاست غلط آدمی مطلقاً و بول اوست مگر بول ذکر شیر خواره و آب دهن  
سگ و کبوتر و گاو و خن و حیض و خون نفاس و گوشت خوک و در آنچه جز اینهاست طهارت  
ست مثل منی و شستن منی از برای استنقاذ بوده است نه باین نجاست و ندی نجاست  
مگر در تطهیرش تخفیف دارد و گشته و آن نضج اوست و جو با و بر نجاست خمر و دیگر مسکرات  
و لیکن که صایح تسک باشد موجود نیست و بر نجاست حرام است و هر حرام نجاست نیست و کیفیت  
که اصل در همه چیز با طهارت است نقل نمیکند از آن مگر ناقص صحیح که که ام مسامی یا بوی نافه  
بران معارض وی نشود و لهذا در نجاست سگ و کلمه خوک خلاف است و نجاست کافر  
و مشرک حکمی است نه حسی و باین از حی طاهر است اگر چه اکل آن بچو کلمه خنزیر حرام است و خن  
و آدمی نجاست نیست مگر آنچه بدان دلیل وارد شده و دوم مسفوح حرام است نه نجاست **فصل**  
شیئی نجاست پاک میگرد و شستن تا آنکه خودش و رنگ و بوی و مزه اش باقی نماند و

طهارت بعل بمسح باشد دستها را یک چیز بچیز دیگر مظهر دست چنانکه غدره را و اگر دو بنا بر یک  
و صفی محکوم علیه بالنجاست بود نامد پس حکم بنجاست شیئی مستحیل لایق و قیاس و رای صحیح  
باشد و هر چه شستنش ممکن نیست همچو زمین و عیاه طهارتش بر ختم آب بران پاک شدن است  
از آن است تا آنکه اثر نجاست باقی نماند و اصل در تطهیر همین آب است دیگری جز آب بجای  
نمیشند مگر باذن از شارع و ظاهر میگرد آب بر نوال تغییر و تحمیدش بدو درده و مانند  
آن بی دلیل است

**باب در بیان قصاص حاجت** یعنی خروج بول و غائط - بر تخیل است  
پنهان شدن تا آنکه نزدیک زمین شود و دوری از مردم یا در آمدن در کثیف و گذشتن  
سمن و ترک ملاست چیز محترم و افتنا ب از جانای که از تخیل در آن مشروع یا عرف منع  
کرده و روی و پشت نکردن بقبله و استیجار کردن بسته سنگ ریزه پاک یا با نخچه بجای  
سنگ است و ادله استیجار شامل بول و غائط بر دست و منسوب است استفاضه نزد  
آغاز و استغفار و حمد بعد از فراغ

**باب در بیان وضو -** واجب است بر هر مملکت بسم الله گفتن نزد یاد آمدن  
و مضربه و استنشاق نمودن سپس شستن تمام روی پست بر و دست با هر دو آرنج  
بعده مسح کردن با هر دو گوش و لب است مسح بر پیشانی اگر چه حسن  
مسح کل را پس شستن بر و پا با هر دو شالنگ و ترتیب در وضو واجب است  
و او را است مسح کردن بر خیم و نمی باشد وضو شستن مگر به نیت استیانت نماز و گفتار  
مخاطب اند بفرع و معاقب اند بر ترک آن **فصل** تشلیط در غیر سر و دراز کردن غره  
و تجلیل و تقدیم سواک و شستن بر و دست تا بند دست سه بار پیش از آغاز در غسل وضو  
متقدمه است و در مسح رقیه آنچه موصوف بود بصحت یا حسن ثابت نشده مگر اندکی  
اصل دارد و یک وضو برای چند نماز کفایت میکند اگر چه افضل تجدید وضو از برای هر نماز  
ست **فصل** شکسته وضو یعنی یا ریح است که از هر دو فرج بر آید و چیزی است که موجب  
غسل شود و ختم بر رازی و خوردن گوشت شتر و قتی و مانند آن و مس کردن و کرنا قنص



و وضو است نه خروج دم و تفریعات و اقصه درین باب غالباً مستحب بسوی مجرد راحی است  
عمل بران در امور دین هرگز روا نیست

**باب** و جب میشو و غسل بر آمدن منی بشوئ اگر چه بتکلیه باشد و بلا ثبات هر دو جنب  
اگر چه انزال نشود و با تعلق طبع حیض و نفاس و با حجامت برتری و شجوت و با تسلیم و دخول  
حائض و جنب و در سجده یا بر نیست الا مسافر را هر دو در آن جایز است و همچنین اطفال را  
در آمدن بمسجد رواست **فصل** غسل واجب آنست که آب بر همه تن بریزد یا در آب غوطه  
زند یا مضغه در تنشاق و آنچه مایه نش می تواند اثر اباله و نمی باشد غسل شرعی مگر باینست  
رفع موجب غسل و مندوب است تقدیم اعضا و منو مگر هر دو قدم و همچنین آغاز غسل از  
جانب رست و نقص شعر در جنابت و در حیض واجب نیست **فصل** مشروع است غسل از برای  
نماز جمعه بلکه واجب و از برای برد و عید و از برای شوییده غرو و از برای احرام حج  
و از برای دخول مکه معظمه حرماً الله تعالی

**باب** مباح است تیمم آنچه مباح است بوضو و غسل هر کسی را که آب نیابد یا در استعمال آب  
زیان را ترسد و معتبر عدم حضور ما است نزد قیام بسوی نماز و تراب متعین است از برای  
تیمم و اعضا تیمم روی سمت پست بر دو کف این برد و را یکبار یکبار غرض مسح کند و حالیکه  
نیت کند و بسم الله گویند است و نواقض تیمم همان نواقض وضو است

**باب** در تقدیر اقل و اکثر مدت حیض آنچه بدان قیام محبت شود نیامده و همچنین در طهر  
لبس زن صاحب عادت منقره عمل بر عادت خویش کند و غیر او رجوع بسوی قرائن نماید  
چه خون حیض از غیر خود ممتاز باشد پس زن حائض است چون خون حیض بیند و مستحاضه  
است چون خون غیر حیض بیند و زن مستحاضه بجز زن طاهره است اثر خون را بشوید و از  
برای بر نماند و وضو کند و ایجاب غسل از برای هر نمازی و دلیل است و زن حائض نه نماز گذارد  
و نه روزه گیرد و نه وطی کرده شود تا آنکه بعد از طهر غسل بر آرد و اگر روزه را قضا نماید **فصل**

اگر نفاس چهل روز است و این عدل حسن اقوال است و از برای آن حدیثی نیست  
و ظاهر میشود بدین طهر پیش ازین مدت و نفاس در تخم و طی و ترک صیام بجز حیض است

## کتاب الصلوة

اول وقت نماز ظهر زوال آفتاب است و آخر وقت آن گردیدن سایه شیئی مثل آن شیئی جز سایه زوال که آن اول وقت نماز عصر است و آخر وقتش تا انجاست که آفتاب مغید و صاف بوده است و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب است و آخر وقتش رفتن شفق سرخ و این اول وقت نماز عشاء است و آخرش نیمه شب است و اول وقت نماز صبح شگافتن بامداد است و آخرش برآمدن آفتاب و هر که در وقت نماز بخت یا از آن سهو کر و پس وقت قصار آن نماز از برای آنکس هنگام بیاورد است و این اوست نه قصار و هر که معذور است و یک رکعت از نماز صبح یا از نماز عصر مثلاً دریافت وی همه نماز دریافت و توقیت واجب است قال تعالی (ان الصلوة کانت علی الموحّدين کما بالکفر) و جمع میان دو نماز بعد از یک اذان و دو اقامت جائز است و این جمع از برای مسافر است نه از برای مریض و نه در سطر و آنحضرت صلعم بیمار شد و جمع میان صلوات از وی علیه السلام از برای خود یا تجویز آن از برای دیگر بیماران منقول نشده و صاحب تیمم و هر که طهارت و نمازش ناقص است وی نماز ندارد همچو غیر خود بی تاخیر وقت و اوقات که است نماز بعد از فجر تا انجاست که آفتاب بلند شود و دیگر نرود از آن است و دیگر بعد از عصر تا آنکه آفتاب فرود و در بین اوقات و فراموشی در هر روز منوع است و افضل اوقات اول وقت هر نماز است گر آنچه دلیل تخصیصش بر دوخته مثل تاخیر عشاء و ایراد ظهر در حرمه

**باب در بیان اذان** کسان هر شهر را اگر فتن یک مؤذن که با الفاظ مشربیه اذان نرود و آمدن هنگام نماز با تکبیر و در و شده حج و طهارت شرط نیست و تشفیغ اذان و اقامت و آیتار اقامت نیز تکبیر اول و آخر و جز قد قامت الصلوة هر دو وارد شده و همه سنت است و قولی مؤذن از برای اقامت مندوب و تشویب در نماز صبح بدعت نیست یعنی الصلوة خیر من النعم و همچنین مشروع است از برای سامعین است مؤذن پستر اقامت بر صفت و آمده و این شماره مختص بنماز جماعت است بلکه هر صلی

اذان گفتن و اقامت نمودن و کمن هر که در جماعت است او را اذان نمودن کافیت  
و ظاهر آنست که اگر چه بر جموع رجال اند و امر بر رجال امرست از برای آنکه اگر کفر را بگوید  
می بایک گفت ۴

**باب** واجبست بر نمازگزار پاک کردن جامه و بدن خود و جامی نماز از نجاست  
و پوشیدن عورت به شرط نیست و وقت از برای نماز سه سبت به شرط و عورت و شریع  
و لغت قبل و در وقت نیست نه کعبه و باید که اشتغال جامه بطور صهار نکند و نه سبل و سدل  
و گفت نماید و نه در جامه ابریشم و جامه شهرت و جامه معصوب نماز گذار و صهار پوشیدن  
جامهست بر وجهی که اگر جانبی اذان یکشاید و دست راست بیرون آوردن ستر شود  
و سدل گذاشتن جامهست از هر جانب چنانکه دستها و آستین نکند و سبل زیر تر انداختن  
از ار از شتالنگ است و گفت خلانیدن جامه بر کمر و دامن بر زدن است و نماز در جامه  
معصوب و جامه حریر جائز نیست اگر چه غاصب بفعل غصب آثم و لبس حریر حرام است  
و در منع از نماز بر جامه مصور و در مکانیکه اینجا تصویر باشد از شراع هیچ نیامده و در مقبره  
نماز ناجائز است و بر مصلیست رومی کردن لبسوی قبله اگر قبله را می بیند یا در حکم بیننده است  
و هر که از آن می بیند رومی بعد از تحری رومی خود لبسوی جهت قبله برگرداند و مرد و بجهت مائین  
مشرق و مغرب است بر محلی قبله در وقت و بعد آن اعاده نماز واجب نیست و برای نمازگزار  
در میدان و جز آن اینجا دستره واجبست و افضل آنکه از برای نماز مساجد است و نماز  
و مساجد ثلثه افضل از نماز در غیر آنهاست و افضل نماز مرد در خانه اوست مگر نماز فرض  
و بر بنابر مساجد و را حدیث حث آمده **فصل** جائز نیست در مسجد مگر طاعات و نشاء و شعر  
در آن جائز است و همچنین تعلیم و تعلیم علم و آتماذ مطاهر بر ابواب مساجد بحدیث ضعیف  
ثابت شده و توفی مظان ریا واجبست ۴

**باب** و بیان کیفیت نماز نماز بشه عی جز به نیت نیست و همگی ارکان نماز  
فرضست مگر شستن در تشنه میانه و جلوس استراحت و نیت واجب از او کار نماز مگر تکبیر  
احرام و گفتن آن بغیر لفظ ثابت از شراع بدعت خلالت است و آنچه در هر رکعت اگر چه

در پس امام باشد و کسی که در آن فاتحه بخواند غیر مجزی است و تشهد اخیر تسلیم و آنچه  
 جز اینهاست همه سنت است و آن برداشتن هر دو دست است در جای یکی بکلیه احرام  
 دوم نزد رفیق بر کوع سوم نزد اعتدال از رکوع چهارم نزد قیام بر کعت سوم و بستن  
 بر دو دست است و توجع بعد بگیرد و اصح تو جهات اللهم باعد بیني وبين خطاياي اثم است  
 و تَعَوَّذُ و اصح تعوذات بعد از الحمد السميع العليم من الشيطان الرجيم است و این خواندن سوره فاتحه در دو  
 رکعت و تشهد وسط و اذکار و در هر یک و سبک و علما از بر اخیر دنیا و آخرت بالفائز است و بالفائز  
 دارد نیست و چهار وقت در نماز فجر و مغرب و عشاء و اسرار آن در نظر و عصر از فعل حضرت  
 صلوات ثابت شده پس قول بوجوبش تمام است و وار شده است جمع میان تسبیح و حمد از  
 برای هر نمازی امام باشد یا ماموم یا منفرد و دعای قنوت در نوازل در همه نمازها و  
 در بعض آن قبل از رکوع و بعد از آن دارد گشته و در قنوت جز دعای اللهم اهدني  
 فیمن هدیت اثم ثابت نشده و در قنوت و عاود بدعا بر قومی از اقوام جائز است و در جای  
 نماز منصرف در حدیث مسلمی است مگر آنکه دلیلی بر وجوب غیر آن وار و گرد و اعتنا  
 نشان بیات قیام و قعود و رکوع و سجود و وجه ماثور ضرورت وزن درین نیست و آنچه  
 مردست زیرا که ناسر شقائق رجال اند آنچه حق تعالی برای مردان مشرود فرموده  
 زنان هم در آن مثل مردانند مگر آنکه دلیلی دال بر اخراج شان از آن شرع عام نباید  
**فصل** باطل میشود نماز بسجتن کردن و مشغول شدن بچیزیکه نه از جنس نماز است و بترکه  
 شرط یا رکن عمد و عمل کثیر همان است که زیاده باشد بر آنچه از آنحضرت صلوات نمازها  
 واقع شده و آنچه غیرین در تعریفش ذکر کرده اند منبسط طویل و اضطراب و عیث و رخو  
 اتفاقات نباشد و تنج و این در نماز جائز است و تنج بر امام بایه منسیه و تسبیح نزد وقوع  
 سهو در ارکان سنت ثابتند و شریعت مقرر است و تقییدش بقیود و مجر و خیال تحمل  
 و رای معتدل است **فصل** در وجوبیت نماز بر غیر مکلف و ساقط است از کسیکه عاجز باشد  
 از اشاره یا بهوش است تا آنکه وقت نماز بدر رفت و بیا نماز را استاد پسر نشسته  
 پسر بر پهلوی بگذارد و

**باب در بیان نماز نفل** چار رکعت پیش از ظهر است و چار بعد از آن و چار پیش از عصر و دو بعد از مغرب و دو بعد از عشاء و دو پیش از صبح و دیگر نماز چاشت و نماز شب است و آن سیزده رکعت باشد و در آخرش یک رکعت و ترکند دیگر نماز تحیت المسجده است و قول بوجوبش بعید نیست و دیگر نماز استخاره است و دیگر دو رکعت میان هر اذان و اقامت

**باب در بیان نماز جماعت** این نماز مکه ترین سنت است و واجب است نه واجب منعقد میشود به و کس و چند آنکه انبوه بیشتر باشد ثواب بیشتر است و صحیح است در پس مفصول و فاسق و اولی آنست که امام از نیکترین مردم باشد و مرد امام زن شود نه زن امام مرد و مقتضی امام منتقل شود نه منتقل امام مقتضی و امامت صبی جائز است و امامت زن برای دیگر زنان ثابت و متابعت امام بر مومنه واجب گردد مطلق نماز و سکوت نزد جمعه امام در اعمای فائده است زیرا که قرائت فائده بر مومنه در هر رکعت فرض است و است قومی که او را ناخوش دارند نکنند اگر چه نماز مومنان در پس او صحیح است و نماز با مردم همچو نماز سبکترین ایشان بگذارند و پادشاه و صاحب خانه و اقرایست اعلم پسر کلان سال مقدم کرده شوند و نماز و چون نماز امام خلل پذیرد و زیانش بر امام باشد نه بر مقتدیان عمر جنب بود امامت کرد و عاده نماز نمود و مقتدیان عاده نکردند و جای استاد مومنان خلعت امام است مگر یک کس که بجانب راست امام ایستد و حکم بطلان نماز متقدم و متاخر و منفصل بر و قدم خود از امام بی دلیل است اگر چه در سنت ثابت و شریعت مستقره چون تسویه صفوف و تراعی الزام کعب شک نیست ولیکن بطلان جز بی دلیل نمی تواند شد چه اصل صحت است بعد از دخول و نماز دو رکعت و زیاده از دو در پس امام ایستد و اقامت و انقضاء و بعد امام از امامم بقدر قیامت یا زیاده در مسجد و در غیر آن مضر نماز نیست و امامت مرد با یک زن از محارم خود رواست و امامت زنان در میان صفت باشد و مقدم کرده شود و صفهای مردان پسر که و کان پسر زنان و در باره خاتما چیزی وارد شده و نه در زمان نبوت و بعد از این جنس بود و توقف اجنبیه بحسب امام مقصد صلوة نیست اگر چه

درین وقتون عاصیست و آتی بصف نخستین نماز و اشتمدان و خردودان اند و بر عت  
ست برابر کردن صفهای خویش و بند ساختن شکاف و تمام نمودن صف اول  
پسر صفی که نزدیک بصف نخستین باشد پسر یحیی و مدرک رکوع با امام مدرک  
رکعت نیست حق همین است و هر قدر نماز که با امام یافته آن اول است باقی را تمام کند  
و نماز متفضل نزد اقامت مملوۃ جماعت باطل است و خروج از آن بروی واجب  
و اگر پیش از اقامت شروع کرد و دست آنرا تمام سازد و انتظار امام از برای لاحق  
جا نرست و جماعت بر منگان درست است امام متقدم شود و مقتدی در پس است  
شوند اما چنانکه غرض بصر نمایند و حکم اهل فقه بفساد نماز و بسیاری از مواضع کما شریف  
**باب در بیان سجود و سهو و جز آن** این دو سجده است پیش از سلام  
یا بعد از آن با حرام و تشدید تحلیل و مشروع است از برای ترک مسنون و از برای زیاده  
اگر چه یک رکعت باشد سهو و از برای اسی شک در شمار و چون امام سجده سهو کند مقتدی  
تسلیع نماید و در سجده سهو پشت مذہب است و نزد ما راجح آنست که هر جا که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله پیش از سلام کرد و انجا پیش از سلام و هر جا که بعد از سلام کرد و انجا بعد از  
سلام کند و از برای سهو خارج از آن مواضع مصلی غیر است در میان تقدیم بر سلام  
و تاخیر از آن و این مذہب نمی تواند شد و قول حسن و جمیع جامع میان اوله است و  
از برای چند سهو یک سجده کافی است و احادیث و آراء درین سجده شامل فرائض و  
نافله است و قیمت سجده از برای سهو و سهو و سجده شکر بدون نماز ثابت شده و سجده تلاوت  
در آیات تشدیدیت تأکید است و لیکن بر بودن مساجد وین سجده بر صفت مصلی لیل  
نیست و در مجلس واحد برای چند آیه یک سجده بسند است و تنها سجده بدون رکعات  
یکی عبادت مستقل است

**باب در بیان قضا و فوات** اگر ترک نماز عمد آ بوده است نه بعد از  
پس قرض خدا حق بقضا است و اگر بعد از است خود قضا نیست بلکه او است و وقت  
زوال عذر نگردد و گانه عید که قضایش در روز دوم از عید است و واجب نیست ترتیب

میان تخصیص و موداة الامایان نفس مقتضیات چه همه متعلق بکسی است که بروی قضا است دلیل  
دال بر خلاف این یعنی موجود نیست که مصیر بسوی آن متعین گردد و تا رک نماز عمد اکا فر  
مستحق القتل است و کشتن او بر امام مسلمین واجب و تا خیر است یوم و جمعی نیست بلکه بجز  
امتناع کشته شود و قضا رسن رو تب از آنحضرت صلعم ثابت شده و لیکن این وقتی  
ست که نافه نموده را بنا بر مرض و نحو آن ترک نکرده و اگر بنا بر مرض و نحو آن ترک  
نموده پس دارد است که او تقالی برای بیمار ثواب آن می نویسد و نزد انبیا پس در فائده  
بر پنج نماز بجا آورد

**باب و بیان نماز جمعه** این نماز واجب است بر هر مکلف مگر زن و بنده و مسافر  
و بیمار و اگر بجا آرند رخصت است و این نماز پنجشنبه نماز است نیست مخالف با آنها گردد  
مشرع و عیت و خطبه پیش از وی و اشترط مصر جامع و امام عظیم نام آب و مسجد جامع  
و جز آن غیر ثابت است بدلیل و وقت نماز جمعه وقت نماز ظهر است و قبل از زوالیم  
جائز باشد و بر حاضر درین نماز لازم است که پایی برگردن مای مردم ننهد و نرود  
خطبه خاموش نشیند و مندوب است که از بانداد بمسجد جمعه رود و خوشبو مالده  
و پیرایه خوش پوشد و نزدیک با امام شود و هر که یک رکعت از نماز جمعه دریافت  
وی همه جمعه دریافت و بدو کس هم منقذ بگردد و در تقدیر عدد و پانزده قول است  
و پنج کی مستند بدلیل نیست و خطبه مجروح موعظت است نه شرط این نماز و در حالت  
حدث هم رواست و عدالت خطیب شرط نیست و در خطبه روی بسوی مردم و پشت  
بسوی قبله باید و اعمما و بر سیمت و نحو آن تسلیم بر حاضرین قبل از شروع و در خطبه از  
آنحضرت صلعم ثابت شده و گفته اند در تحمیه المسجد و حال خطبه رواست و خطیب را  
جواب سوال در خطبه دادن و امر بمعروف و نهی از منکر کردن جائز است و هر که  
خطبه خواند همان کس نماز با مردم بگذارد و هر که از وی نماز جمعه فوت گشت وی چهار  
رکعت ظهر بخواند و اما مست جمعه منع در وقت واحد بمصر واحد درست است اگر چه  
مساجد متلاصق باشند و اگر چند نماز فراهم آید مثل جمعه و جنازه و کسوف و استسقاء

پس واجب را مقدم کند بر غیر واجب و این نماز جمعه در روز عید رخصت است خواه بگذارد و یا نگذارد.

**باب در بیان نماز عیدین** این نماز دو رکعت است در رکعت اول هفت تکبیرات پیش از قرات است و در رکعت ثانیه پنج تکبیرات همچنین و خطبه بعد از این نماز باشد و اگر استغلی جامه و برآمدن بسوی بیرون شهر و مخالفت راه و خوردن پیش از برآمدن در نظر نه در خضر مستحب است و وقت این نماز بعد از بلند شدن آفتاب باشد از یک نیزه نماز و ال است و عیت اذان درین نماز و نه اقامت و زمان را برآمدن بسوی عیدگاه از برای نماز و شرکت در دعای مسلمین شروع است سنت صحیح بدان وارد گشته و نماز فرادی هم صحیح است و اوله قنات فاشحه در هر رکعت مستحب است و نماز عیدین برای مومتم و امام هر دو و هر که خواهد خطبه شنود و هر که خواهد بر خطبه نشیند و برود و این نماز بجهرمی باید خواند اگر چه تنها باشد و افتتاح خطب بحمد باید و چه تکبیر ثابت نشده و افضل آنست که در صحر اگذارند و بعد در مسجد روستا و وجوب الفات مخصوص بخطبه جمعه است و در غیر آن وارد نشده و تکبیرات ایام تشدین مخصوص بعقب صلوات نیست بلکه استکثارش در همه اوقات منطوق قرآن کریم است ایام نشر بقیوم نحر و دو یوم بعد از دست و روز عرفه خارج است از آن.

**باب در بیان نماز بهیم** آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این نماز را بر صفتهای گوناگون گذارده و همه آن صفات کافی است و نزد سخت شدن بهیم و التمام قتال این نماز را پیاده و سوار و تنها و با جماعت بهر وجه که تواند بگذارند گویند غیر قبله باشد و اگر چه با شماره بود و ظاهر ثبوت مشهور و عیت ادست از هر امر خوف و مسفر و حضر و در هر وقت این نماز بر حسب مقتضای حال می باید گذارد چه اول و چه اوسط و چه آخر.

**باب در بیان نماز مسفر** بر برآمده از شهر خود بقصد سفر اگر چه کمتر از یک پریه بود قصر نماز واجب است نه رخصت و متحد مسافت بدلیلی ثابت نشده و واجب رجوع



ست بانچه مصداق سفر باشد در عرف و تقصر در سفر عام است از سفر طاعت و منصرفیت  
چهار رکعت را و در رکعت بگذارد و جز مغرب و نزد اقامت و در شهر بزرگ و تا بستان روز تقصر  
کند و نزد عزم بر اقامت چهار روز نماز را بعد از این مدت تمام بگذارد و او را است  
جمع کردن میان دو نماز بتقدیم و تا خیر بیک اذان و دو اقامت و وطن گردیدن مکان  
بجهدیت و فرق کردن میان دارالوطن و دارالاقامه انما تری از علم ندارد و  
از می درباره متماثل بیکانی از آنکه تمام صلوٰه همچو متقیم آمده مگر در سندی اندکی نیست  
**باب در بیان نماز کسوف و خسوف** این نماز سنت است و  
وضع چیزی که در صفت این نماز آمده در رکعت است در هر رکعت دو رکوع و در هر رکوع  
و چهار رکوع و پنج رکوع در هر رکعت نیز وارد شده میان هر دو رکوع قرائت بجهر کند  
و در هر رکعت یک رکوع نیز آمده و دعا کردن و تکبیر گفتن و صدقه دادن و استغفار  
نمودن نزد گرفتگی مهر و ماه مند و بستان و در روایتی عتیق هم آمده و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
سور طوال میخواند و تنها گذاردنش هم رواست و برای دیگر امور مقرر نموده اند که گذاردن  
نیاده پس بدعت باشد و در آری این نماز تا بخلاف مهر و ماه در حدیث آمده ❖

**باب در بیان نماز و خواست باران** گذاردن دو رکعت نماز نزد  
خشک سالی و بعد از این هر دو خواندن خطبه متضمن ذکر و ترغیب و طاعت و زجر  
از معصیت مسنون است و امام و هر که با اوست باید که استغفار بسیار و دعا از برای  
رفع جرب کنند و همگنان چادرهای خود را بر گردانند **فصل** مردم را در صلوٰه تسبیح  
اختلاف است بعضی آنکه موضوعش گفته اند و بعضی ضعیف نشان داده و گفته که عمل  
بدان حلال نیست و هر که نماز است کلام نبوت دارد و لابد است که ازین حدیث و نفس خود  
چیزی بیاید حال آنکه او تعالی در امر دین سخت فرموده است از آنکه در امر متروک میان صحت  
و وضع میفتد و آن سخت ملازم چیزی است که فعلش از وی صلعم یا ترغیب و فعل آن  
بعثت رسیده و هیچ شک و شبهه را بدان راه نیست و هو الکثیر الطیب **فصل** تجویز  
تواضع و رعایتی از رمضان سنت است بدعت مگر بستان رکعت و تراویح و قدر تعیین در

هر رکعت از قنات بخصوص ثابت نشده ولیکن این نماز بنحله چیزیست که صادق  
ست بران اینکه نماز است و جماعت است و در رمضان است و زیاده کننده است  
رکعت و کمتر گذارنده از است رکعت غیر ملام باشد.

## کتاب الجنائز

عیادت بیمار و تلقین هر دو شهادت بختصر و برگردانیدن روی او بسوی قبله و پوشیدن  
چشم او و زدن و تحواندن سوره یس بر روی او و تشنهائی کردن و تجویدش مگر بنابر  
تجوید زندگی او و گذاردن و امش و پشیدنش در جامه سنت است و بوسیدن  
مروه جائز و تبریک است گمان نیک کردن بر خود و توبه نمودن بسوی او و رمانی  
جستن از هر آنچه بر وی است از قرض و ایات و غضب و جز آن و باز پس ساختن  
چیزها بخداوندانش بالا صالته یا با لویه **فصل غسل میت** مسلمان نه کافر برزنده گان  
و جب است و این شریعت از زن آدم ابوالبشر تا الآن بوده آمده و آوگه وارده  
در منع نظر عورت و لمس آن شامل عورت حی و میت هر دو و دلک بدن میت بجامی  
کند و نزد لغز مسیح نمایند و اگر مسیح هم متغذ شود آب بریزند و نزد تغذ و صوب و صوب  
غسل مرتفع میگردد و در مسیح بطن از برای خروج مافی البطن اگر چه دلیلی وار نشده  
و کن از باب مبالغه در تطهیر بدن میت است و مرد را مرد غسل دهد و زن را زن چه در  
زمان نبوت و عصر صحابه و عینین می بود و این واضح تر از مهر نیم روز است و یگانه اولی تر  
ست به یگانه اگر از جنس میت است و یکی از دو زوج اولی تر است از برای دیگری  
و غسل مروه سه بار یا پنج بار یا زیاده بآب و کهنه باشد و در انجام کافور است و دین  
غسل میامن را مقدم کند و شهید را غسل ندهند مگر با شش مثل مرد و زن یا صبی  
و مقتول در مصر چند شهید است لیکن دلیلی بر ترک غسل او نیامده همین است حکم مدافع  
از جان و مال خویش و میت ملازمت میان اثبات اسم شهادت و ترک غسل چه در احوال  
صعبه اطلاق اسم شهادت بر مطعون و مطعون و غرق و جز آن فریب پنجاه کس آنگاه

چنانکه قرطبی ذکر کرده و سیوطی در آن رساله نوشته و شوکانی و پدر و الاکبر و نقد ایشان  
 بتالیف پرداخته اند و این همه با مستحق اجر شهادت اند و حکم ایشان در غسل حکم جمله اموات  
 مسلمین است پس شبهه یکم مغسول نمیشود و مقتول و مسرکه جهاد کفار است و غسل میت با جوار  
 باشد و در اموات بجای غسل نیمه نیامده بلکه تشریع تیمم خاص از برای احیاء است **فصل**  
 تکفین مرده بجزیری که ستر او مستوجب است اگر چه چیزین کفن مالک چیزی دیگر نبوده و  
 نیست باک بزیادت در کفن نزد امکان بغیر گرانی و تشهید را در همان جا به که در آن کشته شده  
 کفن نمایند و مستحب است خوشبو دار کردن بدن و کفن مرده بلا تخصیص ساجده است  
 بلکه همه اعضا و درین امر برابر است و افزودن قمیص یا عمامه در کفن بدعت است و **فصل** کفان  
 چاه سفید است و بدان امر واقع شده و در عدد کفان آنچه بر آن ستمی باید بود نیامده  
 جز آنکه آنحضرت صلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در سه جا تکفین کرده اند پس زیادت  
 بر آن اضااعت مال باشد و از آن نمی آید که آری تحسین کفن و نوبودن او منافی نیست  
 و تکفین مرده بلا کفن حرام است بر مردم **فصل** و جب است نماز گذاردن بر مرده و ادوی  
 با ما است امام دوی است پسر قرب میت و امام برابر مرده و میان زن با ایستد و چار  
 یا پنج تکبیر بر آرد و کمتر از چار بدعت است و بعد از تکبیر اول فاتحه و سوره بخواند بجز یا ایستد  
 و میان این تکبیرات ادعیه مانوره بر زبان گذارند و میت در تکرار نماز اگر ابراز براس  
 بیت و تکبیر صفوف لا باس به است و بر قافله و قافل نفس خود و کافر و مشرک نماز گذارد مگر  
 بر قبر و بر غائب نماز جنازه می باید گذارد **فصل** با جنازه شتاب می باید رفت و رفتن همراه  
 آن و برداشتن آن سنت است و پیش رونده و پس رونده آن برابر است و سوره فاتح  
 مکرر و حر است معنی و نوحه کردن و آتش همراه جنازه برون و دستها بر سر کردن و حیث بدن  
 و دعای هلاک نمودن و محر و فیضان عین و قوروف آن بدو مع بدو و صوت و نوحه و نقد  
 بکار ممنوع نیست و هر که با جنازه رود و بر زمین نشیند تا آنکه جنازه بر زمین گذارند  
 و استخوان از برای جنازه منسوخ است و رفتن زنان با جنازه ممنوع **فصل** دفن مرده  
 در مغالکی که از ورندگانش باز دارد و جب است و نیست باک بشق و محذور اولی است و مرده را

در گور از جانب بائین قبر در گذرند و جائز است که مرد و جنبیه را با وجود محارم او در گور بنهند چنانکه  
ابوطحله ام کلثوم یار قیہ را با وجود عثمان در قبر متواری کرد و این مواریات از نامحرم بامر  
آنحضرت صلعم بود و بر پهلوی راست رکب بقبله بنهد و آنداختن خاک بهر دو کف دست از برای  
بر حاضر از جانب سر مرده سمت با راست است و قبر را بیشتر بر یک شهر بلند از زمین و ترین فضل  
ست از تسنیم و زیارت مردگان مشروع است زائر و بقبله استند و سفر از برای زیارت  
مرده هر که باشد و هر کجا که باشد ممنوع است و قبر را مسجد گرفتن و آرایش آن نمودن و بران  
چراغان افروختن و بروی نشستن و مردگان را بدگفتن حرام است و تعزیت کردن نزد  
موت یا حضور علامتش یا بعد از موت و طعام از برای کسان مرده فرستادن مشروع  
ست نه هتلم از برای آن قنار بر قبر و ساختن قباب بر گور یا حرام است و هر چه در لغت مصداق  
رفع یا اشداث باشد از سنکرات شرعیت است انکارش بر مسلمانان واجب و تخصیص قبر  
فضلاء و اعیان را باین و همیه و چهار و فاقره صهار و معصیت عمیار جهل مرکب است بلکه قبور  
اہل علم و فضل احق است بهیئت مشرود و ترک محترم شیع و ایشان را اتباع سنت مطہر  
و جمع جماعه موتی در یک قبر جز بضرورت روانیت و فرسش نمودن در گور مخالف سنت  
نیانہ است علاوہ اضااعت مال که از ان نمی آید و زخرفت قبور و کتابت بران  
و تخصیص آن حرام است و نبش قبر از برای اخراج کفن مغضوب و غسل غیر مغسول قبل  
فسخ جسم جائز است و بر کر اہت ادخال سنگ و خشت در گور و بیلی وارد نشده و قنناد  
و دوطو و قبر اہل اسلام مرده است و گور عربی و ذمی را حرمت نیست ❖

## کتاب الزکوۃ

واجب است زکوۃ علی الفور در مالہامی کہ اینک بیانش می آید و این وجوب و قبحیست  
کہ مالک مال مکلف باشد و ازینجا توان دریافت کہ اخراج زکوۃ از مال یموم و مجنون بروی  
این ہر دو غیر واجب است بنا بر عدم ورود دلیل دال بران و ساقط نمیشود بدروت و نہ بدین  
کہ بر ذمہ مفرکیست نخواہد بین دین خدا عزوجل باشد یا از دیون بنی آدم زیر کہ وجوب

زکوة بوجوب بی دیگر جز بدلیل مرتفع نمیشود و دلیل موجد نیست \*

**باب در بیان زکوة چو آن واجب نیست زکوة مگر در جانوران و آن**  
**بشتر و گاؤ و گوسفند است پس پس فصل** در پنج شتر یک گوسفند واجب است پستر  
 در هر پنج شتر یک گوسفند باشد و در سبست و پنج شتر یک بنت خاص است یعنی ناته یک سال  
 یا یک ابن لبون یعنی شتر نیمه دو ساله و درسی و شش شتر یک بنت لبون است یعنی دو  
 ساله و در چهل و شش شتر یک حقه است یعنی چهار ساله و در شصت و یک شتر یک حقه است  
 یعنی آنکه در سال خج هم بود و در هفتاد و شش شتر و بنت لبون است و در نود و یک شتر  
 دو حقه تا یک صد و سبست شتر است و چون بیشتر آیند در هر چهل شتر یک بنت لبون باشد  
 و در هر پنجاه شتر یک حقه بود **فصل** و جب درسی گاؤ یک بیع یا یک تبیعه است یعنی نر  
 یا ماده یک ساله و در چهل گاؤ یک سنه است یعنی دو ساله پستر همچنین **فصل** و جب  
 در چهل گوسفند یک گوسفند است تا یک صد و سبست و یک گوسفند و در آن دو گوسفند است  
 تا صد و یک و در آن سه گوسفند است تا صد و یک و در آن چهار گوسفند است پستر  
 در هر یک صد عدد یک گوسفند است و این تفصیل مجمع علیه ثابت از حدیث انس و حدیث  
 ابن عمر است و درین بر سه حیوان و ثابت در ایام نبوت اخذ زکوة از زمین آن مال بود  
 که در آن زکوة واجب است و این معلوم است بلا شک و در اقوال انصرت صلکم که منکار  
 از خود نشاءن بسوی من فرموده آمده خدا محب من است و محب من العنم و البعیر من الابل و  
 البقرة من البقر اخرجه ابو داود و ابن ماجه و الحاکم و قال صحیح علی شریط الشیخین پس  
 عدول از زمین بسوی جنس روا نباشد مگر نزد عدم عین و همچنین عدول بسوی قیمت نارواست  
 مگر نزد عدم جنس **فصل** جمع میان جانوران بر آنکه و تفریق میان جانوران مجتمع بخوب  
 صدقه ناجائز است و در کمتر از مقدار فريضه و در اوقاص که میان دو فريضه باشد  
 بیع و جب نیست و جانورانی که میان دو شتر یک باشند آن بر دو باقیم متمثل میباشد  
 کرده هر یکی بقدر اناشبه خود تا دین زکوة پردازد و درین زکوة جانور سناخورده و عجیب  
 و تواقص و کم عمر و آنکه یعنی عاقر و رقی یعنی آنکه از برای شیر من خورد و نه اند و ناقص یعنی

تسبیح و گوشه زمین آنکه از برای نسل بر او همتی جسد گرفته نشود و

**باب در بیان زکوة زر و سیم** - چون بر یکی از ذهب و فضه کیسال  
کامل گذرد چهارم عشر واجب گردد و نصاب از سب و نصاب سیم و صدوم  
و در کتبه ازین مقدار خرد و بیج زکوة نیست و نه در غیر این برود و از جواهر و اموال تجارت  
و مستغلات زکوة قبیحست و در اوستغلات چیزهای مست که بکرایه می رود مثل خانه و سب  
و غیر و جز آن و در زکوة زیور اختلاف است و شاید راجع عدم وجوب اوست و در شقال  
و دینار و درهم اگر حقیقت بشرعیه ثابت گردد و در جوع بسوی آن وجوب باشد و نه در نقیه  
این اشیا و در جوع بسوی لغت کافی است و تفسیر آنها با اصطلاح حادث الا سیما از مظهر  
و اختلاف صحیح نیست و در حدیث آمده میزان اهل که است و کمیال کمیال اهل سینه رود  
ابو داود و انسائی و البزار عن ابن عمر و صححه ابن حبان و الدارقطنی و الثوری و ابن ماجه  
پس معتبر و وزن متعلق بدان میزان اهل که است و معتبر در کیل متعلق بدان کیل اهل مدینه  
و این مقدم است بر آنچه در کتب لغت و جز آنهاست و اهل علم از مقدار و وزن کیل که و  
مدینه که در آن هنگام بود نشان داده اند حاجت فوکرش درین مختصر نیست و

**باب در زکوة نجات یعنی رسیدگیهای زمین** و در گندم و جو  
و جوهره و خرمای خشک و یوز یک عشر واجب است یعنی حصه دهم پیداوار و هر چه را از آنجا  
داده اند و در آن لغت عشر است مثل زمین چاهی و نصابش پنج و شش باشد و در  
ماسواهی ابن حنیف با پنج سبزه یا و تره یا و جز آن پنج شنبی و اجنبیت و وجوب در آن یکین عشر  
است و آنچه خارج بر زمین غیر مزرع ظلم است هرگز امام و اهل اسلام را فعل آن  
حلال نیست و امام را زیادت و نقصان در مقدار جزیه اهل ذمه بشرط مصلحت راجع  
بدین و عدم ظلم جائز است و نیست بر اهل ذمه جز جزیه چیزی دیگر در اموال تجارت و آنچه  
از تجارت اهل حرب گیرند آنهم جزیه است زیرا که ما خود است بشا بکه تا بین شان در بلاد  
مسلمین و حق و ایشان و امام را اذن و اذن تجارت اهل حرب از برای دخول بکلمه مسلمین  
بنابر تجارت رود است اگر مصلحتی درین معنی بیند و این همه موقوف بر اسی امام عادل است

و مساقط نمیشود جزیه بموت و فوت آرمی اگر مسلمان شود و اخذ جزیه از او روا نباشد و جایز است  
 شتانی در ادای زکوة و بر امام است که صدقه قهای تو تکران هر محله را برگردانانجا باز  
 گرداند و خداوند مال چون صدقه خود سلطان داد اگر چه ستمگار باشد از حق و حسب  
 شرعی برمیگشت و منجمله آنچه در غور استثنایست و فائز علیه عالم است و تخریج ارض  
 اهل اسلام همان قدر واجب است که او تعالی شش وع کرده یعنی عَشْرَه نه زیاده  
 بر عَشْرَه و ایجاب زکوة بر مسلمین است نه بر کافران

**باب در بیان مصارف زکوة این هشت موضع است که در آیه کریمه**  
 واقع شده و آن فقیر و مسکین و عامل بر صدقه و مؤلف القلب و رقاب و غارم و  
 سبیل خدا و مسافرت پس اگر همه یافته شوند بر نصف راضی باشند ورنه در بعضی موجود  
 صرف باید کرد و حرام است زکوة ستاندن بر بنی هاشم و مولی ایشان اگر چه در اجرت  
 عمل ایشان باشد و در تخریم صدقه نفل بر بنی هاشم خلاف است و صدقه ایشان بر ایشان  
 هم درست نیست و نیست در حق و میان جواز صرف صدقه فرض و نفل بر اصول و فصول  
 و دعوی جماع بر منع آن یکی از دعای غیر صحیح است چه مخالف موجود و دلیل بر جواز  
 قائم و بعد از صرف زکوة اگر معلوم شود که در غیر مصرف رفته جائز باشد و همراه علم جائز  
 نیست و دفع جمیع اذاع صدقات بسوی امام و قائم مقام او واجب است مگر آنکه امام  
 رب المال را اذن صرف دهد و هر که بدون اذن امام صدقه یکسی داد جائز نیست و در  
 حکم اذن امام است تفویض صرف زکوات با اهل علم و صلاح اگر چه اذن صریح بدان واقع  
 نشده باشد چنانکه این صبیح از حال بسیاری از ائمه و عادات نشان معلوم است و عامل  
 زکوة را قبول هدیه نمی رسد و اگر امام موجود نباشد بر مرکبی دفع زکوة بسوی مصارف آن  
 جائز است و همچنین وکیل را اخراج زکوة موکل و صرف آن بر جان خود اگر مصرف زکوة  
 است درست باشد و هر حیلکه منصوبه از برای اسقاط زکوة و اجبه یا تحلیل حرام باطل است  
 مسلم را نفل آن و تقریر فاعلش بران جائز نیست بلکه انکارش واجب مگر حیلکه مخیر از انان  
 بهیچ ضرب بضعف و عکول که این جائز و از حلال بین باشد و میان بر دو امر تفاوت آسمان

وزمین است و حرام است توگران و بر اقویا کتساب کننده و اگر فقر از جمله اغنیاء باشد مستحق  
صرف در ایشان یافته نشود و یا فاضل از صرف ایشان باشد درین صورت حل آن بسوی  
دیگر بلا و تا جائز نیست زیرا که سماء در زمین نبوت زکوة مقبوضه بحضور نبوی میفرستاده  
و با معنی حاصل میشود و جمع میان احادیث و دفع انصبا کرشیه بسوی واحد درست است  
و این صانع معلوم است در عصر نبوت و زمین صحابه تا آنکه یکی از مسلمانان را آن کثرت  
بهست می آید و صرف زکوة در معاصی الهی جائز نیست و سوال حرام است مگر اهل مصداق  
زکوة را و فاسق بخلاف مسلمان است پس اگر یکی از اصناف هشت گانه باشد منع زکوة از وی  
جز ظلم نخواهد بود

**باب در بیان صدقه فطر مقدار این صدقه یک صلعت است از ثروت مقدار**  
از طرف هر یک کس چه بنده و چه آزاد و چه ذکر و چه انشی و چه صغیر و چه کبیر و نزد عروض مانع  
از اخراج عین قیمت آن مجزبی است و در جواب آن برسد عبد و منفق صغیر و مجنون و نحو است  
و زن ازال خود بهد و اگر مال ندارد ظاهر عدم وجوب است و اخراج آن پیش از نماز عید است  
نید بعد آن و هر که زیاده بر قوت یک شب و روز نیا بد خود فطره نیست و مصرف این صدقه  
همان مصرف زکوة است

## کتاب الخمس

و در پنج خمس در مال غنیمت است که در سینه و پیکار و کارزار یا کفار بدست آید و در کارزار  
و مراد بدان خاص و فینه جاهلیت است ز و سیم باشد یا جز آن و نیست واجب در غیر این  
هر دو از چهار بحر و معادن ارض و غنیمت و مسک و خل و مطب و شیش و عسل و غیره با مصرف  
این خمس خدا و رسول و ذوی القربی و یتیمی و مساکین و این اسبیل اند چنانکه قرآن کریم  
بدان ناطق است و سهم خدا و رسول و ذوی القربی و یتیمی و مساکین و این اسبیل اند چنانکه قرآن کریم  
و سهم رسول از برای امام است آنرا در مواضع آن بنهد و مراد ذوی القربی بنی هاشم اند  
و حق آنست که بنی المطلب اعم از خمس نصیب است و اما استواء ذکره انشی و غنی و فقیر  
نصیب پس مخصوص بنظر امام است مطابق شریع کار کند و وجوب خمس از عین مال مضموم است



و غیر صین مجزئ نیست مگر بدلیل ❖

## کتاب الصیام

و جوب روزه بدیدن هلال رمضان از یک مرد عادل یا کمال کردن شش اشعاعان است سی روز  
روزه گیرد آنکه هلال شوال قبل از اکمال آن نمایان گردد و چون کسان یک شهر هلال را  
پنینه بقیه شهر را موافقتش لازم گردد و بر صائم است نیت کردن روزه پیش از باید  
**فصل** تباہ میگردد و روزه بخوردن و نوشیدن و گاه و بیگاه نمودن بقصد و

صوم و صام حرام است و بر یک روزه را عدا بشکند کفاره است همچو کفاره نهار و  
آن آزاد کردن یک برده است یا خوراندن شصت مسکین یا روزه گرفتن تا دو ماه پیای  
و بر مفطر نسیان نه قضا است و نه کفاره و باین رفته اند جمهور و هو الحق و عین نیست  
قضا بر مفطر مگر و منتهی است شتابی کردن در کشادن روزه و دیر نمودن در سحر خوردن

**فصل** بر مفطر صوم که بعد از شرعی افطار کرده قضا واجب است و مسافر و مانند او را  
افطار نمودن رخصت است مگر آنکه ترسد از تلف یا ناتوانی در کارزار پس افطار نیت  
باید و هر که مرد و بر وی روزه است ولی او از طرف وی روزه گیرد و سالان سال که عاجز  
از او قضا است کفاره و ده عوض هر روز خوراک یک مسکین و عجا مت رخصت است  
از برای صائم و حامل و مرضع را نیز و خوف بر چنین وضع روزه گرفتن جائز نیست ❖

**باب در بیان روزه نفل** مستحب است روز هشتاد و شش روز از ماه شوال  
و نه روز از ذی الحجه و روزه نهم و دهم از ماه محرم و روزه شعبان مگر صوم یوم الشک  
که حرام است و روزه دوشنبه و پنجشنبه و ایام بیض یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم  
هر ماه و منقطع میزنفس خود است اگر افطار کند قضا گیرد و بزرگترین روزه های نفل صوم یک  
یوم و افطار یک یوم است و مکره است صوم در و تنها گرفتن صوم یوم جمعه در و شنبه  
و حرام است روزه داشتن در هر دو عید و در ایام تشریق و استقبال رمضان یک و دو روز  
و در خصوص صوم رجب که ام دلیل نیامده ❖

**باب در بیان اعتکاف** شروع اعتکاف در هر وقت در مسجد یا در راه  
 رمضان موقت ترست و پیشتره در عشره آخری از آن و نیست که اتم شرط از برای صحت  
 اعتکاف و در تقدیر مدت اعتکاف هم ویلی نیامده و البته و بقا در مسجد صادق می آید  
 بر یوم و بعضی یوم بلکه بر یک ساعت پس چون نیت همراه باشد اعتکاف صحیحست و  
 معتکف را وظی و میت نیست بنص قرآن و اجماع است و مستحبست که شش نمودن در  
 عمل در ماه رمضان و قیام نمودن بشبهای قدر و معتکف را باید که جز از برای حاجت  
 بیرون نیاید و این حاجت مختص بوقت دون وقت نیست بلکه در شب و روز و اول و  
 آخر و اوسط جائزست و نزو و کفایت قیام ضرورت قنود نیست و در حالت اعتکاف ملازمت  
 ذکر و صلوة و تلاوت و تفکر و اعتبار و دیگر قرب و طاعات مندوبست و زن کائن  
 که معتکف است از مسجد بدر آید و مستحاضه در غیر وقت حیض حکم غیر عاقل دارد و

## کتاب الحج

و جوب حج بر هر مکلف توانا در دهمست و حج صبی مسقط فريضه حج از وی بعد از بلوغ  
 نیست و ظاهر آنست که حج عبد مجزبی او از جهت اسلامست و تفسیر توانائی بزاو و در علم  
 آمده اگر چه بطله طرق و وضعیفست و زن را در سفر حج لا بدست از محرم شایه باشد یا عجز  
 زیرا که آن من منع است از سفر نفیه محرم شده عاقل است استطاعت او جز بجرم تمام نیست و  
 ممکن از محرم شرط و جوبست نه شرط ادا او و جوب حج در تمام عمر یکبارست مخالفی از  
 اسلام درین حکم معلوم نیست و در نص قرآن نیز دلالت نیست مگر بر مکرره و احده و حج مسلم  
 قبل از ارتداد مجزبیست بعد از رجوع او باسلام بفرجای خطاب که در احادیث وارده  
 و هر چه ابواب است و زوج و سید را منع زوج و عبد از نذر حج و مانند آن میرسد زیرا که  
 سوجبات الهی برین مرد و بحق زوج و سید سابق اند بر وجوب چیزی که ایشان ایجابش  
 بر خود کرده اند **فصل** واجب آنست که نوع حج را مبین کند به نیت و آن تمتع یا قرآن  
 یا افرادست و تمتع افضل انواع است و در آن عمره قبل از حج باشد و احرام از میقاتها

معروفه مشهوره بر بند و هر که در ای میقات باشد جای اطلاق اهل او نیست آنکه  
 مثل اهل که معطره بین که مشرفه است و وقت احرام ماه غوال است و غیر جائز و مجزئی  
 قبل اشهرج و قبل و وصول تا میقات مضروب از برای احرام و زعم زاعم بجواز و اجزا  
 آن مقبول نیست که بدلیل و نیست حجت و تفسیر صحابه که نه و آیتها الحجه و العمره کلا  
 را بدویره اهل چه معنی اتمام در آن عرب و اضع ظاهر است **فصل** محرم بر این و ستار  
 و برنس یعنی کلاه و سداویل یعنی ازار و جامه رنگین بوس و زعفران و موزه مانپوش  
 که آنکه جز با پوشنیا بد پس اثر ابر و تا آنکه زیر تر از شتالنگ گردد و وزن نقاب  
 نیفکند و نه دستاها پوشد و نه چیزی پوشد که در رس و زعفران آنرا مس کرده است  
 آرمی خوشبو مالیدن محرم در آغاز احرام مضائقه ندارد و لیکن از موسی و رومی خود جز  
 بعد چیزی گیرد و نه جامع و فسق و جنگ کند و نه خود کتاج کند و نه کتاج دیگری بچاند  
 و نه خواستگاری زنی نماید و نه نجیزی بکشد و هر که صید کرده و رومی جز است مانند آنچه  
 کشته است از جانوران حکم کنند بدان و و کس عادل و صید غیر خود نخورد و اگر میکه صائد  
 حلال باشد و این صید از برای وی نکرده است و جزا و خردخت دیگر از حرم نبرد  
 و جائز است محرم را کشتن هر پنج فاسق که زناغ و زغن و گزوم و موش و سگ گزنده  
 باشد و صید حرم مدینه منوره و درخت او و میوه صید حرم که معطره است حرهما الله تعالی اگر  
 آنکه هر که درخت طایطیبه را قطع کند یا بفشانند خشتش از برای یا بنده این کس حلال است  
 و حرام است و ج و درختش و و ج نام کی و اومی بطائف است و نیست کحل و دهن از  
 محظورات احرام یا کرد و مات آن بلکه اصل حل است و ما را نمیرسد که آنچه از شرع ثابت  
 نشده با ثبات محظوراتش بر دازیم **فصل** آنچه محرم را پوشیدن آن جائز نیست صادق  
 مصدوق مسلم با کمال بیان پیش فرموده پس ما جائز همان باشد که تا مش برده و پس  
 ماعدای آن جائز است خواه غنیط باشد یا غیر غنیط و زن را میرسد که الوان ثیاب از  
 زعفران یا خضیا علی یا سداویل یا قمیص پوشد درین باب احادیث کثیره است و در منع  
 از تقطیع وجه زن آنچه تمسک می تواند شد موجود نیست و اصل جواز است تا آنکه دلیل

وال بر منع باید و قتل قل هم از محظورات احرام نیست و تقویل بر قیاس است که مجرد  
و عادی است حجت بشل آن ثابت نمی گردد **فصل** حاج چون در مکه منقطه زادش رفعا  
بر سه طواف کند از برای قدم هفت گردش در سه شوط اولی رل کند یعنی شش  
رود و در باقی شش کند یعنی آنسته رود و این واجب است و حجر اسود را بوسند  
یا استلامش بچوب سر کج کند و آن چوب را بوسه زند و هم رکن یانی را بساید و  
کافی است تارن را یک طواف و یک سعی و دوم طواف با وضو و پوشنده عورت  
خولیش باشد و زن طائف همه آنچه حاج میکند بکنند جز آنکه طواف خانه کعبه نماید و شش  
ست ذکر خدا و وقت طواف یا پنجه ما ثور است و بعد از فراغ دو رکعت و مقام ایتر هم  
علیه السلام بگذارد و بستر بسوی رکن آید و استلامش نماید و مقرر است که اصل در حلقه  
افعال نبوی در حج و وجوب است **فصل** سعی میان صفا و مروه هفت نوبت است و یک  
داعی یا ثور است و اگر متمتع است حلال میگردد و بعد از سعی تا آنکه چون روز نرویه آید اهل  
حج کنند **فصل** بعد از عرفه باید با داور و زعفره لبیک گویند و تکبیر کنان و جمع کنند  
ظهر و عصر را در آنجا و خطبه گوید و توقف نماید و وقت آن از زوال تا فجر نحر است و تمام  
عرفه موقوف است بر بطن عرنه و قرب از موقوف نبوی مشدوب است صحابه دین کار  
سبانه داشتند بستر روان شود از عرفه و بمنزله رسد و اینجا میان مغرب و عشاء جمع  
کند تا قبل از طلوع آفتاب و همین جاشب گذرانند بستر نماز صبح گاهی گذارد و بمنبر  
آید و نزدش ذکر خدا کند و تا قبل طلوع شمس استاده ماند بستر برگشته بطن محسر  
رسد سپس جاوید و بطی پی سپهر کند تا جمره که نزدیک درخت است و این جمره عقیده  
این را هفت سنگریزه رمی کند و با هر سنگریزه تکبیر بر آرد و رمی آن نکنند مگر بعد از  
بر آمدن مهر تابان مگر زنان و کوه دکان که ایشان را پیش از طلوع آفتاب هم رمی جای  
ست سپس موسی سر خولیش بتراشد یا کوه سازد و درین هنگام حلال شد از برای او  
هر چیز جز زنان و هر که موسی ستر تراشید یا ذبح کرد یا راهی بیت شد پیش از رمی پس  
بر روی حج نیست بستر یعنی برگردد و بشهرهای تشریق هم درینجا بسد آرد و در هر روز از

روزهای تشریق بر سر حجره را هفت سنگ خیزه اندازده ابتدا بر حجره نزدیک نماید پسته  
 بحجره میانه پسته بحجره عقبه و هر که حج کند با مردم او را خطبه گفتن روز خرو و در وسط ایام  
 تشریق مستحب و حاج را باید که طواف افاصله بجا آورد و این طواف زیارت است  
 روز خرو چون از اعمال حج فارغ گردد و فرصت دست بهم دهد طواف وداع بر آرد  
 و هر طواف بر طهارت باشد و بر نفوات حج بقوات احرام دلیل نیست آری فوت حج بقوات  
 و قوف صحیح است و همچنین بقوات طواف زیارت نیز اگر که رکعتی از ارکان حج است  
 با جماع و صحیح نمیشود حج مگر همراه آن و اما جبر ما عدا می احرام و وقوف بهرم پس دلیل  
 بر وجوب این و از نیست آری اعاده طواف زیارت مناسبت بنا بر آنکه بر رکعت  
 آن اجماع است و اتفاقی را دخول که معطله بدون احرام جائز است در زمین نبوت  
 بسیار مردم بکمی در آمدن از بیچ کبی گموش نخور که آنحضرت صلعم ایشان را امر با حرام  
 فرموده باشد و چون ایجاب احرام بجز و مجاوزت باطل آمد ایجاب دم بر مجاوزت  
 احرام و ایجاب قضا احرام متروک نزد مجاوزت نیز باطل باشد و هر یک که جماع عمد  
 مبطل حج است دلیل نیست آری فاعلش فاعل حرام است و چون عمد مبطل نشد سهوا  
 و جهلا خود مبطل نباشد و مکان ابراق جمیع دامنه و فجاج که معطله است و حکم دم سحی حکم  
 سار و دار است زمانا و مکانا و می باید که این دم از راس المال باشد و ظاهر عدم فرق  
 است میان این دم و دم قران و تمتع و تطوع و رجوا از اکل آن از برای صاحب دم  
 و غیره و دعوی تفرقه محتاج دلیل است **فصل** افضل هدی بدنه است یعنی شتر پسته  
 گاو پسته گوسفند و بدنه و بقره از هفت کس کفایت میکند و صاحب هدی را خوردن  
 گوشت هدی خود و سوار شدن بر آن و شمار و تقلید نمودن آن منهد و ب است و  
 هر که هدی فرستاد بروی هیچ چیز از آنچه بر محرم حرام بود حرام نگشت

**باب در بیان عمره مضره** احرام از برای عمره از بیقات می بایست  
 و هر که در کمره است و می بسوی تل بر آید پسته طواف کند و سعی نماید و موسی سه پرا  
 یا کوتاه سازد و این مشروع و سنت است و تمام سال و در هیچ وقت مکروه نیست و

نزد بعض محققین بر آمدن بسوی میقات در عمره ثابت نشده بلکه نزلی که هم از که احرام  
 عمره بسته اعمالش بجا آورد همیشه رقد ر کافی است و عمره عایشه صدیقه رضی الله عنها  
 از تنعیم بنا بر تطییب خاطر عا طرش بودند بر طریق امر و این جواب خلافت طاهرت  
 حاصل آنکه از آنحضرت صلعم تعیین میقات از برای عمره واقع نشده و برای اهل  
 بر حجت تعیین میقات حج آمده پس اگر عمره همچو حج درین میقات است پس در حدیث  
 صحیح آمده فن کان و نهن فله من اهل حتی اهل که میبلون مینا و این در صحیحین و غیره است  
 بلکه در حدیث ابن عباس که در صحیحین و غیره است بعد ذکر موافقت اهل بر محل آمده  
 فن لا یمن و لمن اتی علیین من غیر اهل من ان کان یرید الحج و العمره و درین حدیث  
 تصریح است بعمره و الله اعلم **فصل** حج قریب از میت قریب جائز است و از  
 غیر قریب باستیجا ثابت نشده پس الحاق غیر قرابت با قریب در نیابت حج صحیح  
 نباشد و هر که از طرف قریب نمی خور و حج بر آورد و بروی قضاء آن نزد زوال عذر  
 واجب نیست زیرا که این حج از طرف او در وقتی که مسوخ است ثابت بود صحیح و  
 مجزی واقع شده **فصل** در بیان زیارت قبر مسلم منور حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 هر که بمذیبه منوره و آمده وی را باید که مسجد نبوی بیاید و اینجا نماز گذارد که نمازش  
 درین مسجد بهتر از هزار نماز در غیر اوست مگر مسجد حرام و جائز نیست پالان بستن گره  
 بسوی مسجد نبوی و مسجد حرام و مسجد اقصی و حکم زیادت درین مسجد حکم مزید علیه است  
 و جمیع احکام سپس بر آنحضرت صلعم و بر دو صاحب وی سلام کند این عمر چنین است  
 السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابا بکر السلام علیک یا ابنت و منته اگر  
 صفات وی صلعم را ذکر کرده شل اسلام علیک یا خیرة الله من خلقه یا اکر من اخلق علی رب  
 یا امام المتقین و جز آن پس این همه اوصاف ثابت است بانی بود و می صلعم و چهار  
 بنا جائز جائز نیست و صلوة با سلام بچهاره سوریه است و نزد سلام روی بچهره مبارک  
 و پشت بقبله کند و استلام و تقبیل حجره ثابت نشده و نه طواف آن و نه نماز بسوی آن  
 و دعا کردن نزد قبر مبارک از برای خود و دعوت است **فصل** مقصود از زیارت شهر مدینه

سلام بر میت و دعا برای اوست و این زیارت بعد از مرگش از جنس نماز جنازه  
بردیست خواه این میت پیغمبر باشد یا غیر او و مقصود زیارت بدعیه طلب حاجت  
از مقبور و دعا کردن نزد قبر اوست و این نه سنت نبویست و نه احدی از  
امت و ائمه ملت مستحبش داشته و اکثر احادیث داروده در فضل زیارت نبوی و  
در باره سفر از برای آن با اتفاق ائمه اهل حدیث موضوعست یا ضعیف ساقط  
از وجه احتجاج

## کتاب النکاح

شروعست نکاح هر کسی را که توانا بر جماعست و واجبست بر کسی که می نرسد از  
وقوع در محصیت و جایز نیست قبل مکر در صورت عجز از قیام با نچه ناگزیرست  
و لائق آنست که زن دوستدار زاینده و دوشیزه صاحب حسن و جمال و حسنه  
مال و دین باشد و زن کلان را خودش پیغام نکند و معتبر حصول رضای اوست  
از برای کفو و معتبر در کفایت دین و خلقست نه نسب و اگر اعتبار نسب صفات  
کند پس اشرف انساب نسب بنی هاشم و افضل صنایع صنعت علمست و تزوج  
با غیر کفو و نسب و مال از عیب نوازلست بر کسیکه ایمان بخدا و روز آخرت نیارود  
و پیغام زن خورد و سال بسوی ویش نمایند و رضای بکر خوشی بکرست و صحیح نیست نکاح  
زن ناراض بکر باشد یا ثیب در بکر خیرست بعد از بلوغ اگر چه پدرش بزنی داده باشد  
و هر که او ولی معا بنکاح داده اند اینجا اختیار بدست زنست هر نکاح را که جائز داد  
همان صحیحست و دیگر باطل و حرامست خواست گاری کردن در عدت و خطبه بر خطبه و  
جائزست مگر لیکن بسوی مخطوبه نیست نکاح مگر بولی و دوشا به مگر آنکه ولی  
مذکور تنگ گیرنده یا غیر مسلمان باشد و مراد بولی قرابت قریبه زنست و این  
مختص بعصبات نیست بلکه در ذوی السهام نیز یافته میشود مثل برادر از طرف  
مادر و در ذوی الارحام نیز موجودست مثل پسر دختر و معتبر وجود یک ولیست

و نزد مشاجرت و ولایت مرسلطان رست و جمهور سلف و خلف بسوی اعتبار ولی فیه  
 اندوسی کس از صحابه روایت اعمادش نموده و در آن تصریح است بخی نکاح پس  
 وجود اشهاد و ولی شرط صحت نکاح باشد و ظاهر آنست که عقد واقع از غیر ولی غیر  
 صحیح است فی نفسه آری عقد نکاح از نایب ولی صحیح است و بجهت عقد ولی است و از  
 ایند ابر وجه صحت واقع شده و تمام نمیشود عقد مگر بلفظ ایجاب و قبول و لکن اگر  
 سوال مقدم شده است معنی باشد از قبول چنانکه در حدیث زوجیهما یا رسول الله  
 قال زوجهكماست و قاله و در ایام نبوت مثل اینعی بود و در صحت عقد بر سالت  
 و کتابت یا از مصمت و اخرس با اشاره نزاع نیست و آنچه و ال باشد بجزوری  
 بر بودن لفظ نیامده و هر یکی را از شومی و با تو وکیل ساختن از برای بسن نکاح  
 جائز است هر چند از هر دو سوی یکی باشد و اگر حدیث و اجملوه فی المساجتین اند  
 برای حجت گردد و اقل احوال نکاح در مسجد مذکب است و زنی از مساجد جایز برای  
 ذکر و صلوات است غیر این کار در آن جائز نیست مگر بدلیکه مخصوص این عموم باشد  
 چنانکه لعب جسته بحراب در مسجد نبوی واقع شده و نشاء و اشعار را در آن مقرر داشته  
 و در شمار و انتهاب چیزی ثابت نشده و حدیث وارد درین باب تسکیم علیه است پس  
 اگر انتهاب شمار نمیشد اقل او اشش است که مکروه بود **فصل** و طی اگر چه  
 حق زوج زوجه هر دو است مگر زوج اقل است در آن صحت ایلا از مرد و و در  
 احادیث در و عید بحق زنان بر انکار از وقایع نزد طلب مرد و وصفت ملاکه بر زنیکه  
 شوهر از وی شمناک خفته دلیل است برین معنی پس فرج را بر سر دم جاسیکه خواهد جزو فرج باشد  
 و طی کند و استماع بفحیدین و جز آن نماید لیکن خلوه هر دو از حضور حاضر معتبر است و  
 زن را ممکن زوج از نفس خود در غیر خلوت لازم نیست و نه زوج را در خواستش از آن  
 میرسد و در حین و طی تسهلی باید نه آنکه همچو بجهت بجهت و در حدیث تمذیر از  
 تقری آمده اگر چه سببش ضعیف است و بر کرده است فلیططن فرج دیلی قومی نیامده و  
 همچنین کلام و در حالت جماع مکروه نیست زیرا که اگر امر حکم شرعی است ثبوت آن جز



بایلی نمی تواند شد و دلیل موجود نیست **فصل** نکاح متعه منسوخ و مسترست و تحلیل حرام و  
 فاعلش ملعون و همچنین نکاح شکار و شکار مختص بدختران و خواهران نیست بلکه حکم غیر ایشان  
 از قرابت نیز حکم ایشان است و نووسی حکایت اجماع بر آن کرده و واجب است بر  
 زوج و فاکردن بشرط زن مگر آنکه حلال گرداند حرام را یا حرام گرداند حلال را و حرام  
 است بر مرد و زنی گرفتن زن زانیه یا مشرکه و بر زن نکاح کردن با مرد زانی یا مشرکه و  
 با کسی که قرآن کریم تحریم آنها تصریح فرموده و آن سیزده زن اند مادر و دختر و خواهر  
 و خواهر پدر و خواهر مادر و دختر برادر و دختر خواهر و شیر دهنده و خواهر رضاعت  
 و خواهر امن و دختر ربیمه از زن مدخوله نه از غیر آن و زن پسر عینی و جمیع میان دو  
 خواهر و با یکدیگر حرام اند بر مرد اصول و فصول و همچنین نسای اصول و فصول تباعغ نیز سنت مطهره و اجماع  
 مسلمین اجماعین در رضاع همچو نسب است و در احادیث لفظ رحم و ولادت نیز آمده  
 یعنی حرام است از رضاع آنچه حرام است از نیا پس توقف بر مدلول این احادیث  
 بمومنان واجبست و خاص نیست از آن مگر آنچه دلیل صحیح صلاح تخصیص تخصیصش کند و  
 این قدر کافی است از خط و خلط واقع درین سلسله از بسیاری از متکلمین در آن و دیگر  
 این ادله انهم ملاحظه می باید کرد که آنحضرت صلوات الله علیه و آله فرموده است که حرام است از  
 رضاع آنچه حرام است بصهارت پس از اصبهار اهل رضاعت حرام نباشد مگر آنچه  
 نص تحریش آمده و الا حلال است و حرام است جمع میان زن و عمه و فاکه و وی و  
 زیادت بر عدد و مباح از برای آزاد و بنده و لیکن این تحریم از حدیثی بر آورده اند  
 که در آن مقال است و از قرآن کریم منع زیادت بر چهار مفهوم نمیشود و در فتح الباری  
 و بحر زخار حکایت اجماع بر منع از زیادت بر چهار کرده اند و بنده که بی اذن سید  
 خود نکاح کند نکاحش باطل است و کنیز بعد از آزادی مالک نفس خویش و مخیر است  
 در زوج خود و فسخ نکاح بعیب جائز باشد مگر او بعیب جنون یا جذام یا برص یا بیهوشی  
 در شش نگاه است و در مرد جب و عنت و خلاف درین سلسله طویل است و حق آنست  
 که درین عیوب مرد و زن مرغوعی که بدان حجت قائم شود نیامده و قول صحابه منتهیست

نیست و الله اعلم و مقرر داشته میشود و هرگاه که کفار نزد اسلام آورند و آنچه موافق شرع  
باشد و چون یکی از دو زوج مسلمان شود و نکاح فسخ کرده و عدت واجب آید پس  
اگر زوج مسلمان شود و زانش تا این هنگام نکاح نگذرد آن مرد و بر نکاحها مخیر  
خودشان باقی مانده اند اگر چه مدت دراز شود و لیکن این حکم وقتی است که آن  
مرد و آن نکاح را اختیار نمایند و چهارم است نکاح با کتابیات بلا خلاف جماع  
ست بر حل و طلی مسیات مشرکین و همین است حکم فسخ بر محسوس بدلیل سنوا بهم سنة  
اول الکتاب و استثنای غیر اکل و یا کحم و لانا کحی انهم درین حدیث بصحت نرسیده  
پس محسوس را حکم اهل کتاب باشد در همه آنچه از شارع از برای اهل کتاب ثابت  
شده **فصل** در فرج مرد و زن هر دو دارد و ممتاز است بیک فرج و رقوق و با نفق  
بول و نحو آن یا بجزر و سبق پس چنین خفی محکوم له بهمان فرج ممتاز است و اگر  
مشکل غیر متمیز است پس تحریش محتاج دلیل است و نیست دلیل مگر مجرد استبعادات  
که عقلاً و نقلاً حجت بمنزل آنها قائم نمیشود و تحریر بیچو مسائل و کتب بهایت اقل آنچه  
ست **فصل** مهر واجب است سه شرط درکن و گزافی دران مکره است و صحیح  
مهر اگر چه بیک انگشت از آهن یا آموختن قرآن باشد و هر که زنی را برتنی گیرد و نام  
مهر نبرد و او را هیچ مهر دیگر زنان و می باشد اگر بران زن درآمد است و واجب  
میگردد و مهر بموت زوج قبل از دخول و همچنین میراث و وجوب آن بدخول ظاهر است  
و خلافتی دران نه و نصوص متطابق اند بران و اما خلوت پس درین مقام آنچه منتقض  
باشد از برای احتجاج موجود نیست و مرفوعی که بدان حجت قائم شود بصحت نرسیده  
و در اقوال همایه حجت نباشد لاسیما نزد اضطراب و اختلاف دران و مرد و پس در  
آیه اگر جماع است پس ظاهر است که خلوت جماع نیست و اگر مس اعم است از جماع که  
وضع عضو از مرد بر عضو زن باشد پس مجرد خلوت مس نیست اگر چه صد برده  
بران آویزد و حد نظر بیومنی او کند و بعد از دریافت انیمنی حاجت تکلم بر خلوت میممه  
و فاسده نیست و مستحب است تقدیم چیزی از کلامین قبل از دخول و بر مرد است احسان

عشرت و گذران خوش و بیزن است اطاعت کردن و آسباب عزت مرد در خانه  
 بیزن غیر ظاهر است و هر که دوزن یا زیاده دارد بروی لازم است که میان هر دو برابری  
 کند و قسمت و در برخی محتاج البیه و نزد سفر قرعه افکند میان زنان و تحمل بقدر سنت  
 میمیه در مواضع بسیار ثابت شده و زن را میرسد که نوبت خود بخشد یا مصاحبه کند  
 باز زوج بر اسفا طافبت و رجوع از آن هم جایز و نزد زن و در شبیه هفت شب و نزد  
 زن شب سه شب باید ماند و عزل و آمدن در دوزن تا جایز است و زن را میرسد  
 که متنع شود از زوج تا آنکه مهرش بدو چه این طلب مطالبه حق است نه باطل و مهر از  
 اموالی است که بدان فرج او را حلال ساخته و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 و حصول رضا از زن بتأجیل مانع جواز مطالبه تبلیم نیست زیرا که مهر حق اوست و حصول  
 رضا در یک وقت مانع مطالبه بعد از آن وقت نباشد و زوج ماذون است بطلبی صانع  
 بعضو متناو و صغیره که تحمل و طایفی تواند شد بسیار شش جایز نیست با و له منع از ضرار  
 و تبلیم غیر و احترام بدن مگر بحق و جماع با صغیره حق ماذون نیست **فصل** طفل از آن  
 زن است و میت اعتبار بمانا بودنش بغیر صاحب خود و چون انبار نشوند سه  
 کس در گامیدن کنیز در طهر یک بر یک از ایشان در آن طهر لاکش شده و آن کنیز سپهر  
 آرد و بگنان دعوی کنند قرعه انداخته شود میان ایشان و هر که بقرعه مستخشف گردد  
 بروی از برای آن دو کس دیگر ثلث دیت واجب است

## کتاب الطلاق

جائز است طلاق از مکلف مختار اگر چه باطل بود از برای زنی که در طهر است و زوج وی  
 در آن طهر او را رسن نکرده است و نه در حیضی که پیش ازین طهر بود یا در حلی که نمایان شده  
 طلاق و اوه است و دادن طلاق بر غیر این صفت حرام است و در وقوع آن  
 و وقوع طلاق فوق واحد بدون تحلل حبس خلاف است و راجع عدم وقوع است  
 و تفریق میان معسر و زن وی بصورت تضرر زن جائز است و همچنین نکاح زنی که زوجه

غائب و مفقود شده و وی متضررست بحیثیت بودن او نه مزوج و نه ائیمه و آیات  
 قرآنی که دلالت دارند بر احسان عشرت با زوجات و بر نبی از امساک زنان بطور  
 ضرر و بر امر با مساک آنها معروف یا تسریح با احسان و بر نبی از مضارات آنها دلیل  
 برین مدعا و مجرد حصول این تضرر زن مسوغ فسخ است و لکن اگر غائب ترک محتاج الیه  
 کرده و نیست تضرر زن مگر از امر غیر نفقه پس در خصوص است لایق آنست که تا یک مدت  
 توقیفش کند و این مدت همان است که زن عاقله اخبار تضرر زن بزیادت بران مدت  
 کند و اگر غائب ترک محتاج الیه نکرده است پس تخلیص آن زن و فک اسرار و دفع  
 ضرر از آن واجبست و چون با دیگری جفت شد زن او گردد اگر چه شومی  
 اول بیاید زیرا که این نکاح محرم نمیکند بلکه بفسخ باطل گشت و متحدیدند و بمقادیر غیر  
 ثابت است و ظاهر آنست که حکم دائم الحبس حکم مفقود باشد در صورت تضرر سوار  
 بسوار و طلاق مکره غیر واقع است و طلاق عید به مدت عید است نه بدست میسر  
 و عدم ممکن از حواجز برای نکاح با کنیز مجزبی است و تمتع مطلقه قبل از دخول ثابت  
 است بنص کتاب غیر فصل واقع میشود طلاق بکنایه همراه نیست و بتخیر زن اگر اختیاری  
 جدائی کنند آنها بر طلاق واجب نیست اگر چه اجماع بر استحباب اوست و زوجی که  
 طلاق را بدست غیر خود بدد از وی و توقع می پذیرد و همچنین لازمست بر پدر  
 طلاق دادن بحکم پدر و واقع نمی شود طلاق بجرام گردانیدن زن بر خود و مرد  
 اخی است بر زن خود در عدت طلاق مرجمت کند او را هرگاه که خواهد وقتی که این  
 طلاق حرامی باشد و نیست حلال از برای او بعد از طلاق سوم تا آنکه این زن بشود  
 دیگر جزو نکاح کند و در هر دو صورت مهر و نفقه و نه مهر است در فسخ و نیست با دست موجب  
 چیزی از اینها دلیل مگر قیاس بر طلاق و قیاس مدفوع است نزد وجود دلیل  
**باب در بیان طلع مرد چون زن خود را خلع کند زن را اختیار امر خود باشد**  
 و بسوی شومی بجز رجعت بر نگردد و جائز است خلع بقیل و کثیر مادامیکه  
 تجاوز نکند از آنچه از طرف زوج زن رسیده است و تاگزیر است از تراضی میان

برود و زوج بر خلع یا الزام حاکم در صورت حصول شقاق میان برود و این خلع فسخ نکاح است نه طلاق و عدت آن یک حیض باشد و احادیث وارده در اثم منکعات سنائی جواز اختلاف نیست و معتبر در صحت خلع مجروح حصول مخافت عدم اقامت حدود آتی از زوجین است نه صد و نشوز از زن بالفعل یا عدم احسان عشرت از زوج بالفعل و چون بر غیر این وجه واقع شود مثل آنکه زن یا مرد کاره باشد از دیگری یا یکی از این برود و صغیر بود پس آن خلع ماذون نیست و از اصل غیر صحیح است.

**باب در بیان ایلا** و آن چنان است که زوج سوگند خورد از هر یکی یا از بعضی زنان خود بر عدم نزدیکی با ایشان پس اگر توقیت ایلا بکثرت از چار ماه کرده است باید که کناره گیرد از زن تا آنکه زمان توقیت بگذرد و اگر توقیتش بنیاده از چار ماه کرده است بخیر باشد بعد از گذشتن آن مدت در میان رجوع و تطلیق.

**باب در بیان ظهار** و آن گفتن زوج است زن خود را که تو بچو پشت مادر منی یا ترا پشت مادر خود گردانیدم یا مانند آن و تشبیه زوج بدختر و خواهر یا بچیز ازینها خارج از معنی نص است اگر چه معنی حرمت موجود است و قیاس جامع حرمت در خور قبول نیست و توسیع این دایره ضرور نه بلکه اقتضای بر مود نص کافی است و آن امهات از نسب اند و مجروحیم و طی مطلق را ظهار گفتن قول باطل و غلط در استدلال است و در ظهار بر زوج قبل از مس کفاره و دادن واجب است و آن آزاد ساقی یک بنده است و اگر برده نباشد شصت مسکین را طعام خورد و اگر ایتیم تواند و ماه پیاپی روزه گیرد و امام را اعانت و از صدقه های مسلمانان کردن جائز است و اگر چنان فقیر باشد که توانا بر صوم نیست پس او را میرسد که از صدقات بر نفس خود و عیال خویش صرف کند و رافع ظهار موقت جز گذشتن وقت نیست و چون وطی کرد پیش از گذشتن منکاح یا قبل از کفاره باید که بازماند تا آنکه کفاره دهد و مطلق یا بگذرد وقت موقت و ظهار در جاهلیت طلاق بود اسلام آترا

مفسوخ ساخته و برای بابت کفاره مقصور نموده

**باب در بیان لعان مردیکه زن خود را تهمت زنا کرده و زن بدان مقرر نشد و مرد از روی خود رجوع ننمود** ملاعنمت کند یا زن و گواهی دهد مرد چار بار بخدا که وی از راست گوین است و بار پنجم چنان گوید که لعنت خدا باد بر آن مرد اگر از روی و غلو گویان باشد پس زن گواهی دهد چار بار بخدا که آن مرد از کاذب است و بار پنجم چنان گوید که خشم خدا باد بر آن زن اگر آن مرد از صادقان است و درین حین حاکم میان هر دو بیدانی کند و حرام گردد آن زن بر آن مرد تا ابد و لاحق شود او را و بادر خود فقط و تهمت کننده زن بزنا قاذف است و همچنین برای ولد و حد قذف بروی واجب

**باب در بیان عدت** مدت طلاق زن استنبهت نهادن بار شکم است و عدت زن حائض که حیض و عدت غیر این هر دو سه ماه و آزار برای وفات چار ماه و دوه روز و اگر حامل است پس بوضع حمل است و نیست عدت بر غیره خوله و دوا و بجز مژده است و بر معتده و وفات است ترک تزین و درنگ کردن بخانه که انجا نزد موت زوج خود یا رسیدن خبر مرگش بود و مراد ترک تزین ترک سر و دست و پا و جامه رنگین الاثوب عصب و ترک خضاب و لبس حلی و مشط است و این خالص است شوهر است در طلاق و جز آن نیست و اعتبار عدت از روز مرگ زوج است نه از وقت علم برگ و نحو آن پس ایام ماضیه پیش از علم در خور اعتد او باشد

**فصل** واجب است استبراء او و اسبیر و نو خورید و مانند آن هر دو بیک حیض اگر حائض است و بوضع اگر حامل است و منقطع بحیض تا آنکه عدم حمل او پیدا گردد و آزار برای دوشیزه و صغیره مطلق استبراء نیست و بر بالغ و مانند او استبراء لازم نباشد

**باب در بیان نفقه** واجب است بر زوج نفقه زوج و مطلقه رجعی و مطلقه بائن و نه در عدت و وفات پس نیست نفقه و سکنتی برای این هر دو مگر آنکه بار دارند و از سبب جهور ثبوت فسخ نکاح است نزد نیا فتن مرد انچه انفاق کند بر زن چنانکه در

فتح ابرای حکایت کرده و هو الحق نقوله تعالی و لا تمسکوا بهن خذوا زینا و اعتبار  
 بعموم لفظ است نه بخصوص سبب و که ام ضرر اعظم تر ازین باشد که زن را در حبس و  
 زیر نگاه خود بغیر نفقه نگاه دارد و شک نیست که این کس مسک است و دست بضرر بلکه این  
 اساک است و انواع ضرر است چه نیست توأم انفس مگر بطعام و مشه آب پس هر که  
 اساک بمعرفت کند بر وی شریح با حسان واجب است اگر نگذارد حکام شریعت  
 را لازم است که نکاحش فسخ نمایند و مسکه را ازین ضرر برمانند و آنکه زن خود را  
 در مضائق جوع و مشاقف محضه گذارند و عرقه بپاک و حبس ساخت و معذادرین  
 حالت منکره و صفت متشنعه فراش بودن او خو است و بی برگز مسک بمعرفت  
 نیست و بر عارف شد نیست میداند که این حرکت بی برکت است و منکری از منکرات  
 و محرمی از محرمات و چون تفرقه بجز دشقاق جائز است پس چه قسم حاکم شریعت  
 را فسخ نکاحش بحد شکایت زن از مس جوع و نزول فاقه شده دیده جائز نخواهد بود  
 حال آنکه در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت صلعم درباره مرد غیره و چه نفقه بر زن فرمود  
 یفرق بینهما حافظ محمد بن ابراهیم اعلال معلل را ازین حدیث دفع کرده و علی کل  
 حال در اینجا انصوص قرآنی معنی ازین خبر است و واجب است بر پدر تو نگر نفقه پس  
 تنگ است صغیر باشد یا کبیر و بر پدر تو نگر نفقه پدر تنگ است و بر سید نفقه مملوک و  
 واجب نیست نفقه یگانہ بر یگانہ خود مگر بطور صلحه و هر که نفقه او برین کس واجب است  
 برومی کسوت و سکنی و یعنی جامه و خانه نیز واجب است و ماضی غیر ساقط است بطیل  
 و کلام درین مسئله بچ کلام در نفقه زدو چه است و کس گذشت و واجب نیست برسان  
 فشار آنچه برومی واجب نیست و لکن درین مقام سلوک بسکک شارعی باید کرد و آنرا  
 فالاقرب را در صلحه رحم بنظر باید داشت و در متی کسی که از کسنگی می میرد و سبیل  
 است از اعظم معروف است و ترک آن از اربع منکرات چه کلیات و جزئیات کتاب  
 و سنت دال اند بر وجوب مثل این یعنی پس هر که برادر خود را ترک کرد و برومی در کسنگی  
 می میرد و زن و انکس آنچه بدان دفع ضررش می تواند کرد و موجود است بچخص مومن

نباشد و همچنین واجب است نفقه بهیمة بر ذویها تم و عالس آنها بدون طعام و  
 شراب آثم است یا ختم سخت و لهذا در حدیث آمده که زنی معذب شد درنا سبب  
 گرفته که آنرا بسته داشت و آب و دانه غذا و نگذاشت که خودش از خاشاک  
 ارض بخورد و قوله صلکم فی کل کبذ رطیة اجرش اهل جمیع است و با بجملة اوله شریع  
 و ال اند بر مشر و عیت احسان با قرابت که غیر ایاء و ابتا ریاستند قرابت  
 داخل است و زاد که وارده در صله ارحام ولیکن ختم و لازم بودن اتفاق بر نشان  
 بلا دلیل است و همچنین وجوب اتفاقی اقارب بارش در نسب بی وجه است بلکه آنچه  
 ثابت است همین صله ارحام و مشر و عیت دوست عموماً و اقرب بدان حق  
 است از این و مندرج است زیر مشر و عیت صله رحم کسوت و اخدا هم و ابتا عجز  
 و نیست بدست موجب نفقه اقارب بر اقارب و دلیلی که اخذ بدان متعین باشد  
 و نما سبب در تقدیر نفقه و اجبه زوجه بمقتدر معین و عدم تقدیر آن مختلف بوده  
 خلاصه مرام آنکه حق عدم تقدیر است بنا بر اختلاف از منہ و اکمنه و احوال و تشخیص  
 و در شرع تقدیر بمقتدر نیامده و آنچه آمده است تقیید بمعروف است و معروف  
 در هر قطر همان متعارف میان کسان آنجا است پس معتبر در محل معروف مردم  
 آن قطر است و مدول از آن ناجائز مگر تراضی و همچنین واجب بر حاکم همان معروف  
 مذکور است بحسب از منہ و اکمنه و احوال و تشخیص با ملاحظه حال زوج در سیه  
 و عسر و با بجملة مرجع درین باب تقیید بمعروف آمد نزد اهل بلد در ادا موعود  
 جنس و قدراً پس بس و همچنین حال فاکمه است که اخلال در آن از قدر متعارف  
 حلال نیست و توسع در اعیاد و نحو آن و دادن قهوه و چای و برگ تمبول با توفیق  
 و آنچه باین اشیاء می مانند از دیگر عادات زنمان بر شهر و قریه و همچنین صرف ادویه  
 در امراض و مانند آن داخل در نفقه است و مدار این کار بر ملاحظه دو امر است  
 پس بس کی کفایت و دوم معروف و مطلق زوج و نفقه زوجه مستقط ماضی نیست  
 زیرا که این نفقه بر شوهر واجب است تبص و اجماع و باطل عاصی است باطل و این



مسکینه مطوله در ایام مطل یا از مال خود بر خود اتفاق کرده است و این غیر واجب است بر وی در شرع بر تقدیر یک مال دارد یا از قرض و وام ب اوقات نخوده و بر وی تضای چیزی که بر زوج واجب است لازم نیست پس در هر دو صورت نفقه مادامه ایام ماضیه بر زوجه زوج واجب است و هر که آنرا ساقط کرده راکب شطط و قائل غلط است اگر چه حسین کلام و تزویق عبارت مرام پر داخته باشد مثل ابن القیم در هدی و مطلعین بر کلام وی رحم و انچه از نفقه و کسوت باقی مانده حق زوج است و محاکم را اتفاق بر زوجه از مال غائب وزن را طلب نفقه از زوج در حال غیبت او از وی بسفر و جز آن میرسد و هر که تارک کسب باشد بطور بطریک کسل یا اضرار نفس خود و اهل خود نه بعد زینا که شیوه گرفتاران حق است تا کم او را امر کسب فرماید و خبر گیری اهل و عیالش بدایت نماید پس اگر امتثال امر کرد و فیها ورنه باوجود امکان او را بر ترک کسب عقوبت فرماید و که ام مفسده اعظم تر از قعود مرد در خانه خودش بدون که ام عذر صحیح باشد یا آنکه ابواب مکاسب مفتوح و اسباب رزق میسر و اطفال از گرسنگی فرماید گمان و گریان و بر این و لاحول و لا قوه الا بالله

**باب در بیان رضاع** ثابت نمیشود حکم رضاع مگر به پنج رضعه از یک زن مرضعه با تیشن بوجود شیر و بودن شیر خواره قبل از فطام و حرام میشود به رضاع انچه حرام است به نسب و ولادت و مقبول است سخن مرضعه بدلیل کیفیت و قبل از آنکه که کیفیت و قدر زعمت آنها از ضعتکما و قوله و عما عنک و اما البیاری این امر در دینی او صحیح و ولایت دارند بر و بموجب عمل بقول مرضعه و هر که رد این است صحیح باشد با انچه غیر مسمن و معنی از جوع است کرده وی مصیب نیست بلکه شهادت واحد مرضعه در ثبوت رضاع کافی است و جایز است رضاع کلان سال اگر چه ریش و برت داشته باشد از برای تجویز نظر

**باب در بیان حضانت** اولی طفل مادر است مادامیکه نکاح دیگر

نکرده است باز قاعده باز پدر پسر حاکم کی را از خویشاوندان که در وی صلاح مینه  
برنگارند و گوید که بعد از رسیدن بعمر استقلال غیر کرده میشود میان مادر و پدر خود  
و اگر کسیکه او را بنص شرع حق حضانت ثبات است یافته نشود درین صورت  
قبیل آن طفل کسی باشد که در کفالتش مصلحت بود چه اوله و اوده و اموال بیاید  
دال برین مدعاست

## مقصد دوم و ذکر معاملات

### کتاب البیوع

معتبر در بیع مجرد تر از بیع است گو باشد یا نه باشد از کسیکه توانا بر گویائی است پس بیع  
و شتر از اعمی و مصلحت و آخرش صحیح باشد و تعقیب با الفاظ بی دلیل است و معامله  
بیع و شتر از باطل و کافر در غیر مطلقون التجریم جائز است و وقوع معامله از آنحضرت  
صلعم با اعراب مشرکین و از صحابه برای و مسموع نبوی با وجود بودن اموال اهل بیت  
از جنس قهر و قسر و غضب و ریای ثابت یهود اهل مدینه هم مستحل بسیاری از محرمات  
بودند و با ایشان معامله میرفت و با وجود کثرت معامله و نظا اول مدت مسموع نشد  
که آنحضرت صلعم فرموده باشد که این کافران با وی معامله حلال نیست و نه احد  
از صحابه این حرف گفته و چون این معامله با کفار آمد پس با نیکم اهل اسلام با اول  
جائز باشد و قبول عطا یا وجود از و هیات از ایشان با وجود تلبس بغیر مباح شرع  
و عدم توقف بر مسوع حق نیز درست است و ولی را نیابت غیر مستطیع در تصرفات  
و اقرارات و اشارات بنا بر احاق غیر فرد منصوص علیه بفرموده صحیح است نیست  
و رای ایقاع امر بر وجه عدل مصلحتی در زمین و جائز نیست فرد ختن طی و مردار  
و خون و بخت و سنگ و گربه و خون و گردادن ز و هر شیء حرام و آداب زائد  
و چیزیکه در آن فریب است همچو ماهی در آب و پرند در هوا و آب شکم و شکم و انداختن جامه

بسوی یکدیگر و سودن جای یکدیگر و شیر در پستان و بنده گریخته و عنایت تا آنکه  
 بخش کرده شود و بسوی آنکه میزد و پیش و پشت و روغن و شیر و فروختن  
 کشت به پیمان دانسته و فروختن میوه نخل و مستقهای قند و فروختن شکر نخل با کثر از  
 یک سال در عقد و حدود و فروختن میوه سبز پیش از پدید آمدن صلاح آن در بیع عربون و فشرده  
 انگور بدست با و ساز و بیع معدوم و بعد و بیع ششی قبل از قبض بیع طعام پیش از جبران  
 و بیع اندران صحیفه است و بیع گریکه آن شکی نیست بی معلوم یا مجهول از آنجمله است انتشار پشت  
 شتر بیع که از جابر بن عبد الله رضی الله عنه مروی است و جائز نیست جدائی  
 کردن در میان محارم بیع و نه فروختن شهری بدست روستائی  
 و نه بیع بر بیع و نه نسوم بر نسوم و نه تلفی کاروان و نه بیع بخش گریه بیع مراده که جائز  
 است و نه ذخیره ساختن غله و جز آن از برای گرانی نرخ چه کمر خاص بطعام نیست  
 بلکه شامل جمله اشیا را حاجت انسان است و قوت و واب در آن داخل باشد و  
 علی رضی الله عنه عقوبت تحکیم بیع طعامش کرده پس تقریر تحکیم بر حرام و ترک  
 مسلمین بر تلف از جوع جائز نیست و نه مقدر کردن نرخ و واجب است نهادن  
 آفتما یعنی نگر فروختن ثمن بیع در صورت رسیدن که ام آفت بثمر و جز آن دوست  
 نیست فروختن ششی بر شتر ط و ام گم فروختن چیزی از باغ و نه و شتر ط و در یک بیع  
 و نه دو بیع در یک بیع و اگر فروختن شود چیزی که در زمان تکلیف نیست و نه فروختن چیزی  
 که نزد فروشنده نبوده است لیکن بشتر ط عدم فریب و نه بیع از برای منفعت محرمه  
 چه با وجود علم یا ن با کمال استمال بیع در معصیت خواهد بود بیع آن فشی معصیت است  
 جائز نیست زیرا که این بیع وسیله بسوی حرام یا ذریعه بسوی مالا حلال و وسائل حرام  
 حرام باشد و اگر دانده که استمال آن در حلال خواهد بود بیع جائز است و منع بعض سلف  
 از بیع صحیفه آثار قبیله از علم ندارد و بلکه فروختن صحیفه شتر بیع عیج آلات جهاد جائز  
 است و بیع جزاف که قدرشش علی التفضیل معلوم نیست جائز است بحديث ابن عمر  
 که فواتی یعون الطعام جزا فاعلی السوق فیهما هم رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یقلوه

خمر به ایشان و غیرها و این حدیث مخصوص جاهلیت و اوروه و نهی از بیع خمر است و  
 تحریم بیع حراز قطعیات شرعیست و اهل اسلام بر آن اجماع کرده اند بائع را  
 باید که قیمت مقبوضه خود را پس سازد و صبی ضمانت جنایت بر مشتریست زیرا که  
 این ضمان از احکام وضعیست نه از احکام تکلیفی پس استقاط ضمان را از وی دور  
 صورت وقوع جنایت و جانیست خواه خودش بیع کرده باشد یا غیر او و جایز  
 نیست بیع اتمات الاولاد و باجمله بیع اعیان که در احادیث نص بر نهی از آن آمده  
 حرام باطل است و مجادل در آن مذموم با الزامات مذموم گویا منتصب از برای رسول  
 خداست صلعم و مانا و لکون فدان لم یعمل بکذا و ترک العمل بکذا فطره کذا و  
 هذه المباحث باجمل اشبه منها بالعلم و استعمال القواعد الجدلیه عند الکلام علی  
 الاوله الشرعیة من التلاعب الذی لا یرضاه متدین و اذا جاز نهی الله بطل  
 نهی معتقل و من زعم خلاف هذا فمن قصوره آتی و من تقریطه اصیب و تحریم بیع فقه  
 و آنچه در حکم اوست از نجاسات جمع علیهست و اوله صحیح و تحریم بیع امور نجسه  
 و محرمة الانتفاع آمده و این مندر و غیره حکایت اجماع کرده اند بر تحریم بیع خمر  
 و در فتح الباری نقل اجماع بر تحریم بیع خمر نموده و مذموم جمیع تحریم بیع ملک است  
 و هو الحق و بیع ارض و در کتب معتبره جائز است و آنکه نهی از بیع ربوع که آمده بصحت  
 نرسیده و مراد بقسویة عاکف و بادوی در آیه کریمه مسجد حرام است نه تمام ارض که  
 و اگر احتمال عموم نمایند پس محتمل است دلال صحیح نیست و نه حجت بدان تأمل لایما  
 با وجود قول آنحضرت صلعم در حدیث صحیح متفق علیه ان اسامین زید قال للنبی صلعم  
 این نزل خدا یا رسول الله فقال و بل ترک لنا عقیل من رباع پس اگر بیع دور که  
 باطل می بود آنحضرت صلعم با بطلان شری پر دخت و نافذش نمیکرد و تخلف میان بیع  
 و بائع در حکم قبض است باعتبار سقوط ضمان از بائع و لکن مشتری را تصرف در آن  
 جایز نیست مگر بعد از قبض و نقل و استحقاق قبض و وقوع مناط شرعی باشد که ترک  
 است و لکن بائع را پس مبیع نزد خود تا استیفا رهن می رسد و نیست و به از برای

تفرقه در صحیح و فاسد چه معتبر مناسط است پس بس و خیار در مجلس ثابت است تا اینجا  
برود و جدا شده اند \*

**باب در بیان ربا حرام است** فروختن زر بزر و شیم بسیم و گندم بگندم و  
جو بجو و خربا بخربا و نمک بگندم گندم بمانند و دست بدست و در چپ پانیدن  
غیر این چیز باین چیز در حکم تحریم خلاف است و راجح عدم احاق است زیرا که  
بلیسکه بدان قیام حجت بر احاق باعدای این اجناس مخصوص علیها باین اجناس  
می توان شد و وارفته و نژد اختلاف جنس زیادت جائز است بشرطیکه دست  
بدست بود و بیع یک جنس بهمان جنس با عدم علم بر برابری برود و غیر جائز است  
اگر چه غیر آن جنس نیز همراه آن جنس دیگر باشد چه صاحبیت شئی را از براس  
احد المثلین تاثیر می نیست و بسیاری از سلف بجنب عمل بحدیث فلاء و رفته اند  
و البیه ذمیب مالک و اللیث و احمد و سلمی و غیرهم و هو الحق الذی لا شک فیہ و لا شبه  
و شریعت مطهره باعلی صوت منادی است که اعتبار بچو این مسائل مستلزم تحلیل ربائی  
حرم منوعه علیه بحرب خداست و اهل اسلام را بر تحریمش و بولدش از کبار و ذنوب  
اتفاق است و نیست فرق در تحریم ربا و دارا بحرب و چیز آن زیرا که برپا او تعالی حرام  
ساخته آن حرام است در هر مکان و زمان و تخصیص دارا بحرب با حکام مقتضی تخصیص شر  
بتحلیل ربا در اینجا نیست و جائز نیست فروختن میوه تر بمیوه خشک مگر از برای اهل  
حاجت و هر که ربا را حرام کرده خودش رخصت عرایا داده است و نه فروختن گوشت  
بجوان آرمی فروختن یک حیوان بدو حیوان یا بیشتر از جنس او جائز است و همچنین  
جائز نیست بیع چیزی بقیمت تا یک مدت پسته خریدن آن شئی بکمتر ازین بها و خرید  
فروختن ملوک بار عایا بروجه تجارت بگرفتن قیمت مال خود زاید بر نرخ عام و منع تجارت  
از بیع و شرا تا بیع سامان خود بلای عام و جورتا م است که اطباق ارض را فروخته  
**باب در بیان خیار** هر که شئی عیب اری فروشد بروی واجب است که آن  
عیب را اظهار سازد و از برای خریدار و رفته خریده را اختیار ثابت باشد و خراج ضمانت

و مشتری را بازگردانیدن میباید نزد قریب جائز و از قریب محبت نزد مشیدین شیرین است  
 بسیار نماید و درین صورت خریدار را میسر است که آنرا با یک چایانه از خربایا یا انچه بر آن  
 هر دو رضا دهند برگرداند و باز بیس دهد و ثابت است خیار سه شب از برای بادی  
 خورنده غیر عارف بمقتضای امور قاهر الفکر از معرفت متفادیر ثمان بیعیات کمتر وقوع  
 و درین بیع غبن زمره زمان است و از بر آفرود شده پیش از رسیدن و باز از هر یکی را  
 از دو با یک بیع منعی عنه روان بیع میسر است و هر که چیزی ناویده خردید او را بازگردانیدن  
 نزد دیدن و ناپسندیدن جائز است و همچنین رد چیزی که بخیار آنرا خردیده و چون  
 خرنده و فرو شده یا هم در گون شوند سخن سخن فرو شده باشد و توریث خیای  
 سوقت شرعی همچو سایر حقوق صحیح است و آقاله در بیع مندوب است و در آن از شرایط  
 ترغیب ما وارد شده و اصل حصول تراضی است بزیادت و نقصان و جز آن بیاید  
**باب در بیان سلم** و آن چنان است که یکی سرمایه خود را در بزم عقد بدیگری  
 برین شرط بسپرد که آن دیگر شئی معلوم را که بران هر دو راضی بوده اند تا مدت  
 معلوم از زمانی دارد و جز آن چیز مستی یا سرمایه خودش از وی نستاند و پیش  
 از قبض خود در آن تصرف کند و از سبب مطهره تعیین مکان و اعتبار جنس و صفت  
 و درین بیع که سلم نام دارد ثابت شده آنچه وارد است همین تعیین مسلم فی تعیین  
 کیل یا وزن و اجل معلوم است پس پس و برشته اطغیر این سه چیز و اسباب و است  
 نکرده و صحیح نیست سلم در غیر منقول مثل اراضی و دود و همچنین در آنچه است  
 است از اجناس ربوبیه \*

**باب در بیان قرض** واجب است بازگردانیدن مانند آن و رقد ز جنس  
 و صفت و واجب بر رد قرض است و موضع قرض و جائز است بهتر یا بیشتر دادن  
 و میکه شرط نمود و جواز قرض در حیوانات نهی جمهور است و حدیثی که در منع  
 مقرض از قبول هدیه مستقرض آمد ضعیف است و طلب قرض موجب قبل از حلول  
 اجل نمی رسد و فائده کتابت که منصوص قرآن کریم است همین حفظ قدر دین و قدر

احل است و دال است بر لزوم باجیل حدیث المؤمنون علی شکر و طهر و وایمکه از برای  
وام و مهند و نفع کشد با جائز است

### کتاب در بیان شفعه

سبب شفعه شرکت در چیز است اگر چه منقول باشد و این عام است از دار و عرض و  
طریق و ساقیه شرب و بجز دوار بعد از قسمت و تطریق طرق ثبوت شفعه نمی شود چه  
احادیث وارده در ثبوت شفعه از برای مطلق جابر مقید است یا حدیث وارده  
در آنکه شفعه در هر چیز غیر مقسم است و چون حد و واقع شد و طریق مصرف گردد  
شفعه نامند و این تقیید مقید آنست که جابر ملاحظه را که میان او و شریک او خلطه است  
شفعه نباشد و بهو الحق حاصل آنکه با اشتراک در طریق شرکت باقی و عدم قسمت  
کائن و عدم صرف طرق موجود است و چون این قسمت پذیرفت شفعه نامند و شریک  
را فروختن بهره خود تا شریک دیگر را نیاگاهانند و دست نمیت و نهایت شفعه  
در میان مسلم و کافر و آنچه دال باشد بر اخراج اهل ذمه ازین حکم درست است تا  
نیست آری اگر دومی طالب شفعه در جزیره عرب باشد پس شک نیست که ما ما متوکل  
با اخراج او و اخراج ایشمال او از انجا و لکن چون او را انجا مقرر و اشتیم با خود  
نیر و ختم واجب آمد که در میان ما شش حکم بشریعت اسلامی کنیم ما وایمکه انجا  
استند و اما ثبوت تشافع با هم ایشان پس ظاهر است و باطل نمیشود و شفعه بدیه  
کردن شد یک و بهو الحق و نه با عا شفعه نیست مانع از همه و نحو آن اگر از برای  
مقصود صحیح باشد نه از برای مجر و جله بر شفعه

### کتاب در بیان مزد و ر

هر کار که مانع شرعی از ان منع نکرده مزد و ر شدن جائز است لیکن مزد و ر برابر  
مدت اجاره و مقدار مزد و ریش نزد استیجارا گاهانیدن بر ضرر و رست چه اگر

اجرتش معلوم نخواهد بود و اجیر مستحق اجرت خودش باشد از آن کار مزدگسان  
 آن کار خواهد شد و جواز وصحت اجاره از کتاب وصحت معلوم است اگر چه  
 اجاره نفس خود در اسواق میگرداند و خود آنحضرت عظیم الجبرانی بیک برعی غنیمت  
 قرار میدادند و جواز در اجارات همچو تخمیر در میوه است و نیست استحقاق اجرت  
 مگر بعل و جائز است فسخ اجاره بلا سبب و بسبب و وار و مستثنی از کسب  
 خون کشنده و اجرت زنا و مرد و گاوین و مژ و حیوان مژ و مژ و مژ و مژ و مژ و مژ  
 آرد و کشنده و جائز است مژ و مژ و مژ و مژ و مژ و مژ و مژ و مژ و مژ و مژ و مژ  
 نیست که ادا و ان اصل چیز نایکند معلوم باجرت معلوم و از انچه است زمین  
 و جائز نیست اگر ارض نصف چیزی که از آن بر آید و هر که تبا که و انچه بران  
 اجیر بود یا تلف کرد و انچه بران مستاجر است و می ضامن آن چیز باشد و ظاهر  
 آنست که اجاره و استیجار بر کار و بار و تحریر اخبار بر وجهی که مروج این دیار است  
 و نیست نباشد و اجرتی که باین بهانه بدست می آید حرام است بنا بر آنست مال خدا  
 بر ازا که عرض و سبب و شتم و سفره و افترا و است و کذب صیح و صبح مسلم بلا سبب

شهری و الله اعلم

**باب در بیان آداب و ساختن زمین و گرفتن چاگیر و زمین**  
 بزمده ساختن کدام زمین که غیرش بدان سبقت نکرده است پس آنکس استحقاق  
 آن زمین و این زمین ملک او باشد و زمین غیر مرده که مالک آن معلوم نیست  
 امر آن بیسوی امام سلیمین چنانکه مصلحت باشد در آن تصرف کند و اجاره  
 در اجبار و ارض صحیح است و همچنین است که در اجبار آن و امام را جائز است  
 که چاگیر و کسی را که در اقطاع او مصلحت باشد خواه این توال زمین مرده باشد  
 یا کان یا آب

### کتاب الشریکه

مردم انبازیکه گیراند در آب و آتش و نجیاه و نیست و دخت داخل در کلا و زیر که



الطلاق آن در لغت بر حشیش نمی آید و شجر نبات و رارض غیر ملوک از آن کسی است  
 که بسوی آن سبقت کرده و زیادت نمک با آب و آتش در حدیث ضعیف  
 بلکه منکر آمده و چون مقدمه آن آب با هم بچکنند حق بآن کسی است که بالاتر است  
 باز کسی که بالاتر از دست وی این آب را تا شتالنگ اساک نماید پست از بزرگ  
 کسی که پاپان او است بگذارد و جائز نیست منع آب زائد تا بدان منع گاه  
 می تواند نمود و امام را میرسد که بعض جاندار از برای چریدن چهار پا بهیاسی همان  
 در وقت حاجت گرد آورد و نگاه دارد و شرکت در نفقه و تجارت و عروض و  
 قسمت ربح بر آنچه با هم بران رضا دهند جائز است و همچنین جائز است شرکت  
 در عیوه و داد و ادم که مشتعل بر امر نا جائز نباشد و در سقجه اگر مصلحتی عائد بر مال مضارب  
 باشد لایس است و صاحب مال را غل مضارب عامل میرسد هر گاه که خواهد  
 مال خود از وی بارج بستاند و باطل نمیشود مضاربت بموت مالک بلکه ثابت است  
 بجز و تراخی بود و اگر وارث رضا مضاربت نمیدارد جاع مال بارج بقدر حصه  
 واجب است و انوائی که اهل فروع بذکرش پرداخته اند مثل مشا و ضنه و عنان و  
 اجاز و وجه و مجر و اسامی است که بران اصطلاح مقرر کرده اند و از برای هر  
 یک است و قیود ذکر نموده و چون شش کار و پنهانی راه با هم بکار کنند آن راه است  
 که اگر بکشند آید و همسایه همسایه را از خلانیدن چوب در دیوار خودش منع نمکند  
 و جائز نیست اگر نموده بزنند رسانیدن میان شش کار و هر که شریک خود را گرفته  
 رساند امام را عقوبتش بزرگتر از درخت یا فروختن خانه اش جائز است و جائز  
 است بر هم و اس و بیع و معاملات محدثه در صورت قصه جاز بدان و ارتفاع آن  
 بر بیعت و دفع مناسبت مقدم است بر حصول منافع و میراث و جز آن که میان یک  
 جماعت مشترک باشد هر واحد از ایشان مالک بقدر نصیب خود است اگر مشتق  
 بر مقدار انحصار نمایند و اگر آن مشترک از جنس کیل یا موزون یا ذر و ع یا معدو  
 است با اتفاق در جنس و صفت پس اگر قسمت در آنها طایفه است حاجت بکلفت

نیست و اگر جزین است تمام نمیشود عدل و قسمت مگر بهر وقت قیمت تا تعاین ازان  
برود و ناگزیر است حضور هر مالک نزد قسمت یا حضور نائب او تا حقه خود بستاند  
و اگر حاضرین متهم بخیانیت غائب نیند حضور بعضی هم کافی است ماعدا آنکه مرجع<sup>شان</sup> است  
باب بسوی تراضی است زیرا که مقدمه استیفا حقوق و اطلاق است و نزد اختصاص  
در که اشئی قطع آن خصوصیت بسوی حکام مشدعت است با نچه اقرب الی العدل باشد  
**باب در بیان گرو جانزست** گرو کردن چیزیکه مالک اوست گرو کنند  
در و امیکه بر ذمه وی است و پشت غنئی مرهون مرکوب و شیر او مشروب است  
بنابر نفقه مرهون و نیست ضمان بر مرهمن مگر بخانیت تفریطه بغیر آن هر چه باشد  
و معتبر در قدر مرهمن قول منکر زیادت است و بدینه بر مدعی است آری قول را هر چه  
بر بدینه صحیح است و همچنین در قدر قیمت و قدر اهل اعتبار بقول نافی زیادت است و  
بدینه بر مدعی و بند کرده نمیشود گرو با نچه در دست یعنی اگر را این نیک شئی مرهون  
در هنگام مشروط و مرهمن باین برگردد مستحق آن شئی نمیشود بلکه آن شئی هنوز  
ازان را این است مگر آنکه باهم تراضی گردند زیرا که معتبر تر اضنی میان را این و  
مرهمن است بر بدینه و در این معامله با کافر جانزست بدلیل این نموده آنحضرت  
صلی الله علیه و آله در خود نزد یهودی

## کتاب در بیان ودیعت و عاریت

و جب است بر و دلیت گیرنده و عاریت ستاننده ادا کردن امانت با نداشتن  
و جانز نیست خیانت کردن با خائن بلکه امانتش باز پس دهد و نیست ضمان بر و  
در صورت تلف شدن امانت و و دلیت بدون جنایت و خیانت یکس قول  
در قیمت مضمونه قول نافی زیادت است و بدینه بر مدعی زیادت و بلکه ادر قدر است  
و مسافت قول قول اوست و معتبر در رد عین عاریت قول مستعیر باشد و همچنین در  
تلف زیرا که وی امین است و نا جانزست منع ماعون نمیدوید و دیگر و کوفتن

و دوشیدن مویشی از جا بجهند و مندوب است بار کردن و سوار ساختن کسی بر  
ماشیه و در راه خدا عزوجل ۵

## کتاب در بیان غصب

غاصب بفعل غصب عاصی است و بروی رذآن چیز سئیده و جب و حلال است  
مال مسلمان مگر بطیب خاطر و می و رگی ستمکار را حق نیست و هر که کشتکاری کرد  
در زمین قومی بی اذن آن قوم اود از ان کشت هیچ حصه نباشد و هر که درختی در  
زمین غیر خود نشاند آنرا از ان زمین بر کند و پروارد ورنه حاکم پروارد و تقاضا  
بشی منصوص حلال نیست و بر متلف شی منصوص مثل آن شی یا بهای آن  
لازم است و اطلاق فقها بر شی متساوی الاجزا مثل و بر مختلف الاجزای قبی  
مجرد اصطلاح است و همچنین قطع ویت آنکه تضمین مثل مثل و تضمین قیمی باقیمت  
باشد مجرورای است که بران عمل کرده اند و نه از آنحضرت صلعم تضمین مثل تضمین  
آمده چنانکه در حدیث مسراة رذایا عی از تکرار و رفته و بیوفی الصبح و تضمین  
قیمی مثل آمده چنانکه در صحیح بخاری و غیره از حدیث انس و را بهای بعضی از اوج  
طعامی و در قصه و زدن عائشه آن قصه را بدست خود و انداختن آنچیز در ان بود  
آمده که آنحضرت صلعم فرمود طعام طعام و اما در بانا و از پنج شتاخته باشی که  
و اوجب را همین منصوص است مثل باشد یا قیمی و نزوتلف مالک را اختیار است در  
انکه مثل باقیمت بر وجهی و تفاوتی در فرق میان مثل و قیمی و لکن ارجاع مثل مثل  
از اعلی انواع آن خمس و قیمت قیمی برین اصطلاح اقرب بسوی دفع تشاب  
و اقطع از برای ما و نزاع است ۶

**باب در بیان آزاد کردن بهترین گردنها نفیس ترین برده هاست**  
و آزاد ساختن ملوک بشرط خدمت و مانند آن جائز است و هر که مالک رحم خود  
شد بروی آن رحم آزاد میگردد و هر که ملوک خود را مثله کرد بروی واجب آمد

که اورا آزاد نماید ورنه آن ملوک را امام یا حاکم آزاد کند و هر که حصه خود که در غلام  
ست آزاد کرد و وی خاصن حصه نامی دیگر شش کار در آن غلام باشد بعد از  
قیمت کردن و رنده بین حصه او فقط آزاد شد و آزاد بنده طلبعایت روست  
و شرط و لا از غیر آزاد کننده صحیح نیست آری آزاد کردن بنده از پیشیت  
جائز است و وی آزاد میگردد و ببردن مالک خود کشتن و مالک را نزد حاجت  
فروختن آن بنده مدبر و درست باشد و گناست ملوک بر اینکه او ایش بکند جائز  
ست آزاد میگردد و آن ملوک نزد یک و فغانی آن مال و آزادیش باندازه  
چیزی باشد که از مال کتابت آزاد کرده باقی هنوز بنده است و نیست دلیل آن  
از و تمنجیم و در موقوفات بحجت نیست و چون از تسلیم مال کتابت ستوده آید  
پس تنور و رنده گی باشد و هر که از و او خود فرزند آورد و او را فروختن آن و  
حلال نیست بلکه آن داه ببردن سید خویش یا بخیار که و انیدن سید او را  
در عتق آزاد میگردد و

### کتاب در بیان وقف

هر مکلف مسلم ملک خود را که بدان انتفاع با بقا زمین صحیح است در راه خدا عوطل  
بند کرد آن ملک محتبس شد و او را میرسد که غله و آمدنی آن ملک را و هر که امام  
قربت که خواهد مقرر سازد و بر مبنای وقف است خوردن از آن آمدنی وقف  
بحسب معرفت و واقف را میرسد که جان خود را و در آن مال موقوف همچو  
مسلمانان گردانند چه اصل وقف تجبیس اصل و تسبیل خوانند و است و هر که چیزی  
وقف کرد و بفرض زیان ورثه و نقضش باطل است همچنین هر وقف که در آن قطع ما  
امر الله بوصله و مخالفت فرائض خداست باطل از اصل و غیر نفقه هیچ حال است  
همچو وقف بر ذکور و اولاد غیر اناث ایشان و آنچه مانا باین صورت است و همچنین  
وقف کسیکه حامل او بران وقف جز محبت بقا مال و روزیت و عدم خروج آن

از اهلک اونیست که این قسم اوقاف طاعتیه درین ازمنه بسیارست و هر او  
 بدان نه تقرب بسوی خداست بلکه مخالفت احکام الهی و معاندت شرع رسالت  
 بنیادی فلیکن بدانک علی ذکرناظر باید که در سبب اوقاف اعیان نظر کن  
 و در یاد که مقصد خالص و قربت متحققه در کدامست و ذریعہ ساختن این وقت  
 طاعتی بسوی مقصد شیطانی کجاست و ما حسن باقیل فی اشل بذه الاحوال  
 فقیه مدسسه میست بود فتوی داد که نمی حرام ولی به زمال اوقافست  
 و نقل وقت نرود و ال مصرف بجای دیگر جایزست بصرف آن در عائل او و رجوع  
 آن بسوی واقف و ورثه او نرود و انقطاع مصرف مخالفت تجبیس و تابدست  
 و معتبر حصول رضا است بمسجد گردیدن مکان مستل اگر چه بمجرده اشاره از قادر بر  
 نطق یا بکتابت داده بران باشد و اشتراط الفاظ مخصوصه در باب صحت و وقت  
 و جزآن جمودست و جی از رای و روایت ندارد و مسجدیکه در قصرست و احدی در  
 نماز نمی گذارد اگر آباوی آن بصرف مال موقوف بران ممکن است نهها ورنه بقا  
 آلات دران و استمرار اوقاف بران اضاعت مال پیش نیست و از ان نمی آید  
 و هم دران احرام و وقفست از صدقه جاریه که ثوابش بوی میرسد و احرام  
 طائعه از مسلمینست از ارتفاع بآن آلات و اوقاف پس نقل چنین وقف از آن  
 مسجد ویرانه بمسجد دیگر که آبادست جایز باشد و تسبیح مسجد حیات مسجدست  
 اما تسبیح محمد ایش با نخه لمی باشد و اخل مباحات منعی عنه است و از تشیید مساجد  
 نمی آید و احداث محاریب دران بمخله بدعاتست بلا خلاف و متولی وقت  
 در حیط مصالح و وقت و دفع مناسد از ان مدخلست و لهذا درین ولایت غلبه  
 عدالت کرده اند چه نویست نائین غیر این یکی از اعظم مناسبتست و هر که متفر  
 از مضرات در جین نیست از وی تساهل و قیام بقرائن و امانت در اموال  
 و در نباشد و بر امام و حاکم شرع وقف از دست چنین کس واجبست هر چند  
 سعی ابلغ از وی در مصالح وقف نمایان گردد و زیرا که وی مظنه خیانت گشته

و اموال دینی و مساوی الاقدام است و من خالف العدم فی بعضهما لایؤمن فی  
 البعض الآخر شیء موقوف نزد بطلان نفع و استبدال آن با مصلح  
 از آن مستحسن است شرعاً و عقلاً زیرا که بنا بر شریعت حق بر جلب منافع و دفع  
 مفاسد بود و مقتضی در اینجا موجود است و رجوع در وقت علی الاطلاق  
 یا قبل از موت بدلیل ثابته نشده و آنرا در حکم وصیت و شستن مجروح و عوی  
 و وقف بغرض فرار از قرض و نحو آن غیر جائز است چه رکن اعظم و سبب اکبر  
 در وصیت وقف قصد قرب صیحه خالصه از نشو و آب است و هر چه در آن ایجاب  
 این معنی نباشد آن خود وقف نیست بلکه از جنس تملک باین آبی و از ادوات  
 خلط احکام شریعی با حکام طاعتیه است و صرف مال موضوع در مسجد یا در شهر  
 که احدی بدان سودمند نیست و رجوع و مصالح اهل اسلام جائز است و  
 ازین وادی است مال موضوع در کعبه محترمه و در مسجد نبوی که بنام نهادن و وقف  
 درین برود جایز است و باطل است وقف کردن اموال بر گور یا بار بلند  
 ساختن سبک قبور و آرایش مکان مقبور و همچنین آنچه جالب فتنه است بقره

## کتاب بیان ارمان

پذیرفتن ره آورد و جلدوی فاعلش مشروع است و هدیه میان مسلم و کافر جائز و  
 رجوع در هدیه و باز پس ستاندن آن حرام و تشویه میان اولاد در عطا یا حبس  
 و هدیه فقر و بسوی اغنیاء از وادی هدیه بمعرض منظر یا مضرت و مهدی الیه  
 مختار است خواه بگیرد و بران مکافات کند یا باز دهد و نگیرد و هدیه بسوی امیر  
 و قاضی و همچنین به رشوت است اگر چه نامش هدیه و هدیه نمند در گرفتن هدیه بر امر  
 واجب یا محظور حرام است و باز گرفتن آن بدون انفع شعری مکرده

## کتاب در بیان هدیه

بخشش اگر بنیة عوض است حکم از میان دارد و در همه آنچه که نشت و مفت کرم و شستن با  
 دست طمیت در آن ایجاب و نه قبول و نه مجلس و نه قبض بلکه چون موهوب که قبض  
 کرد و بصیر آن بسوی خود رضا داد اگر چه بعد از یک مدت باشد این همه صحیح است  
 بشرطیکه و ارب بر آن غم باقی است و اگر موهوب عوض است فروختن باشد و حکم بیع  
 دارد و حرام است رجوع از موهوب مگر موهوب را از برای پسرد و باین رفته اند جمهور  
 و نیست فرق در آنکه پس خور و باشد یا بزرگ و لفظ حدیث مشتق بر اشتقاق لفظ  
 والد است پس اگر ثابت شود صدق آن بر ام مثل صدق ولد بر انشی ام همچو آنست  
 و اگر این اطلاق بطریق تعلیب است ام غیر داخل درین استثناء است و موهوب طاهر  
 و طاهر نفوذ تصرف مالک است در ملک خود صحیح باشد یا مرئوس از جمیع اموال  
 خود لیکن انقدر می باید که ورثه خود را متکلف نگذارد و موهوب مرض را حکم وصیت  
 است و معتبر در وصیت ثلث است و ثلث کثیر است و عمری و رقبی موجب ملک اند  
 از برای کسیکه با و بجا آورده شده اند و بعد از وی بعقب معمر و مرقب میرسد  
 و نیست رجوع درین بر دو اگر عمری و رقبی متعبد مدت معلوم مثل آنکه تا ده  
 سال یا بست سال میبهم استحقاق معمر و مرقب بخرمقدار مذکور نیست یا بشرط کند که  
 بعد از تو بمن بازگردد که درین چین رجوع صحیح است ۴

### کتاب در بیان سوگند کردن

فی س سوگند مگر بنام خدا یا بصفات ذات یا بفعل او تعالی است و حرام  
 است بنیة اینها و هر که سوگند خورد و نوشت الله گفت وی و حقیقت مستثنی است  
 بروی بزه سوگند شکنی نیست و هر که بر چیزی سوگند کرد و دید که غیر آن شئی بهتر  
 است او را باید که کفار که این سوگند دهد و آن شئی بهتر را بجا آورد و سوگند  
 اگر اه لازم مکره نیست و لهذا بشکستن آن سوگند عاصی نمی شود و سوگند غوطه  
 همان است که حالت دروغ بودنش میدهد و نیست دارو گیر بر لغو و آن کلام

مردست در خانه خود کلا و البه و غول و آن و در تفسیر لغو هشت قول است  
 اینکه ذکر کردیم حسن آنهاست و منجمله حقوق مسلمان بر مسلمان یکی آنست که گویند  
 او را پاک و رنست گردانند و کفار و سوگند در قرآن کریم اطعام ده مساکین  
 یا کسوت شان یا تحریر رقبه یا سه روزه است و نیت کفار و در حلف بغیر اهد  
 بلکه فاعلش آثم است و جائز نیست سوگند خوردن یا نجه او تعالی بدان سوگند  
 کرده است از مخلوقات، خود و حالت یا نجه مقتضی کفر است لا اله الا الله گوید  
 و ادله شرعی متعارضه یکدیگر است بر تقدیم کفار و بر حنث و معتبر در کفار و مسامی  
 اطعام است پس یک بار در روز یا شب کافی است و در لیلی بر اطعام دو بار یافته  
 نشد بلکه هر که طعام طیار ساخته ده مسکین را خورانید بروی صادق آمد اطعام  
 عشره مساکین و اشتراط ادا هم صحیح نیست بلکه خلاف لغت و عرف اهل شرع  
 است و جائز است ترویج در عشره و بکذا اطعام بعض و تملیک بعض لا باس است  
 و ظاهر آیه اجزاء صوم بقرین است چ

### کتاب النذور

صحیح نیست نذر از مکلف مختار مگر در میکه بدان روی خدا جوید پس ناگزیر است  
 از آنکه مقصود مسلم بان نذر نذویکی بخدا باشد و نیت نذر و معصیت او تعالی  
 و منجمله نذر و معصیت خداست آنچه در آن مخالفت باشد از برای تسویه میان  
 عطا یای اولاد یا منافعت و در میان و رثه بر خلاف شرع الهی و از انجمله است  
 نذر ما بر قبور و بر چیزیکه او تعالی بدان دستور می نداده و هر که بر جان خود  
 فعل غیر مشروع خدا واجب ساخت آن فعل بروی واجب نیست و همچنین بر  
 نذر که مشروع بوده است لیکن نافذ آنرا نمی تواند کرد آن نذر واجب الوفا  
 نباشد و هر که نذر غیر مسمی کرد یا در معصیت نمود یا طاعتش نذر و پس بروی  
 کفار و این سوگند است و هر که نذر کرد و در قربت خدا و او مشرک بود پستتر



مسلمان شده بزوی ایفاء آن نذر واجب است و جاری نمیشود و نذر مکرر از حصه سوم ترک و چون ناذر بقربت میرود و فرزندش آن قربت را از طرف دی بجای آید بس باشد و کافی افتد از زوی به

## کتاب الاطعمه

اصل و در هر چیز حلت است حرام نمیشود از آن مگر آنچه خدا و رسولش صلعم حرایش گردانید و از هر چه خدا و رسول سکوت کردند آن عفو است و ما کَانَ سَبَّكَ تَسْلِيًا وَ حَرَامٌ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ كِتَابٌ عَزِيزٌ وَ ارْشَدَ وَ اَنْ مَرَدُّهُ رُوْحَانٌ وَ كُوْشَتْ خُوْكَ وَ مَا اَهْلٌ بِهٖ لَغْوٌ اَللّٰهُ وَ تَخَفَ وَ مَتَرٌ وَّ يَهُ وَ نَطِيْمَةٌ وَ مَا كُوْلٌ سَبِيْحٌ وَ مَذْبُوْحٌ بَرِّ نَصَبٍ است و همچنین حرام است هر خداوند و ندان از درندگان و هر خداوند چنگال از پرندگان و حران آبادی و گاو نجاست و خاوشان و گاوگون شدن و سنگان دگر که در هر چیز که پلید باشد و متبر و خبیث و طیب و قیل عرب است و سنگان بلاد و قری نه ابلات بلوادی و اعراب و آنچه جز اینها است طلال است مثل گوشت اسب و ضب و قنفذ و خرگوش و جز آن و هر چه حرام است بیض او نیز حرام است و همچنین جمیع اجزای او و آنچه منفصل از دست و تبار حرام است اکل آن بر ضرر بدن است و دلیل خاص بر تحریمش وارد نیست به

**باب در میان تخم هر چه شکار کرده شود بزرخم ساز و سنگ و باز و جز آن**  
از آنچه مسداق بوارح باشد حلال است و میگوید نام خدا بر آن یاد کنند و آنچه غیر اینها صید کرده شود و انجا که زیست از گلو بریدن و سنگ آموخته را چون سنگ دیگر انجا که دو صید آن برد و حلال نباشد و سنگ آموخته و مانند آن که از شکار خود بخورد و اکل آن تخمیر حلال نیست زیرا که وی این صید را بر جان خود و شکا بدشته است و صید که بعد از تیراندن خشن مرده بدست آید اگر چه بعد از ایام باشد و در غیر آب حلال است اکل آن اما و ای که بدو نباشد یا ندانسته که کشنده جز تیر است و منجمله

آلات صید یکی بند و قیست هر چه بدان صید کنند حلال باشد و تیسر بخر حلال  
ست و در همه حال خواه از آب مرده باشد یا بسبب آدمی یا بواسطه و شایع  
در احادیث صید کلب جز تعلیم و تسبیح شرط دیگر نکرده و بیشتر اطلاق یا تحريم  
مقتول کلب بحد م نهوده و ترک استفصال و مقام احتمال نازل بمنزله عموم در  
مقال است چنانکه در اصول مقرر شده و لفظ امساک و قتل صادق است بر آنچه  
بحد م باشد چنانکه صادق است بر آنچه بقتل باشد و نیست دلیل بر تحریم صید کافر  
پس مشارکت او با مسلم نزو وقوع تسبیح غیر مضرست و

**باب در بیان فوج و آن آنست که خون جانور را روان و رگها بے**  
گردن او را قطع کند و نام خدا بر آن مذکور گردد و اگر چه بسنگ و مانند آن باشد  
مگر آنکه دندان و ناخن نبوده و تعذیب ذبیحه و شمله کردن آن و ذبح جانور از برای  
غیر خدا مثل ارجح حبشه جنیه و اصحاب قبور و نحو آن حرام است و در مآ اهل  
بید تغییر الله داخل و یکی از مغان شده که بحد است و چون ذبح و شوار آید حیوان  
را زخمی کردن و بر آن تیرانگدن کافی است و این همچو ذبح باشد و فوج بجه  
شکم همان فوج ماوراء است حاجت مذکوره جداگانه نیست و چیز جدا کرده شده  
از زنده مرده است و دوم مرده دارد و خون حلال است ما بهی و ملح و جگر و سپرن  
و تورون مرده را بر پیشانی یا تاب را جائز است و ذابا نج حله مسلمین با وجود کتاب  
نخل و تابن ملل حلال باشد و منتهی عنه همان است که بر آن نام خدا مذکور نشده همچنین  
اگر کافری فوج کند و نام خدا بر د و این فوج از برای غیر او تعالی نباشد ذبیحه از  
حلال است و نیست دلیل بر اشتراط اسلام در ذابا و دعوی اجماع محجوب است  
و اگر ثابت شود محمول باشد بر ذبیحه کافری که فوج از برای غیر خدا عزوجل کرده  
و نام خدا نبرده و همچنین ذبیحه اهل ذمه و اهل کتاب حلال است مگر آنکه ذبح از برای  
غیر خدا یا بر غیر صفات مشرعه و در فوج باشد و درین صورت حال مسلمان همچو  
حالی ایشان است اگر فوج از برای غیر خدا کند حلال نباشد اگر چه ذابا مسلمان

و اهل تسمیه از کافر همچو اهل آن از مسلمان است و میکه فوج از برای او تعالی باشد و اصل درین باب حدیث عاکنه صدیقہ رضی اللہ عنہماست کہ وی از آنحضرت صلعم پرسید کہ مردم نمازہ عمر بجا بلیت گوشتهای آرند نمیدانیم کہ بران نام خدا ذکر کرده اند یا نه این گوشتهارا بخوریم یا نه فرمود شما نام خدا برید و بخورید رواہ البخاری و انسائی و ابوداؤد و ابن ماجه پس ام آنحضرت صلعم با عاؤہ تسمیه فرمود آنست کہ ذبیحہ غیر مستی حلال است خواه ذابح آن مسلم باشد یا غیر مسلم لیکن گوشتی کہ نزد اکل بران ذکر نام خدا شد و ذابح کافر غیر مستی بود حلال است بوجه اعاده تسمیه حاصل آنکہ تسمیه فرض است بر ذابح و اعاده آن عندالاکل فرض است بر تریز و نیست درین حدیث دلیل بر آنکہ تسمیه سنت است فقط و اقل تسمیه بسم اللہ متن است و آنکہ گفته اند کہ استقبال ذبیحہ مستی پس و لیلی بران از کتاب و سنت و قیاس نیست و قیاس آن بر اضحیہ صحیح نباشد زیرا کہ خود کہ ام دلیل بر اصل نیست تا آنکہ صراح قیاس باشد بران بلکه نزاع دران کائن است همچو کون او در فرع و مذابح حکمی از احکام شرع است اثبات آن نیز بدلیلیکہ بدان قیام حجت می توان شد

باب تسمیت

**باب در بیان مهمانی** واجب است مهمانی کردن بر کسیکه انچه بدان ضیافت همانان نازل می تواند کرد می یابد و حد ضیافت ستر و زست و سوا آن حد نه باشد و درست تسمیت همانان نزد میزبان آنقدر کہ تنگ گرد و از وسع و چون توانا بر مهمانی او امی واجب نکند مهمان را میرسد کہ از مال میزبان باندازد مهمانی خود بگیرد و حرام است خوردن طعام بغیر اذن وی و ازین وادی است و پوشیدن چهار پایہ غیر و گرفتن میوه و کشتن او و این ناجائز است مگر باذن آن غیر مگر آنکہ حاجتمند گردد بسوی این اخذ و درین صورت آواز دهد خداوند شتر یا بستان را اگر پاسخ داد و فیما ورنه بنوشد و بخورد و بدون گرفتن در کنار

**باب در بیان آداب طعام** شروع است خوردن را بسم الله گفتن

و پرست در است خوردن و از هر دو کنار و طعام بر داشتن نه از در میان آن و از آنچه  
نزدیک بادست پسته رسیدن انگشتان و در کبابی و حمد خدا گفتن نزدیک فراع  
دو عا نمودن و نخوردن گنجه زده

## کتاب در بیان نوشیدنیه

هر چیز هست کننده حرام است و آنچه بسیار حق مست کننده کثر آن نیز حرام است  
و هر مسکر خمر است و هر خمر حرام و ثبوت تحریم خمر کتاب و سنت و اجماع جمیع مسلمین  
ست احدی در آن مخالفت نیست و حاصل مجموع ادله آنست که هر مسکرانه هر نوع که  
باشد خمر است پس هیچ نوع از انواع مسکر قلیل باشد یا کثیر حلال نیست و جائز  
ست نبیذ ساختن و در سببه آوردن آن نبیذ ساختن و جنس مخلوط و مسکه طویل الی  
کثیر القول و اسعنه الاطراف رجه الاکنات است و الحق ما ذکرناه و حرام است  
مسکه ساختن با دود و جائز است نوشیدن افشردنه انگور و نبیذ پیش از جو شیدن  
آن و مطنه غلیان و در زیاد شدن بر مسکه یوم است و آب و آب مشرب این است که سه  
نفس کشد و آنچه مشرب بدست راست گیرد و شسته نشود و در نوشانیدن  
ایمن فالایمن را مقدم کند و ساقی پسین حرام باشد و مشرب و بسم الله گوید  
در اول و حمد گوید در آخر و کرده است نفس زدن و مشک و و میدن در آن  
و نوشیدن از دمان آن و اگر نجاستی در چیز روان افتد نوشیدنش حلال  
نباشد آری اگر این چیز بسته است گرداگرد او بیند از دمان باقی بکار برند  
و حرام است خوردن و نوشیدن در آوردنای زروسیم و منع استعمال زرو  
سیم و غیره اکل و مشرب علی العموم قول بلا دلیل است و ما کان ربک فی سبیل  
واکل و مشرب در آوردن مفضض و نهیب اگر بران صدق آنیه نهیب و فضیلت  
شود حرام باشد و اگر غیر صادق باشد چنانکه معلوم است حرام نباشد غایت آنکه  
درین بر موضع زروسیم ننهد و مجاوزت محل تقضیض یسوی البعد مکان جای نجاست

## کتاب اللباس

پوشیدن اندام شرم و حجب است و در خلا و ملا و مردان را پوشیدن ابرشیم خاص  
زیاده بر چار انگشت جائز نیست مگر از برای درمان یوچنین گسترانیدن ابرشیم  
مگر بر تحریم استعمال آلات خمیر و لیل و آرد نشسته و حرام است بر مردان تحلی بر زرنه  
بنییر آن همچو سیم پس کفش سیمین و کلاه سیمین و کمر بند نقره و قبضه نمنع و کار و  
و آنچه باین چیز مایماند ممنوع نیست البتوا بهما کیف شستم نفس است درین باب  
و حرام است پوشیدن جامه که بمنزله زنگ است بعضی عقرو این صیغ نوعی خاص است  
از انواع حرمت و در مطلق حضرت و حرمت آنچه متقنی تحریم باشد و در نوعی خاص  
از آن که مشع است و بیلی و آرد نشسته و آرد انحضرت صلوات الله علیه با تنها ذانف از  
ذهب برای کسیکه بینی او در حرب رفته بود واقع شده و این حدیث حسن است  
و جبر و ندان همچو جبر بینی است و خضاب دست و پا مشیره زنان است و از تشبه  
نسائی و بران و عید آمده و در حق رجال درین باب اصلا هیچ شئی وارد نشده  
و اما خضاب شیب پس او که صحیح میدان و آرد گشته و دلالت دارد بر مشهوریت  
آن و حسن غیرات شیب خنوا و کتم است و این سنت و سلف بعدی مشهور بود  
که در ترجمه رجال و روایات احادیث ذکر میکردند و می نوشتند که فلان خضاب  
میکرد و فلان نمی کرد و حدیث منع تنق شیب و دلالت بر عدم جواز خضاب ندارد  
بلکه نور شیب بعد از خضاب را که بر نور قیل از خضاب باشد و او که داله بر تحریم  
نظر بسومی اجنبیه ثابت است و کتاب و سنت و در آیات قرآنیه اعظم دلالت  
بر وجوب تستر بر زنان و تحریم نظر بسومی ایشان و تحریم نظر کردن زنان ب مردان  
همچو تحریم نظر نمودن مردان بسومی زنان است بنا بر ورود نفس بغض بصر در هر دو  
و بحديث اقمیادان انما آرمی نظر مرد بوجه دیدن تو اعد جائز است و دیدن  
طلیب و شاید و حاکم زن اجنبیه را ضرر نیست ممکن است که زن موضع حاجت را

چو بیند و پیش ایشان حالش بیان نماید و درین معنی غنا و صنت از نظر محرم و ادعای  
اجتماع بر جو از نظر این بر سه کس معلوم نیست که از کجا است و حرام است بر مرد دیدن  
عورت مرد و بر زن دیدن عورت زن آن نیز از کجا است منع نظر بطین و ظریف و دلیل است و عوی  
اجتماع بران نامسموع و انصاف عقیده کفو دست تجاوز نمی کند از آن مگر کسی که حق نگاه  
بر روی فتح ابواب حق کرده و درآمدن را در انجا بروی آسان ساخته و در حقیقت  
تستر از غیر عقیف و مملوک زن را دیدن زن روا است و حرام است نفس و شوهر  
و دشمن و وصل و در صحیحین و جز آن بران لعنت آمده و همچنین تشبیه مردان بزنان  
و ناماشدن زنان ب مردان در کلام و لباس و دیگر حرکات زیرا که آنحضرت صلعم  
نوعی را از انواع تشبیه حاصل نموده و اوله دال اند بر تحريم کشف عورت و وجوب  
تستر عورت و تقبیل و شفت و ضم و غمز از باب لباس غیر عورت است پس جایز باشد  
و اصل و برادرت و ظاهر همراه اوست و استیذان در دخول بر محرم کمی از وجوب است  
آهی است ولیکن مردم آنرا انجا فراموش کرده اند که گویا در کتاب خدا نیست  
یا منسوخ شده اگر استیذان زواج بر وجه و سبید بر است بی وجه است و  
شرع بدان نیامده

## کتاب در بیان قربانی

کسان بر خانه را اضحیه کردن مشروع است و قیمت غلات در قربت عظیمه و است  
مؤکده بودن آن و این رفته اند جمهور و مذاهب اقل و خوب است ولیکن این وجه  
متقید است بسبعت پس هر که سمعت ندارد و بروی اضحیه نیست کمترش یک گو سفند  
باشد و هنگام قربانی بعد از نماز عید قربان است تا آخر روزهای تشریق و بهتر  
قربانی گو سفند قرم تر است و فرود جرع از ضان و فرود شنی از معز مجزئی نیست  
و جایز نیست در اضحیه یک چشم و نه پیا و نه لنگ و نه لاغر و نه شاخ شکسته و  
نه گوش بریده و در شتر و حمار و موی کس شده یک می تواند اند شد و مجزئی است

یک گوسفند از تمام اهل خانه اگر چه صد کس باشند و اضحیه وحشی جائز نیست بلکه حیوان  
اهلی باید و اقتضای عیوب بر آوردن اشیاء باید و استنابت در ذبح اضحیه جائز  
ست و جائز است تصدق کردن از اضحیه و خوردن آن و ذخیره ساختن آن و  
فروختن نمودن در عید گاه افضل است و خداوند قربانی را باید که موسی و ماخن خود  
بعد از درآمدن عشره ذی الحجه بگیرد تا آنکه قربانی کند \*

**باب الولیمة** آن نام خوراک نخاسته است نه غیر آن و مشروع است و اجابتش  
و اجب بلا تقیید غنی و فقیر و سابق مقدم است بر تنزدیکتر در و چون ولیمه مثل  
برگناه باشد حاضر شدن در آن جائز نیست و آنکه آمده ولیمه روز اول حق است  
و روز دوم معروف و روز سوم رایا و سمعه پس در خور قیام حجت نیست اگر چه او را  
طریقها باشد لاسیما نزد معارضه حدیث صحیح و خوب اجابت بلا تقیید و بر تقدیر  
تسلیم آنها حق آن ممکن است جمع باقتضای بر و روز بنا بر مظنه مصاحبت رایا و سمعه  
در روز سوم و اگر این مصاحبت نباشد هر سه روز اولی است **فصل** عقیقه  
ثلثه ایام عقیقه مستحب است نه واجب و آن دو گوسفند است از نزدیکان گوسفند  
ست از ماده بر وزن هفتم از اولاد و دیرین روز مولود را نام نمند و موسی سرش  
بتراشند و بوزن آن زریا سیم صدقه کنند **فصل** شپوت مشروعه بیت خان و بیت  
اسلامیه او ضحی تر از شمس نه است از روزیکه اسلام آمده احدی از سامعین تا این  
غایت نشنیده باشد که مسلمانی ترک خان یا رخصت و ترک آن یا تعلل  
بمحصول فزاید کرده باشد لاسیما در صبیان که قلم تکلیف بر ایشان جاری نیست و  
این شعار بمنزله علامت تمیز مسلم از کافر است نزد احتکاط پس قول بوجوب آن حق  
ست و ثبوت آن از فعل انبیاء علیهم السلام بوده ابراهیم علیه السلام شتا و ساله بود  
که خان خویش کرد و بم فعل آن در جاهلیت ثابت است اسلام آنرا مقرر داشته  
و هسته لال بحدیث النخمان سنة فی الرجال مکرمة فی النساء صحیح نیست زیرا که  
شامل چیزی است که از آنحضرت صلی الله علیه و آله ثابت شده اعم از آنکه واجب باشد یا مستحب





نه برضامن و هر که مناسبت بخاطر کردن شخصی واجبست بروی حاضر کردن او  
ورنه در توافان و بد انچه بر ذمه اوست بدلیل حدیث الزعیم غارم اما محبس او نزد  
تعدرا حصار صحیح نیست و نیست فرق در میان کفیل با لوجه و کفیل با المال و صحیحست  
کفالت از میت مسر تیر ما

### کتاب در بیان صلح

جائزست صلح در میان مسلمانان مگر صلحی که حلال گردانند حرام را یا حرام گردانند  
حلال را و جائزست صلح از معلوم و مجهول و مجهول و مجهول اگر چه از انکار باشد بنا بر آنکه  
مستحق حصول ترا ضعیفست که مناسبتش می باشد و صلح از خون بچوپال بکثره از ویت  
یا بیشتر از آن مستحق و صحیحست صلح ببنفقت چنانکه صحیحست مال و بعضی چنانکه صحیح  
ست بکل و مجهول و مجهول و تقبیله صحیحست و بعضی این صور بقیه محتاج قیام بدلیلست  
پس اگر دلیلی قائم نشود هر صلح جائز باشد مگر آنچه محرم حلال یا محلل حرام بود

### کتاب در بیان حواله

بر آنکه حواله بر توکل نمایند و ایامید که این حواله را بپذیرد و چون درنگ کند  
کسی که بروی حواله رفته یا مفلس شود و محال را بپذیرد که مطالبه و ادا خواهد گشت

### کتاب مفلس

خداوند امانت و امان را جائزست که بجه انچه نزد مفلس و مسر یا بنده بستانند مگر انچه  
از ان بی نیازی تو اندشده و آن جای فرو و دستر عورت و چیز نیست که نگاهدارد  
او را از سر و می بند سازد و متی او عیال او را و بر هر نقه بر طعام داد و ام و هر محتاج ایله  
از برای مفلس ترک کنند تا وقت دخل و بچنین از برای مجاهد و محتاج الی المداغه  
سلاح و انچه بدان دفع از نفس و مال خود می تواند کرد و از برای عالم کتب تدیس

و افعال و تصنیف و اثر برای عارض و اب و آلات حشر و از برای مکرری دایه  
 کرایه و نحو آن بگذارند و در قرضه قرضخواهان بزرگستانند و تقوی بعضی بچو امور بسو  
 انظار حکام عدل است بنا بر اختلاف احوال و اشخاص و از منته و امکانه و شک نیست  
 که مرد کسب ساعی و در وجه رزق و ابواب دخل در حکم مستغنی از استثنای رقت  
 و اداست و میکند از کسب حاصلش می تواند کرد اگر چه قاصر از و قایم بقدر خلیج  
 باشد و نه مکش همان حکم مفلس است در آنچه حاجت بسوی آن داعی است و هر که  
 مال خود بعینه نزد مفلس و معسر باید وی سزاوارتر است تا مال و چون مال مفلس  
 از وفای عهد و امان ناقص شود آنچه موجود است حصه همه قرضخواهان باشد و نزد ظهور  
 افلاس بیند کردن مفلس جائز نیست و گردن بچیدن یا بنده سهم است جائز میکند  
 آبروی و عقاب او را و حاکم را می رسد که مفلس را از تصرف کردن در مال خودش  
 باز دارد و مال او را از پیرائی او از تصرفش بغير و شش و همچنین جائز است او را  
 منع بر بر بجا صرف کنند و بر کسی که تصرف خوب نمیداند و بمخله اسباب حجر است  
 صغر و رقی و بنون و سقه و عدم ادراک مصلحت از مفسدت و رنج از خسارت  
 و اوله برین مدعا قائم اند و قییم را فا در کردن بر تصرف در مال وی نباید تا آنکه از وی  
 استیضاس رسد نمایند و ولی قییم را ضرر و ن از مال قییم بغير و ن جائز است

### تتمات در بیان چیز افعال و بزرگ

بر که نقطه را بد باید که کیسه درشته او را بشناسند پس اگر غذا و نذ آن نقطه بیاید  
 نقطه بوی باز و هوالات تا یک سال بشناسند و بعد از آن او را صرف کردن  
 آن نقطه جائز است اگر چه در کار خود باشد و لیکن ضامن میشود و نزد آمدن  
 صاحب نقطه و نقطه که سطح سخت تر است و در شناساندن از غیر که کمره و نیست  
 پاک بسودمند شدن نقطه بجزیری قییم همچو پوستی و تانز پانده و مانند آن بعد از  
 تصرفش سه بار و انقطاع کرده میشود و گم شده چهار یا پها گم شتر

## کتاب القضا

صحیح نیست مگر حکم یکیک مجتهد و پیرنگار از اموال مردم و عادل و قضیه و حاکم  
 بسویست و حرامست بروی حرص بر قضا و طلب آن و حلال نیست امام را و  
 ساختن کسیکه اینچنین باشد و هر که متاثر قضا است و می بر خطر عظیم است و مراد را  
 بر همراه صواب و دوز دست و با خطا یکل جز اگر غیر مقصودست و رجعت و از شر و طا  
 قضا است که قاضی ذکر باشد نه انشی و بصیر باشد نه اعلی و ناطق بوده نه آخر  
 و ولایت و هشتم باشد از طرف امام حق و اما تحکیم پس آن باب و دیگر است از  
 وادی قضا نیست و حکم قاضی جاریست بر امام و بر غیر او از حکام و اگر امام  
 موجود نباشد و این کس مصالح چیزهای از امور قضا است بروی فعل آن با نصب  
 صحیح است و نفقه مجوسس از مال مجوسس باشد مگر آنکه فقیر بود پس از بیت المال  
 باید یا گدشته آید از حبس و اجرت سبحان و اعوان از مال مصالح است  
 و نزد قعد از مترو عن الحق می باید دانید و ترتیب و اصلین کی طریقه حسن  
 از طریق عدل است زیرا که الحق بوصول بسوی مجلس حاکمه اول و اصلین است  
 پست آئینده بعد از وی ثم کذاک و همچنین تیسر مجلس است زیرا که در اجتماع ایشان  
 با همه آن و مسائل منکره و ذرائع وقوع و معصیت است و منسوب است بر حکم  
 استحضار علماء وقت حکم تا موافقت حق دست بهم دهد و حرامست بر قاضی  
 گرفتن رشوت و ارمان که از هر قاضی بود نش فرستاده شد و جائز نیست  
 اورا حکم کردن هنگام خشم و برویست بر ابری نمودن میان هر دو خصم مگر آنکه  
 یکی از آن هر دو کافر باشد و همچنین شنیدن از هر دو پیش از فرمان دادن و  
 سخت در حکم و امر فرمودن بتلیم حقوق اگر چه مجبوس و جز آن باشد و آسان  
 ساختن حجاب بحسب امکان و جائزست از برای قاضی گرفتن اعوان نزد خویش  
 و شفاعت نمودن و طلب وضع کردن و راه نمودن آبشتی و گلش فقط در راه

جاری است نه در اهلن پس هر که حاکم او را حکم کرد آن حکم از برای او حلال نیست  
 مگر در میکه مطابق واقع باشد و خوش با یکی از دو خصم و قضیه مخالف و خوب تسویم  
 است و منفی که متمم بعصبیت باشد تفویض قنوی بوی جائز نیست و وقوع قضا  
 در سجد از آنحضرت صلعم و خلفا را را شدن ثابت شده و آنچه ممنوع است رفع  
 اصوات است و در مساجد و حاکم بعلم خود حاکم بعد از حق است و تعلیل تهمت و  
 پشده و رخرالغافات نیست و تهمت منتهی است از حکام عادلین عارفین کتاب  
 سنت و نزو قیام شهادت عاده مرضیه بثبوت حق بر غائب یا مفقود یا مستمر  
 از حضور مجلس حاکم بر حاکم و جب است که انصاف محکوم له مطابق حکم خدا و قضا  
 موافق بشرع فرماید و هر که زعم کند که غیبت آنکس که بروی حق ثابت شده  
 عذرست از برای حاکم در مطلق صاحب حق و عدم انصاف و رفع خلافت پس  
 بروی دلیل است و وجب است امتثال امر حاکم مگر آنکه محکوم علیه را بصیرت  
 باشد که یدان حقیقت را می تواند شناخت و عدم الزام در مسامحی خلافت  
 چنانکه قول اکثر اهل فروع است شعبه از محبت تعلیه است که بران ناشی شده اند  
 و بران گذشته فلیکن هذا متناهی علی ذکر و قاضی را اختیار تحلی از قضا و خلوص  
 از تکالیف آن میرسد لکن اگر امام بدان اذن ندهد آثم باشد بنا بر وجوب طاعت  
 الله و اگر غیر او منفی از وی نبود آثم باشد و اگر باشد بنا بر آنکه چیزی نترک کرد که  
 حق تعالی امینا ق بیان آن گرفته و حکم قاضی غیر متادل باطل است و جائز نیست  
 نقض حکم حاکم مگر در صورتیکه خارج باشد از صواب صواب و اجرت قاضی بر  
 مال مصاح مسلمین است زیرا که آنحضرت صلعم و امام او را رزق میداد و همچنین  
 و رایام خلافت جاری بود و شک نیست که انتصاب قاضی از برای قضا و منفی  
 از برای قضا قیام بمصلحت عامه است پس او را نصیبی است و بیت المال باین  
 حیثیت نه آنکه اجرت است بر واجب بلکه ثبوت حق است و مال مسلمین و صحابه علیه  
 امر اربلا عمل از بیت المال میگردانند و در صورت قیام ببل چه زسد و حق تعالی

عالمین علی البصده را یکی از اوصاف تمانیه مستحقین زکوٰۃ گردانیده و این را هیچ  
سبب نیست مگر عمل به

### کتاب الخصومه

بر مدعی گواه است و بر منکر سوگند و حاکم حکم میکند با قرار و شبهات و در هر دو یک  
مرد و در وزن یا یک مرد و سوگند مدعی و بسوگند منکر و بسوگند رد و بسوگند خود  
حاکم را میرسد که بر مدعی علیه ناکل از بین تنبیه فرماید و از مدعی سوگند گیر و زیر که  
در صورت نبودن گواه نزد مدعی و انکار مدعی علیه از حلف انصاف است حق و  
ترک عمل پوشش و عدم انصاف ظالم از مظلوم است و تحلیف جز با و تعالی جایز  
نیست اگر چه امام را تقلید تحلیف ببعض اوصاف بنا بر مصلحت جایز است نه واجب  
و نیست تکرار در اخذ حلف بلکه یک سوگند کافی است آری اگر حق از آن جماعت  
ست از برای هر یک سوگند مستقل می باید و لیکن معنی خارج از تکرار است و تکرار  
تحلیف شهود و بیلی و اقرار و نشاء پس جایز نباشد زیرا که مضار است و حق تعالی  
فرموده لَا يَتَّبِعُ الزَّكَاتُ وَلَا شَهِيدٌ و جز عدول مرضیین بودن امری دیگر و  
شهود معتبر نیست چه اگر متهم نیند حلف چه است و اگر متهم اند مرضی نیند و قوله تعالی  
فَيَقْسِمُ بِاللَّهِ لَئِنْ هَدَيْتُنَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ شاهدان متهمان منسوخ است با آنکه در روایت  
در اهل ذمه است و دعوی نسخ بعضی دون بعضی حکم باشد یا باه الا انصاف و نزد  
عدول مرضیین بودن شهود حاجت بتعلیف نیست آری نزد الناس اختیار  
صدق و اتفاق بر مشهود به مضائقه ندارد و نیز اگر که وصیله اثبات حق و دفع ظلم  
ست و تنفیق اللفظ بودن گواهان مظنه تهمت است و غالب در شهادت صدق  
ادلای معنی مشهود است خواه لفظ موافق باشد یا مختلف و ابضاح ربیت  
باین طریق ممکن است که حاکم از پرشاد علی ده پرسد و تنويع صفات متعلق بآن  
مکمل با حال نماید و درین حین شهادت کا و به متعثر میگردد و غلط آن ظاهر میشود

و راست از دروغ نمایان میگردد و شهادت کافر بر مسلم صحیح نیست اصل باشد  
 یا فرع و بر یکدیگر خود بایصح است و در شهادت بر نسب شهرت در محله کافی است ثبوت  
 میراث متبسیب از ثبوت نسب و لیکن شهرت مستند ضعیف است پس اگر سمارض شود  
 یا قوی از خود از برای آن حکمی باقی نمی ماند زیرا که منشاء بسیاری از شهرت مجدد  
 کذب کاذب و زل مازل باشد و عمل بر خط و کتابت در شهادت و جز آن صحیح  
 است و مقبول نیست گواهی کافر تقریر و غیر عدل و نه گواهی فاضل و نه خداوند عادل  
 و نه مستم و صحیح است ادای شهادت با شهادت از اخرس و قهر صبیان چون نفی  
 قطن قوی آید عمل بر آن از باب عمل بر قرائن قویه یا شده و این مجمع علیه است مقبول  
 نیست گواهی قانع اهل بیت و نه قاذف و نه شهادت روستایی بر شهری و اعظم  
 ارکان عدالت تحریری صدق و عدم تسامح و نزدیک در کلام است هر که اینچنین باشد  
 شایه عدل است و بعد از آن حاجت بآن نیست که در حال ظلم العده اهل باشد  
 و نه ضرورت تحقیقش حالت زائده برین معنی است و هر که بر تقریر فعل یا قول خود  
 گواهی داد شهادتش نزد افترا محتمل جایز است و شهادت دروغ از اکبر کبائر است  
 و چون گواهان بر دو جانب متعارض شوند و وجه ترجیح محصور نباشد چیزی را  
 کرده شده قسمت نموده آید و ندعی که اورا گواه نباشد از برای وی همین میگویند  
 دادن است بعدی علیه پس پس اگر چه فاجر باشد و گواه بعد از سوگند غیر مقبول  
 است و هر که بجزی اقرار کرد و آن مقدر دعاقل یا بالغ غیر مازل است و آن چیز محال  
 عقلی و عادی نیست پس این اقرار لازم حال آن مقرر گردد و هر چه باشد و یک اقرار  
 کافی است بدون فرق در میان موجبات حدود و جز آن چنانکه بیاید و این قرار  
 از اقوی اسباب است در ثبوت حقوق و حدود و اسباب و اسباب پس چون  
 و تو عیش بر وجه صحت باشد معمول است در جوع از اقرار باطل حق تقدیر است  
 بلکه این رجوع باطل است از اصل و در شهادت لفظ اشتهاد شده طغیبت زیرا که شهادت  
 این لفظ و دلیل از کتاب و سنت و اجماع و قیاس نزد قائل باین برده و موجود است

## کتاب الحدود

و جوب اقامت حد و دبر امام و دالے در غیره مسا بدست  
و تکلیف بدان اگر چه متوجیه بسوی جمیع مسلمین است و لکن آنکه ولایه که از جانب  
ایشان اند و هر که اورا قدرت بر تنفیذ حد و دبا عدم وجود امام باشد  
داخل است درین تکلیف بدخول اولی و توجیه کامل خطاب بسوی اوست و  
اما آنکه حد و دواقع در غیر زمان امام یادر مکانی که ایکس والی آنجا نیست قسط  
ست پس ابطال باطلاات و استقاط اوجب واجبات آنکی است با آنکه اسلام  
و کتاب و سنت و اهل علم و صلاح موجود اند پس اجمال حد و شرع بحد عدم  
وجود یکی از مسلمین یعنی چه و معتمد یکی که ولایت از امام یا سلطان دارد منقصب  
بصلاحیت در قطری از اقطار مسلمین است چرا بدان قیام نمی تواند کرد و اگر فعل  
کنند که بعضی بادی از چنین کس خالی است بدی حاضر خود از ان خالی نخواهد بود  
و امام را نمی رسد که باستقاط حد و دواجبه گراید مگر بهر آن که از طرف او تعالی داشته  
باشد و اگر اجمال کند بلا دلیل معاند خدا و مضاد شرع و خارج از طاعت باشد  
در چنین جائز نیست اورا تا خیر واجبات بصلحت و اگر کند موثر نوعی از انواع منکاب  
بر کتاب و سنت باشد و بکذا فلیکن تاثیر محض الرامی علی الشرع الواضح و

**باب در بیان حد زانی اگر زنا کننده دو شیر و آزاد است حد ازین**  
می باید زد و بعد از جلد تا یک سال از شهر بدر باید نمود و اگر شیب است جلد  
او همان جلد بکر است سپس سنگسارش کنند تا آنکه بمیرد و سپس استقرار زانی  
یکبار بزنا و تکرار اقرار که در وقایع اعیان واقع شده بقصد استنبات و استوار  
کردن بودن بطریق ایجاب و اما شهادت پس ناگزیر است در ان از چهار گواه  
بض قرآن کریم و سنت متواتره و اجماع اهل اسلام و ضرورت است که این اقرار  
و شهادت متضمن تصریح بدرا آوردن فرج و فرج باشد و ساقط میشود حد شهادت

معتکله و اگر اه و اختلال در شهادت نبه رجوع از اقرار و بیرون آن زن دشمنه  
یا بسته اندام و باسلام آوردن و بیرون مرد بریده آلت یا نامرد و و لیلی بر  
اشتراط بودن شهادت و رختی اند و در قصاص و جز آن از رجال نیامده بلکه  
ظاهر قرآن آنست که یک مرد و دو زن قائم مقام و کس اند در هر شئی و در ویت  
عدم قبول شهادت ناسر در حد و در مسل ضعیف هستند و اخبار عدل و علم  
مقبول است در آنچه وارد شده اما در صالح بودن آن از برای استناد حکم  
نظر نیست مساقط نمی شود حد بعد از رفع تاهاکم بتوبه و بتقادم عهده زیرا که سقوط حد  
بجز بسقط شرعی نمی تواند شد و در اینجا بسقط موقوف به نیت و حرام است شفاعت  
در حد و و از برای هر جرم متباکی تا سینه اش بکنند و زن آبستن را رجم کنند  
تا آنکه بار شکم بنهد و فرزند خود را شیر دهد اگر جزوی شیر دهند و دیگر میسر  
نیست و جمع میان رجم و جلد در زمین خلفاء رشتیدین واقع شده و احدی  
بر آن اکتفا نکرده و هو الحق و جائز است تا زیاده زدن در حال بیاری لبشاح کلا  
و مانند آن و توفی وجه علی العموم و اردست پس شامل جلد هم باشد و ضرورت نیست  
مباشرت بر ذیل از ذیول عثکول بلکه مطلق ضرب از برای خروج از واجب  
و رفق بحد و مبتلی بر من کافی است و لمی الی الحرم را مضطر گردانند بسوی خروج  
چه سفک و ما در حرم حرام است و لواطت کننده را با بزرگ بشند اگر چه بکر باشد  
و همچنین مفعول بر اگر مختار است و جامع بهائتم را تعزیر نمایند و چون حدود  
مختلف الا انواع است در جلد و رجم و قطع و قتل اقتضای بر صفت وارده  
باید کرد تا مخالفت حق دست بهم نهد و مملوک را نصف تا زیاده آزاد زنند  
و این حد را سید عبد یا امام بزنند

باب در بیان وزوی مکلف مختار که از مال محفوظ ربع و نیار بکل یا می بزد  
نه کمتر از آن دست راست وی قطع کنند و مدافن و قبور حرز اند از برای آنچه  
در آنهاست و لند از قطع پد نباشش نص آمده و یک اقرار و زو با شهادت دو



عدل بلند است و مستحب است تلقین سقط و موضع قطع را دایم گفتند و دست در  
 و گردنش بیاورند و ساقط میشود و بعد بگویند مالک پیش از رسیدن تا پاشا  
 نه بعد از آن که پس از رسیدن تا وی آن حد واجب میگردد و ویت بریدن  
 دست در میوه و در شکوفه و نه در پیه نخل که هنوز در خرمن جا نگرفته اگر از آن  
 خورده است و در کنار نبوده و نه بروی بهای آنچیز بر داشته و بار و وزن  
 خواری واجب است و ویت بریدن دست بر خائن غارتگر و رابنده آرمی  
 انکار عاریت قطع یت ثابت شده و واجب در سرقة قطع از کوع یتین است وید  
 یا مقدم است بر جمل و واجب قطع یتین است فقط نه غیر آن اگر چه بار دیگر  
 بزرود

**باب در بیان حد قذف** هر که غیر خود را تهمت زن کرد بروی حد قذف  
 که هشتاد تا زیاده باشد واجب است و ثابت میشود این حد بیک اقرار یا بشهادت  
 دو عدل یا یک مرد و وزن یا یک مرد و یتین مدعی و چون قذف از شنیع  
 منکرات است منعی در اقامت حدش از باب امر بالمعروف و نهی عن المنکر باشد  
 و متعذر میشود این حد بعد و مقذور و قبل از رفع عقوبتی تواند شد اما  
 بعد از آن غیر معفو است و چون از قذف تاب نشود شهادتش مردود باشد  
 و اگر بعد از قذف چارگواه آورد حد از وی ساقط شد و همچنین ساقط میشود حد  
 نزد اقرار مغذور و بزاز

**باب در بیان حد میثوشی** هر که چیزی مسکرنوشید و وی مکلف مختار  
 است تا زیاده زده شود بحسب رای امام چهل یا کمتر یا بیشتر و اگر چه بیایوشها باشد  
 و بس است اقرار یکبار یا شهادت دو عدل اگر چه بر قبی باشد و با جمله مطلق شرعاً  
 موجب حد است و ادله ناطق اند بانجام مسکرات و بانکه جمله مسکرات خمر است  
 پس بر هر مسکر حد واجب باشد و حدیث اسکر تعلیکه فکشیه حرام لم یحق تبلیل کثیر و  
 قطره باطل است و اگر گویند که علت در حد مسکر تحریم است یا مسکرنوشیدن مشروط بر

خدا بطین بر شایسته قضا فاعلم  
 کلا جاست بر شایسته طریق  
 چه تعلیل حد بکسر شامل انواع مسکرات است و تعلیل تجریم هم اعم است از جمیع انواع  
 محرمات مسکره و در حد شرب استظهار صحیح واجب نیست بلکه بر حالت موجوده محدود  
 باید کرد و کشتن باوه خود در کثرت چهارم منسوخ است **فصل** تعزیر و معاصی  
 غیر موجبه حد و مثل لعب بنرد و شطرنج و غناء و قمار و اغوا میان دو حیوان  
 و نحو آن ثابت است بجهت یا غلب یا مانند آن و تنجا و نمیکنند از دوزخ تا زیاده  
**باب در بیان حد محارب** این یکی از انواع مذکوره در قرآن عظیم  
 است کشتن یا بر دار کشیدن یا دست و پا بریدن از خلاف یا نفی کردن از زمین  
 در هر چه از اینها امام صلاح بیند همان بجا آرد از برای راهزن اگر چه در شهر بود و بیکه  
 سعی فساد در زمین است و توزیع درین عقوبات مجروحان و قیل و بلا دلیل است  
 و اینها صحابه با و امیکه اجماع نباشد لازم نیست پس اگر توبه کرد پیش از آنکه  
 بروی دسترس شده حد از وی نبیند قرآن کریم ساقط گردید و توبه کافر از محارب  
 با بقدر بر کفر توبه مقبوله داخل زیر عموم آیست و چون مسلمان گردد اسلام قاطع  
 قابل پیشه

**باب در بیان کیمه در خور کشتن است از روی حد و**  
 آن حربی است و مرتد و جاد و گروگان و دشمن نام و هنده خدا یا رسول یا اسلام  
 یا کتاب یا سنت و طاعن در دین و نه فیه یق بعد توبه خواستن از ایشان و از  
 محسن و نوطی مطلقا و محارب و قتل متاول و دیوث و سبب صحابه ثابت نشده  
 و داخل کفار تا جیل در مسامی روت زلت قدم است چه اگر این ادخال صحیح باشد  
 غالب مسلمین که بر پشت زمین اند مرتد باشند چه اهل مذاهب اربعه اشعریه یا ماتریدیه  
 بوده اند و ایشان تکفیر معتزله و اتباع آنها میکنند و معتزله کفر ایشان اند و کل  
 ذلک نزعته من ترقات الشیطان الرجیم و نبضه من نبضات التعصب المبالغ  
 و التعسف العظیم و معنی توبه خواستن اینست که مرتد را مثل گویند که رجوع باسلام کن

اگر پذیرفت فهاوزنه و ردوم خویش بریزند و این حکم خداست و من احسن من الله  
 حکما و این قول مبتدیه تقدیم دعوت اهل کفر بسوی اسلام است که حاصل میشود و بجز  
 گفتن مسلمین کفار که اسلام آرید یا جزیه دهید اگر ابا کنند پس جواب این کلمه  
 سیقت و هو الحکم العدل و النقل الفصل و سه یا گرفتن یا تا سه روز مهلت  
 دادن چیزی نیست و دلیلی بران دلالت ندارد

## کتاب در بیان قصاص

و جوب قصاص بر مکلف مختار عام است اگر ورثه مقتول با اختیار قصاصش گیرند  
 ورنه ایشان را ویت خواستن میرسد و کشته میشود زن عوض مرد و مرد عوض زن  
 و غلام آزاد و کافر بمسلمان نه مسلمان عوض کافر و فرع باصل نه اصل بفرع و ثابت  
 است قصاص در اعضا و مانند آن تا امکان و در جراحتها و ساقط میشود بپاک  
 گردانیدن کی از ورثه و لازم می آید حصه دیگران از ویت و چون در قاتلان محقق  
 قصاص کی خورد سال باشد در قصاص نگرانی و تا بلوغ بکنند و عمل و استیفای قصاص  
 برمانه نبوت و خلافت ضرب عنق بود و عدم مجاوزت بسوی غیر آن و نزد تعدی  
 ضرب عنق هر چه ممکن باشد بلا تعدی جایز است و آله که بمثل آن در عادت قتل  
 واقع میشود اگر چه محد و نباشد موجب قصاص است و نه مذمب الجمهور و الهی  
 و ادله کتاب و سنت که ثبوت قصاص است شامل اوست و قتل خطا که مشابه عمد  
 است آنحضرت صلعم بیان شافی فرموده پس اقتصار بران می باید کرد و رد و اعاده  
 بسوی قصاص می باید نمود و جایستی که سببش از طرف مجنی علیه باشد هر است  
 و اگر کی گرفته است و دیگری کشته پس قاتل مقتول شود و مسک مجبوس گردد و  
 نیست بر قاتل جماعت مگر قتل نزد طلب قصاص و میت بر مقیم حد و موت محد و  
 قصاص و تعزیر و ضمان بلکه اوقیل شرع است و قصاص اطراف مقدم است بر  
 قتل و چون قاتل متصرف جان خود بسپرد ولی را استیفای قصاص از وی بدون

مراغه بسوی حکم جائز است و نزد خصام حکم سائر خصوص دارد و در قتل خطا دیت و کفاره است و قتل عطا آلت است که بعد نباشد یا از دست کوه یا دیوانه سر برزند و این دیت بر عاقله است و مراد بقاقله عصیه و جنایت صبی و مجنون مضمون است از مال این هر دو بنا بر آنکه از احکام وضع است نه از احکام تکلیف و جائز است قتل سبع و حیوانات موزنی و صائل و نیست ضمان بر قاتل آنها و نه بر ارباب مواشی و زانچه در روز روشن فاسد کرده و حفظ حیوانات بر ذمه مالک آنهاست

### کتاب در بیان خون بجا

دیت مرد مسلمان صد شتر است یا دود صد گاو یا دویاد هزار گوسفند یا یک هزار دینار یا دوازده هزار درهم یا دود صد حله یعنی ردا و ازار و نوع مسین واجب نیست و در عمد و شبه عمد دیت مناطه است یعنی در صد شتران دیت چهل شتر عالمه باشد و دیت نومی نصف دیت مسلمان است و دیت زن نصف دیت مرد است و بر همین است حکم اطراف و جزآن که در زنا که بر ثلث و در هر دو چشم و هر دو لب و هر دو دست و هر دو پا و هر دو خایه دیت کامل واجب است و در یک عضو از این اعضا نصف دیت است و همچنین واجب است دیت کامل در بینی و زبان و تیره و استخوان پشت و آرش مامومه یعنی دیت جنایتی که به پنج دماغ یا جلد رقیقش رسیده است و آرش جائفه یعنی دیت جنایتی که اندرون شکم خزیده ثلث است و مجنی علیه است و در منفقه یعنی جراحتی که استخوان را از جای او بجای دیگر نقل کرده و برده عشر دیت و نصف عشر است یعنی پانزده ناقه و در ماشه یعنی آنکه استخوان را بشکند عشر دیت است و در هر دندان نیمه عشر یعنی پنج ناقه و همچنین در موضعه یعنی آنکه با استخوان رسیده اما استخوان را شکسته نصف عشر است و آرش باعدای این سیات باشد از ده نسبت او بسوی هر یکی از این جراحتها تقریباً و در چپ شکم و میکه مرده بر آید یک غزه است یعنی غلام یا داه و در غلام بها

غلام است و اگرش غلام بحسب قیمت اوست و اگرش نام دیت جراثمتها می اعضاست  
 و قیمت در سنت مطهره و لیلی بر لزوم دیت در عاجبین و ثمدین پس لازم نشود  
 مگر آنچه حاکم عالم با دله تجویز نماید و همچنین لازم نیست در حقن عین و در حقن مگر  
 اندازه حاکم از اگرش پس مبرج در اعدای مخصوصات بسوی حاکم شرع است و  
 عدم در و شرع بقدر چنین جنایات مقتضی اهدار و عدم لزوم اگرش نیست بلا خلاف  
 و بر ثبوت عقل در جنایت اجماع اهل علم است و این در عمد باشد نه در خطا و دال است  
 بر آن او که کتاب و سنت و قیمت و حجت در سنت صحابه و خلفاء و عمل اهل بدین  
 و جز آن در خلاف نصوص صحیح و فقر بعض عاقله مستقط عقل است از وی و درین  
 صورت بر بیت المال باشد و عقل ابن العبد بر موالی پدر اوست چنانکه عقل النبی  
 بر عاقله مادر اوست و امام ولی آن مسلم مقتول است که وارث ندارد و او را بیس  
 که اگر مصلحتی عائد بر مسلمین عموماً یا خصوصاً مینماید کند و عقوبت نفرماید  
**باب در بیان قسامت** قاتل اگر کسی از انبوه محصور است قسامت ثبات  
 گردد و آن چنانچه سوگنده است که ولی قاتل آنرا اختیار میکند و دیت است اگر از  
 سوگنده کردن باز ایستد و تخمیر در آن ناست سال جائز در انفی حکایت اجماع  
 صحابه بر آن کرده پس اگر سوگنده کردند دیت ساقط گشت و نزد التیاس  
 دیت از بیت المال دهند

### کتاب در بیان وصیت

هر که چیزی در خور وصیت دارد و بروی وصیت نمودن و بران گواه گرفتن و بر  
 مکر وصیت ضرار که در آن گزند می بوردند و یا صحیح نیست و نیست وصیت از بر  
 وارث و نه در معصیت و این وصیت در ثمره از سوم حصه مال باشد اگر وارث  
 موجود است و نه تجاوز از ثلث جائز باشد و واجب است تقدیم قضای دیگر بر  
 هر که چیزی که بدان دادم او قضای توان کرد و گذارد و بادشاه از بیت المال قرضی

وی ادا فرماید و واجب است تمیز وصیت بر وصی یا وارث یا امام و حاکم چه در  
اجال آن اجمال حق مرد مسلم است و آن منکرست و آنکارش واجب و صحیح است  
و وصیت از مسلم برای ذمی نزد عدم و بجز و مانع شفعی و افضل انواع بر حیوات  
و اعتقل مرد ذمی بدینسان و اگر معلوم شود که مقصد موصی عقل مردم یا اعتبار امر  
و دیگرست همچو تبصر در اصدار و ایراد امور و داخل صلح و عواقب بسیار و  
اصابت رای و فکر در مبادی امور و غایات حوادث پس صرف وصیت بجهت  
بموجب مقصد موصی بهترست زیرا که او را میرسد که مال خود را بر عا که خواهد  
داد ام که در وصیت خدایتعالی باشد و لکن موصی له را در آن میرسد زیرا که هیچ  
آدمی را داخل شئی در ملک خود چنان نمی رسد بلکه مضمون بر اختیار اوست اگر  
رضا داد در ملک و درآمد و اگر باز پس کرد و ملک تواند و متبر و قبول قبض یا تصرف  
ست و در عدم قبول رد و در باره اعتبار عدالت در وصی چیزی وارد نشده  
چنانکه در عدالت و کلیل و رسول و شتر یک و نحو ایشان دلیل نیاید.

### کتاب المواریث

حکم مواریث در کتاب عزیز مفصل بوده و ابتدا بجهت اوندان فرد من مقدره  
و واجب است آنچه باقی ماند از برای عصبه باشد و خواهران با دختران عصبه  
و از برای دختر پسرباد دختر سدهس است بنا بر کلمه و ثلث و این نزد بعضی محکم  
ست و همچنین خواهر پدر را با اخت ابوین یک سدهس است و همچنین جد و دیگر  
جدا از نزد و بن و ن مادر یک سدهس است و یک سدهس جد است اگر با او  
مسقطی موجود نیست و نیست میراث از برای برادران و خواهران مطلقاً هر چه  
پسر یا پسر یا پدر و درین باب میان اهل علم خود هیچ خلاف نبوده است و اگر  
در میراث ایشان همراه جد خلاف است و برادران همراه دختران و ارث اند  
مگر برادرانی که از یک مادر باشند و ساقط میشوند و برادر یک از یک پدر است با

بر او یک از مادر و پدر دوست و ادنی الارحام مقدم تر اند در وراثت از المال  
و نیز و نیز از هم فرایض عمل است یعنی بر آوردن سهام و فرزند ان ملائمه و زانیه  
و ارث نیند گران مادر و فرایض مادر خود و بالعکس و وراثت نمیشود و مولود  
مگر نر و گاو از کردن و در اعتبار این استمال و ارث میان اهل علم خود  
هیچ خلاف نیست و میراث معتق با الفتح از برای معتق با لکسر است نه بر اے  
غیر او و ساقط میشود میراث بعصبات و او را است باقی بعد از خداوندان  
سهام و تمام است بخشیدن و فرد و حقن و لا و نیست و ارث میان اهل دولت  
مختلف و نه قابل را میراث مقتول میرسد

### کتاب الجهاد و السیر

جهاد فرض کفایه است با هر بد و نیک نر و دستوری دادن مادر و پدر زیرا که  
بر و والدین فرض عین است و مؤلف مذهب الجمهور و این جهاد با اخلاص نیست کفایه  
جمله خطایاست مگر و ام

فرض از مرتبه مردمی انداخته مرا بسکه این راه گران بود بکشتن  
و تاختی است بوام جمله حقوق آدمیان و عارض نیست استعانت از مشرکین و غزو  
مگر از برای ضرورت و از عبید مکر باذن مالکان آنها و واجب است بر شکیان  
فرمان بری امیر خود مگر در گناه خدا و بر امیر است مشورت کردن با مردم و  
نرمی نمودن و مهر بانی فرمودن با ایشان و بازداشتن کسان از حرام و حمل  
ایشان بر واجب و غزو کفار و بغااة بسوی دیارشان و امام را میرسد که نر و  
اراده غزو توریه کند بغیر آنچه اراده اش میدارد

سکند که با شتر قیان حرب داشت در خیمه گویند در غرب داشت  
و مشروع است از برای امام کما شستن جاسوسان و خواستن اطلاع بر اخبار و  
مرتب ساختن لشکر تا و اگر فتن را یات و الویه و واجب است بر وی دعوت کفایه

نمودن پیش از کارزار بسوی کبی از سه کردار اسلام یا جزیه یا سیف و حرام  
 سست کشتن زمان و کوه و کان و پیران گرازی برای ضرورت و همچنین بریدن  
 گوش و بینی و بران و تحریق مکر سوختن درختان و احصای متاع با تش و همچنین  
 گرفتن از رخت یعنی مقابل دشمن گرانکه بسوی گزوه خود بگریزد و عجم در تو  
 گریزم اگر گریزم به و جایز است شیخون زدن بر کفار و دروغ گفتن در جنگ و  
 بازی و اذن بدشمنان و کشتن جاسوس و اسیر کفار زیرا که دماء کافران بر صل  
 ایاست ست چنانکه در آیه سیف است تکلیف که نصب حربا بر دوزخند و بر امام  
 قیام با و امر خدا و تقریب اهل فضل و تعظیم ایشان چه مجاست آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 صحابه و مشورت و راهمورای ایشان و اذن و اذن بانیها در اوقاتی که در آن  
 اذن بشیر نمی شده معلوم معروف است و واجب نیست بروی استغراق  
 تمام اوقات در معاینه مردم و باید که امیر سر به کسی را کن که صلاح باشد و چون  
 بقدر این قویه دریافت کرد که کفار غالب و مستظهر اند پس تنگب از قتال آنجا  
 و استقامت را بجا دین و استعراج اهل اسلام ضرورت و کشتن ترس که از آن اند  
 ضرر مسلمانان باشد بفرس و دفع مفسده عظیمه عظیمه که تر از آن جائز است  
 و او که کلیه شریعت مقتضی اوست و در شریعت نیست و لکن درین باب کفار  
 بحکم دطنون کا ذیه و نیالات محله نباید کرد بلکه لابد است که عقول اهل راسی و تجار  
 متفق بشد بر شریعت استیصال و منع ذورحم از قتل رحم تخصیص بلا تخصیص تقیید  
 بلا موجب است فصل لشکریان را از اموال غنیمت چهار خمس است و یک خمس را  
 امام در مصارف خویش بکار برد و سوار را از غنیمت سه حصه و پیاده را یک حصه  
 است و برین حصص توانا و ناتوان و مقاتل و غیره مقاتل بکنان برابر اند و بعض  
 لشکریان را چیزی زیاده بر حصه اشش و اذن جائز است و امام را اگر زیاده  
 خود میرسد و سهم امام محو کی از لشکریان باشد و حاضر را از دو قسم غنائم اندک  
 از آن می باید داد و از بشارت مالیت شدگان بر راسی امام است اگر در آن صلاح



بنده و هر چه کفار از مسلمانان برده اند چون باز بدست آید از آن مالک آن شیء باشد  
 و غنیمت داخل نگردد و انتفاع بغنیمت پیش از قسمت حرام است مگر طعام و چاه  
 و حرام است خیانت کردن در اموال غنائم و منجمله غنیمت اند اگر فاسد گان و  
 جائز است کشتن ایشان یا خدا گرفتن یا منت نهادن **فصل** مردم عرب را  
 بنده ساختن و سلاح و آلات حرب را نزد تعدد حمل تلف نمودن جائز است  
 و حربی که پیش از قدرت بروی مسلمان شده اموالش محرز باشد اگر چه آن  
 مال در دار الحرب باشد و هر بنده که کافر که اسلام آورد آزاد میگردد و اختیار حق  
 غنیمت بدست امام است آنچه در آن اصلاح باشد از قسمت نمودن یا مشترک  
 گذاشتن در اهل غنائم یا در همه مسلمانان بکند و مومن میگردد و حربی با من در آن  
 یکی از اهل اسلام اگر چه عید یازن باشد و آیلچی همچو مومن است کشته نشود  
 و مصاحبه با کفار جائز اگر چه بر که ام یک شرط باشد و تا یک مدت بود که اکثر  
 آن ده سال است یا زیاده و جائز است تا بید مصاحبه بخیزد از هر کافر بدون فرق  
 میان عجمی و کتابی و هر که دعوی کند که ضرب جزیه بر طائفه از طوائف کفار جائز  
 نیست بلکه آن مخیر است در میان اسلام یا سبقت بروی دلیل است و نیست  
 دلیلی که بدان قیام حجت می تواند شد و آیه کریمه **لَا يُجْزَى الْكُفْرُ عَنْ يَدٍ وَهُمْ**  
**حَاكِرُونَ** مقید از ازال صغارت با ایشان در لباس و بیوت و مرکوب و  
 جز آن از شئون پس از ارام ایشان بری صغار جائز باشد و ممنوع کرده شوند  
 از آنچه مخالف صغارت و آن تشبه باشد با مسلمانان در لباس و خانه و سوار  
 و سخنان عمر بن خطاب رضی الله عنه از ایشان عهد گرفته بود و در آن ذکر حال  
 و مال و مسکن و کنائس ایشان کرده و منجمله آن عدم تشبه بود با اهل اسلام در  
 کلاه و دستنار و پاپوش و فرقی شعر و جزر و روس و شد زار بر اوساط و عدم  
 انهدا صلیب و ابراز کتب و طریق مسلمین و عدم ضرب ناقوس مگر ضرب خفیف  
 و عدم رفع اصوات در حضور مسلمین و این عهد عمری را این حزم از عبده الرحمن

غنم اخراج کرده عبد الرحمن گفته و میکم عمر مصاحبه با نصاری شام کرد و بر ایشان شرط  
 نمود که در شهر خود و گرداگرد آن ویر و کینه نزنند و آنچه از ویر با و کشت  
 ویرانه گرد و تعمیر و تجدیدش نپردازند و با جمله هر چه مخالف صفای باشد مثل  
 رکوب خیل و قلعه سیف و آنجا سلاح و رفع دُور برد و مسلمین و جز آن از  
 همه ممنوع کرده آیند و چون ثبوت ذمه از برای ایشان مشروط تبلیم جزیه  
 و التزام مشروطه شد اهل اسلام دست پس و میکم و فایان شد و نگذشت  
 حال سابق خود برگردند و آن ابا حست و مادر و اموال ایشان دست و بین معلوم  
 دست خلائی در آن نبود دست و در آخر عمر عمری دست فان خالفوا شتیاما  
 سینه رطوبه فلا ذمه لهم و قد عل للمسلمین منهم باجیل من اهل النار و التفاق و چون  
 این اتفاق از جمیع اهل ذمه باشد امرش واضح است و اگر از بعضی دست پس  
 نیست بر دیگران مگر با است آنها اگر نگذشت و مخالفت موجب نقص عهده از برای  
 غیر ناکث نیست مگر آنکه بدین نکث و موافقت با ناکثین رضا دهند و اما در حرب  
 و در اسلام پس اعتبار بظهور کلمه است اگر احوال و نواهی و در ازان اهل اسلام  
 است بروجهی که کفار در اینجا است طاعت ظاهر بکنند دارند مگر با فون اهل اسلام  
 پس اندازد و اسلام است و ظهور خصمال کفریه در اینجا مضمیت زیرا که ظهورش  
 بقوت و صولت کفار نبوده است چنانکه از حال هیود و نصاری و معا بدین که  
 در دامن اسلامی میمانند مشا بدست و چون امر بالعکس باشد و از هم بالعکس  
 است و باید که مخرج خالی از این امور باشد ورنه انتقال از یک مخرج بسوی شریک  
 و از یک در عصاة بسوی در عصاة دیگر جز اتعاب نفس بقطع مغاوت نیست  
 از برای اگر تعاب بر معاصی در غیر بلد اقل است نسبت به بلد و پس وجهی از برای هجرت  
 باشد و فی اشهر خیار و چون در بقا او مصلحت عایده بر طائفه از مسلمین ظاهر  
 باشد مثل آنکه او را مدخل بود در بعضی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و تعلیم مردم  
 تیر بروجهی که راجع بر هجرت و برقرار او بدین خود باشد پس ترک هجرت برومی باین

مصلحت راجحه واجب است زیرا که این مصلحت حاصله بجهت علی الخصوص نسبت  
بمصلحت مروج که از ترک هجرت بود مقدر میگردد و ممنوع کرده شوند مگر این و  
اہل ذمہ از سکونت گزیدن در جزیرہ عرب و قراویدان جمله سرزمین عرب است  
نه حجاز خاصه که آن عبارت است از مکہ معظمہ و مدینہ منورہ و یاسہ و انچه نزد یک  
باہنماست و در احرب و اراہاجت است مگر مال و دم مسلم که در انجا است معصوم  
است و احدی را از مسلمین مخالفت این عصمت جائز نیست زیرا کہ در اراہاجت  
بودن و در احرب بحیثیت امر او تعالی بقتال اہل شرک و اراہاجت و ماہ و اموال  
و ناس ایشان از برای اہل اسلام است و باین حیثیت بر اہل اراہاجت اند خواہ  
در دیار خود یا فتنہ شوند یا در غیر دیار خود و آنکہ گویند کہ در احرب قصاص نیست  
پس این را بیچ وجہ از کتاب و سنت و قیاس صحیح و اجماع نیست چه احکام شرع  
لازم مسلمین است در ہر مکان کہ یافتہ شوند و در احرب ناسخ احکام شرعیہ بطلان  
آن نیست و قصاصی کہ حق تعالی بر مسلمین واجب ساخته است ثابت است و در  
در احرب چنانکہ ثابت است در غیر آن نزد وجوہ سبیل نیست فرق در میان قصاص  
و ثبوت ارش مگر مجروحیال مبنی بر ہوا چہ ہر کی ازین ہر دو حق محض آدمی است حکم  
بدان بر خصم واجب باشد و آن منقوض یا مختار است و غایت انچہ درین باب  
از انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ وضع و ماہ واقعہ در ایام جاہلیت است و دوران  
تعرض بدائر مسلمین نیست پس این و ماہ بر مور و خود از احکام اسلام اندیشی از  
احکام مرفوع نمی تواند شد مگر بدلیلیکہ صاحب نقل بہ شد ورنہ بقا بر ما ثابت و شرع  
از لزوم قصاص و ارش واجب است و حل زکس برای تقویت قلوب مسلمین یا ضمانت  
شوکت کافرین فعل حسن و تدبیر صحیح است و جواز آن موقوف بر ثبوتش از انحضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم نیست زیرا کہ تقویت جیش مسلمین و ترمیم جیش کفار مقصدی از مقاصد  
شرع و مطلبی از مطالب اسلام است بلا شک و شبہ و در ایام صحابہ وقوع آن  
شدہ و روایت حل آن در ایام نبوت بپایہ ثبوت نرسیدہ **فصل** واجب است

کارزار کردن با باغیان تا آنکه بسوی حق برگردند اما اسپریشان را نکشند و  
 پشت و پهنه را تعقیب نکنند و زخمی را مرگ بخشانند و اموال را تاراج نزنند  
 و اصل و احکام بنیادهای کارروائی حضرت امیر کرم الله وجهه است و شک نیست  
 که حق در همه مواطن بیست مبارکش بود و تسبیح قتال گفتارگان با اهل حق بی باغی  
 منصوص قرآن کریم است و بعد از تبیین بنیاد و تقوید از مقاتله باغیان خلاف  
 امر الهی است و نیست و موجب نزدیسی تا آنکه حق از مبطل متبیین گردد و سعی در صلح  
 و اجابت و اظهار این معنی که امام در یک یا چند مسکه بحسب اجتماع خود سلوک  
 طریق کرده که مخالفت مقتضای دلیلی است از او ای غنی نیست زیرا که مجتهدین مجاور  
 هم برین منوال بوده اند و لکن بر هر که این غلط ظاهر گردد و او را باید که میناصحت امام  
 پرواز و علی رؤس الاشهاد اظهار شناعت بروی کند بلکه چنانکه در حدیث  
 آمده دست او گرفته بخلافت برد و بذل نصیحت نماید و سلطان خدا را دلیل  
 سازد و مختص نیست معنی یعنی تنوع دون نوع یا طائفة دون طائفة بلکه شامل بر  
 آن شخص است که از وی یعنی حاصل شده خواه این یعنی بر امام باشد یا بر طائفة  
 از مسلمین یا بر فردی از افراد ایشان چه این همه مندرج است زیر قوله تعالی  
 فَإِنْ بَعِثْنَا أَحَدَهُمْ عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا إِلَيْهِ تَبِيعُوا حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ  
 أَمْرِ اللَّهِ **فصل** طاعت ائمه واجب است مگر در معصیت خدا و جاز نیست خروج  
 بر ایشان مادام که نماز را بر پا میدارند و کفر آشکار از ایشان سر بر نمی زند اگر چه  
 در ظلم بغایت در چه رسیده باشند و احادیث وارده یا بمعنی متواتر است و  
 واجب است صبر بر جور و ولایت و بذل نصیحت از برای ایشان و بر ائمه شفع  
 کردن دشمنان از مسلمانان و باز داشتن دست ستمگران از ایشان و  
 نگاهداری سعادتمندی اسلام نمودن و تدبیر مسلمانان بشروع و ابدان و اموال  
 و اموال و اعراض کردن و تفریق ساختن اموال خدا و معصارت نایقه بشرع و  
 عدم استیثار خود با حقوق کفایت بعروف و مبالغه در صلاح سیرت و سرپریت

و درستی ظاهر و باطن **فصل اهل علم را در وجوب نصب امام که قطعی است** یا ظنی  
و شرعی است فقط یا شرعی و عقلی بود و سخن در از بی سود و حجت ای خارج از  
محل نزاع بسیار است و معنی است از آن همه آنکه ارشاد بسوی امامت نصب  
آن از حضرت نبوت صلوات ثابت شده و الائمة من قریب و ارگشته و امر  
بطاعت ائمه بمصوص کتاب و سنت بیا یثبت رسیده و ارشاد نبوی  
باستئذان لبنت خلفاء را شدین ثابت گردیده و متحدید خلافت بسی سال  
آمده و اشارت بقائم بعد از وی صلوات رفته و چون آنحضرت صلوات بخواه  
خرامید صحابه امر امامت و بیابعت امام را بر جمله امور مقدم ساختند تا آنکه پیش از  
تجئیز شریفش باین کار و بار پرده نهند و چون ابوبکر رضی الله عنه بر عهد بسوی  
عمر کرد و عمر عهد بسوی نفر و معین نمود و بعد از قتل عثمان بیعت بعملی کردند  
و پس از وی بحسن پسر استمرار برین طریق ماند تا آنجا که یکس سلطان بود  
و امر امت اجتماع داشت و هرگاه که اقطار اسلام شاع گرفت و در سلطین  
اختلاف رود و او بر هر قطر از اقطار پادشاهی تسلط شد مردم متفق میشدند  
بر مبارزت بنصب قائم مقام امام است و این معنی معلوم است احدی در آن  
مخالفت نیست بلکه اجماع مسلمین جمیع است از هنگام قبض جناب نبوت تا این  
غایت و همیشه ارتباط مصالح دین و دنیا است بذات سلطان پس شریعت  
باین حیثیت باشد و از اعظم اوله است بر وجوب نصب ائمه و بذل بیعت از برای  
ایشان حدیث من مات و لم یس علیہ امام جماعة فان میتة جاهلیة رواه احمد و الترمذی  
و ابن خزيمة و ابن حبان و صححه من حدیث البخاری الا شعری و رواه الحاکم من  
حدیث ابن عمر و من حدیث معاویه و رواه الیزار من حدیث ابن عباس و ناظر  
است که امام مملکت ذکر باشد و خواه چه بود یا عبد امارت اسلام بن زید دلیل  
است بران و امام علوی فاطمی خیره انخیره است از قریش و اعلامی ایشان است  
در شرف و بیت و لیکن انیمین منافی صحت امامت و سائر بلون قریش نیست

و خلافت در عرف شرع بمعنی امامت است و مراد با امامت در اینجا امامت شریعی است نه لغوی و تنودی حکایت اجماع کرده است بر آنکه خلافت مختص بقبرایش است و در غیر ایشان جایز نباشد و نیست از شرط سلامت اطراف و امامت بلکه سلامت حواس کافی است و اگر با این همه در علم و اجتهاد هم امام باشد انهمین است از کسیکه بر تبه اجتهاد نرسیده و لکن دلیل بر عدم ولایت غیر مجتهد وارد نشده و از منافعه امامت است که امام عادل منجی و انصاف حقوق در مواقع آن و مدبر امور برای صاحب خود و مقدم شجاع قوی القلب باشد و خروج بر چنین امامی است و در نتیجه امامت آنست که جماعتی از اهل حل و عقد فراهم آیند و دست به بیعتش دهند و این بیعت صحیح است اگر چه بعد طلب از وی واقع شود بر چند آدمی باشد یا این طلب و در یک وقت بیعت بدو امام صحیح نیست بلکه آن دیگر بعد از اجابت مردم به بیعت اول در خور قتل است و معلوم است که بعد از نشاء اسلام و انقلاص رخت و تباعد اطراف آن در هر قطر یا اقطار ولایت بسوی امام یا سلطان است و در قطر دیگر یا اقطار امام و سلطان دیگر است و امر و نهی یکی در قطر دیگری نافذ نیست پس قعود و انکسار سلاطین و وجوب طاعت بر امام بر اهل قطر او که انجا امر و نهی ایشان نافذ بود است لازماً پس به است و چون یکی با دیگری بسیمت و در خور قتل باشد اگر توبه نکند زیر آن اطاعتش بر اهل آن قطر دیگر و دخولشان زیر ولایت او بنا بر تباعد اقطار و حسب نیست و بسیار است که بعد از این تباعد خبر آن امام یا سلطان تا انجا نمیرسد و نمیدانند که که امام کیست و در انجا قائم شد و که امام یک یزد و تحلیف بر طاعت است و چون حال نیست تکلیف بالایطابق باشد و هر که مطلع بر احوال عباد و بلاد است بمعنی معلوم است اهل صین و هند نمیدانند که در ارض مغرب ولایت کیست یا نیکن از طاعت امام انجا چه رسد و که انکس و اهل ماوراءالنهر را معلوم نیست که ولایت در میان کجاست و که انکس و این موافق قواعد شرعی و مطابق

ولایت اوله است و آنچه مخالف این است در خوار التفات نیست چه فرق در میان ولایت اسلامی که در اول اسلام بود و در ولایتی که الان است او واضح تر از مهر نیر در است و منکر آن مباہلت باشد مستحی خطاب بحجت نیست زیرا که عقل حجت ندارد و آنرا نمی تواند فهمید و سفر کردن و جستجوی سلطان و قطع مضاف نمودن از برای بیعت آن امام چیزی نیست زیرا که در ثبوت امامت بیعت بر صلاح مباہلت شرط نیست و نه از شرط طاعت بر جعل است آنکه وی منجمله مباہلتین باشد بلکه در هر قطر که امام موجود است بیعت و طاعت او کافی است و اگر نیست یصح و زبر غیر مباہلت نیامشده در باره او اتباع ظاهر شریعت و تقیید با حکامش بر وجه کتاب و سنت موجب عدم بیعت او بر مونه جاهلیت است و وعید متوجه بر کسی است که با وجود امام دست بیعت و دل بطاعت او

### خاتمة الکتاب

امر مبعوض و نهی از منکر دو تاستون بزرگ اند از اعمده دین سترگ و دو رکن کبیر اند از ارکان اسلام و آنچه درین هر دو از آیات قرآنی و احادیث صحیحہ نبویہ وارد شده اتساع آن جز در موفقت مستقل نمی تواند شد و بر وجه این هر دو اجماع سابق و لاحق این است است خلافی در آن معلوم نیست و اگر هست در قیود این و جوب است و بعد از دریافت این معنی بر هر مسلم واجب باشد که چون منکری را بر بنید تغییرش بدست خویش کند اگر نتواند بزبان کند ورنه بدل چنانکه از آن حضرت سلمه ثابت شده و ظهور منکریت چیزی حاصل میشود بخلاف آن چیز که کتاب خدا و سنت رسول یا اجماع مسلمین و هر که قادر است بر تغییر بدست بروی این تغییر فرض است اگر چه بمقابله باشد و مقتول و برین مقابل شهادت و قتل قائل منکر بحق است و شرع قاتل او است و لکن تقدیم موعظت بقول لین باید کرد و اگر مؤثر نشود قول خشن باید گفت اینهم اگر اثر نبخشند انتقال

بسوی تغییر بدست کند پسر متقانه نماید مگر تغییر جز بقا که رست نمی آید و اگر قادر  
بر انکار بدست نیست فقط انکار بزبان کند که فرض او همین قدر است پس اگر  
انکار بزبان هم نمی تواند کرد و انکار بدل نماید و برین انکار هر کی قدرت دارد  
و این ضعف ایمان است که قائله الصداق المصدوق صلکم و از اینجا ضعیف  
باشی که اشتراط ظن تاثیر در انکار بدست است سپس در انکار بزبان و اما  
انکار بدل پس فرض است بر هر مسلمان و محتاج آن نیست که متقید بظن تاثیر  
کرده آید زیرا که این امر کائن در طلب و در خارج ظاهر نمی گردد و تاثیر  
بدان دست بهم نمی دهد و انکار بر منکر متوقع الحصول بعلت همین جائز است  
چون کف از ان قبل از شروع ناسل منکر در ان قطع از برای عرق و احسم  
از برای ما و فساد است و کما بدست از اعتبار این شرط که مودی بسوی  
مثل آن منکر یا انکار از ان نشود چه اگر قیام درین مقام مودی بسوی تجربی  
شود و کما قال سبحانه وَاذْهَبْ لَهُ اَتَقَّ اللَّهُ اَخَذْتَهُ الْعُرَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهُ  
جَهَنَّمُ وَبَشَّسَ الْمُهَادُّ وَچنانکه از حال بسیاری از ظلمه و فحیره و فسقه معلوم  
است که برگزیده اقبال و ذمه در حق مومنی نکنند و بر و اجدائی مترجمی گردند  
بلکه نزدیکی از منکر و امر بمعروف و نهی از منکر می آید و  
سبب اتمام حجج المدح و عطف و عطین و قطع ذریعه مناصت  
نامعین کوشش و کوشش دارند پس درین هنگام سکوت نمودن و بسوی انکار  
بدل برگزیدن حق است زیرا که در تعرض با انکار از دید و لسان نشود و نمانی  
اشاع و اثره منکر بر مطلوبین و فرید نزول مصائب برین بیچارگان است  
فی اشره خیار و قد ارتفع الوجوب بل ارتفع الجواز لانه یوجب حدوث مظلمه  
مع تلك المظلمه و منکر مع ذلک المنکر و از اعظم آفات انکاری کی آنست که مفسد  
شود بسوی تلف نفس منکر با عضوی از وی یا مال او را بر باید با عدم حصول  
تاثیر که مطلوب آن انکار بود و که ام تاثیر می تواند شد با آنکه بسبب این انکار که



از وی بحق منکر صورت بسته شمرده اند و عظم منکر آید روی او و در نهاد یک یک است  
 با حرمت دیگر و انضمام یک مصیبت با مصیبت دیگر بر روی کار آمد و تا کار چنین آید  
 خشونت ضرورت است بلکه انتقال بجا بنشیند با وجود تاثیر کمین انتقال غیر مازون به  
 است قال تعالی فَعُولًا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا اَللّٰهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَتَخَشَّيْهِ و چون تاوب  
 باین ادب با کفر کفره و اعظم عصاة متمرّدین است پس سلوک این مسلک تا همین  
 بمقام انکار که غیر مسل اند با بعض عصات یا ظلمه مسلمان اولی و اخق و اقدم و الزم  
 باشد و با بجهله هر که قائم بمقام امر معروف و نهی از منکر است بر وی واجب است که  
 عصیر را که یقین باشد بنجر ساختن آن بریزد و دو فاطر کفر را اگر تسوید منکرش ممکن  
 نباشد بسوزد و آلات مناهمی را بشکند و برابط و معازف را ببرد و متشال حیوان  
 و صلیب را محو سازد و بر غیبت مسلم انکار نماید و غیبت اشته منکر و اعظم محرم است  
 و انکار بر فاعل آن واجب باشد بر هر مسلم و احادیث تحریم اعراض در رنگا رنگ  
 تحریم دماء و اموال بصحت رسیده مگر بهر مظلوم بقول سو که جائز است و واجب است  
 اعانت مظلوم بر ظالم و اما جواز اطعام فاسق و اکل طعام از پیش معلوم است بهر شک  
 در آن نیست و حق تعالی و باره طعام کفار فرموده طَعَامُ الَّذِينَ اَوْتُوا الْكِتَابَ  
 حَلَالٌ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَالٌ لَهُمْ و خود آنحضرت صلعم از طعام کفار تناول فرموده چنانکه  
 قصه ایدیه و دیه بابت شاة مطبوخه معروف است و لکن اگر مو اکتل فاسق مودی  
 شود بسوی غیر مومن از قیام با نجبه انکار آن از یکس بران فاسق واجب بود یا نه  
 گرد و تجربه فاسق بر فسق پس و جی از برای منع باشد ازین حیثیت نه از حیثیت  
 فاسق بودن وی و تشک نیست که فاسق مودی از مسلمانین نزول بروی و از برای  
 او نزو خود و محبت با وی رواست غایت آنکه بر فسق که در دست بمقتضای شرع  
 انکارش می باید کرد بهر چه ممکن باشد از دست و زبان و دل و ممنوع نیست مگر محبت  
 او بنا بر فسق و مصیبت نه بنا بر آنکه رجلی از مسلمانین است و نه بنا بر آنکه رجی دارد با او  
 و چون مجرده اخوت اسلامی در جو از محبت کافی است جوازش از برای خصال خیر

الله

در حاکم محل تردد و محتاج دلیل نیست اما آنکه او تمامی در باره کفار گفته که اینها کافر  
 عَنْ النَّبِيِّ ﷺ لَقَدْ يُقَالُ لَكُمْ فِي الدِّينِ وَلكُمْ حُرٌّ وَلكُمْ بَرٌّ وَلكُمْ أَنْ تَذَرُوهُمْ  
 الايه و چون محبت با فاسق بنا بر اسلام او جائز آنکه تعظیم و مسرت مبسر و مدون  
 جائز باشد زیرا که وجود اخوت اسلامیه میان مطیع و عاصی از مسلمین معلوم  
 باد که شرع مبین است و قد صح عن رسول الله صلعم انه قال والذی نفسی بیده  
 لا یؤمن احدکم حتی یحب لافحیه ما یحب لنفسه و قال المسلم اخو المسلم لا یظلمه و  
 لا یسلطه و احادیث و عموما قرآنیه درین باب بسیار است و ازین جا شناخته  
 باشی که جواز را درین مقام مقید بمصلحت و فیه ساختن بلا وجه است و آنچه  
 منوع است همان است که تعظیم او بنا بر فسق کفند یا مسرت بس و او و خصال  
 شمر که از معاصی خداست نمایند بلکه موالات فاسق ازین حیثیت کیکی از اهل  
 اسلام و برادران مومنین است و اوجب است نه حرام و عدم جوازش نیز در  
 موالات بنا بر فسق و فجور متحقق نمیکرد و همچنین مناصرت فاسق در امر حق نه در  
 امر باطل حرام نیست و و مکیه مقصود از مذخلت فسقه و محبت و موالات و تلفات  
 و مناصرت ایشان و جز آن متبیس گرد و حملش بر محمل حسن و مقصد صلاح و اوجب  
 باشد زیرا که با قطع نظر از وجوب این معنی با و نه کتاب و سنت این مسلک یکی  
 از اسباب فوز و غیره و ازین نیز هست و هر که ارکان خمس اسلام بجای آورد  
 مسلمان است بنص شارع محمد بن عبد الله صلعم و اوله مشتمل اند بر ترهیب عظیم از  
 تکفیر مسلمین و او که داله بر وجوب صیانت عرقل مسلم و احترام او دلیل اند فحوا  
 خطاب بر تحجب از قدح و ردین او هر قادیح که باشد تا باخراج او از ملت اسلام  
 بسوی ملت کفر هر چه رسد و هیچ جنایت معادل باین جنایت و هیچ جرأت  
 مماثل باین جرأت نیست که هر که از رسول خدا صلعم مسلم فرماید و مومن گوید او را  
 بر مجر و تاویل تکفیر کنیم و از دائر اسلام بیرون بریم مسلمان را که ایمان بخدا  
 و روز آخرت دارد لائق نیست که زبان بکفیر مروت مسلم بکشد مگر آنکه بر مانع

روشن تر از روز دهمشته باشد و حدیث صحیح آمده که من قال لا خیهه کافر فقه باها  
 احدها و در حدیثی دیگر من و عار جلا با کفر و لیس کند تک الک ایا حار علیه آمده و درین  
 احادیث اعظم زاجر و اکبر و اعطاست از تکفیر و حق تعالی گفته و لکن حق شریح  
 بِالْكَفْرِ صَدَّقَ اَکْبَرُ ضرورت در کفر از شرح صدر بدان و طمانیت قلب  
 و سکون نفس بسوی آن و نیست اعتبار بوقوع طوارق عفا که شده لاسیما  
 نزد جمل بجا فتنش با طریقه اسلام و نه بصد و فعل کفری مادام که فاعلش بدان  
 اراده خروج از اسلام بسوی ملت کفر کند و نه بلفظی که مسلم به آن لفظ کرده  
 و دال بر کفرست با آنکه وی معتقد معنی آن لفظ نیست و نتوان گفت که سنت  
 مطهره دال است بر کفر فاعل بغیر ملت اسلام و بر کفر کفر مسلم و هم درست  
 اطلاق کفر بر فاعل فعل مخالف شرع آمده چنانکه در حدیث است لا تزجوا  
 بعدی کفارا یضرب بعضهم رقاب بعض و نحو آن از آنچه وارد باین مورد است  
 و این همه مفهید آنست که صد و امری ازین امور موجب کفرست اگر چه در  
 قائل و فاعل آن خروج از دایره اسلام بسوی ملت کفر نیست زیرا که نزد  
 قضیاتی سبیل تاویل و عدم وجدان طریق مسلک و همچو احادیث چاره کار  
 اقرار آن اوله بر مورد آنهاست و اینقدر کافیست که بر هر که رسول خدا صلی  
 اطلاق اسم کفر فرموده وی همچنانست که گفته و بر غیر وی از مسلمین اطلاق  
 کفر جائز نیست مگر سیکه صد او را شرح بکفر گشته و لغو و بالعدم و درین معنی  
 نجات از معرّه خطر و سلامت از وقوع در محنت است زیرا که اقدام بر بعضی  
 و ران باس است فعل شریح بدین نوع نیست و چون بپذیری که در آن هیچ فائده  
 و عایده نباشد مسامحت نمیکند لیس چه قسم بر جان خود این مسامحت می تواند کرد  
 با آنکه در عدا و سیکه آنحضرت صلیم کافر شناسیده است نیست و قائم است بسو  
 ای معنی عقل تا بشرع شریعت چه رسد و همه ذابجمع میان اوله کتاب و سنت  
 و موجب است با آنچه ذکر یافت ممکن است پس معیر بسوی آن تعیین باشد و بر

مسلمان حتم و جب است که اطلاق کلمه کفر نکند مگر بر کسیکه سینه او از برای کفر  
منشرح گردیده یا اقتضای نماید بر مبرور و

و هذا الحق ليس به خفا  
يا بے الفتة الا اتباع الحق  
فد عن من بُنيت الطرق  
و سنج الحق له واضح  
فببر حكايت قول كفى صادر از كافر كفى باشد قرآن كريم انقدر بر حكايات كفر  
بواح مشتمل است كه حصر آن درين مختصر نمي تواند شد و پنجين تكفير كافر كه نمي توان  
كرد زيرا كه مي مستثنى است بقوله تعالى لا آمن اكبره و قلبه مطمئن  
بالايمان و پنجين تقبيل ارض روبروي ملكو تعظيما خارج از وادي كفت است  
آري اگر اين تقبيل و سینه بار آورده روبروي غير الله باشد بي شبهه كفر خواهد بود  
و هر كه از علماء اعلام است مي داند كه تكفير بلازم از اعظم مزالق اقدام است و  
كفر در دوت اگر يافته شود موجب بنيوت زوج باشد و حكم صاحب آن اگر  
مكلف باشد قتل است اگر ايمان نيارد و حقوق ثابته بر دوش مرتدين همچو دين  
و نحو آن باقي است برومي و ساقط نميشود و بروت بلكه در ملك مالك آن اشياء  
و باجملة و جوب امر معروف و نهى عن المنكر برين است بايجاب خد اى غر و جل و  
رسول مقبول او است صلعم و معيار معرفت معروفات شرع و منكرات اسلام  
كتاب عزيز و سنت مطهره است و ليس و ترك اين بر د و در حق كسيكه مذمب او  
فختلف فيه است اعظم ذريعه است بسوى سداب امر و نهى بلكه واجب بر هر مسلمان  
آنست كه هر چه را در كتاب و سنت معروف يابد امر بدان بهر واحد كند و هر چه  
را درين بر د و حجت نيره منكر بيند نمي بر كمي از ان فرمايد و اگر قائل از اهل علم بخلاف  
آن گويد قول او منكر واجب الاظهار باشد او لا برومي و ثانيا بر عامل آن و برين  
شبهه يعيت شرفيه كه ما را امر معروف و نهى عن المنكر فرمود و هيمن شريعت موجود  
در قرآن و حديث است و اما ما حدث من المذمب فليست بشيء مستحجة و  
لا هي شدة افع ناسخه لما جارية خاتم النبیین و سيد المرسلين صلى الله عليه وآله

و سلم و انما هی بدع ائمه عت و حواش فی الاسلام حدیث فاما کان فیها سوغات  
لا شرع الثابت فی الکتاب و السننه فتنه سبقت الیه الکتاب و اما کان منحنافاً  
للکتاب و السننه فهو توفیق فاعلمه مضروب به فی وجهه کما جارت به ذلک اولاده  
الصیحه الی تنها کل امر لیس علیه امرنا فهو و قالوا جب علی من له علم بهذه الشریعه  
ولهیه حقیقه من معرفتها و منکرنا ان یامر بما علمه معروف و منی عما علمه منکر فافتح لایسیر  
حکمه و لا یسقط وجوب العمل به و الا امر بفعله و الامکار علی من خالفه بحج و قول قائل  
او اجتهاد و مجتهد او ابتداء معتدع فان قال تارک الواجب او فاعل المنکره  
قال بهذا فلان او ذم سب الیه فلان اجاب علیه بان الله تعالی لم یأمرنا بالتابع  
فلانک بل قال لنا فی کتابه العزیز و مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَاَمَّا مَا کُنَّ  
عِنْدَهُ فَاَمْتَصِرُوا فان لم یقتض هذا حکمه الی کتاب الله و سننه رسوله صلعم کما امرنا  
فی کتابه بالرد الیهما عند التنازع و بالمد التوفیق و هو المستعان و لا حول و لا قوه  
الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی رسولہ محمد و آله و صحبه

اجمعین

خاتمه الطبع کتاب استطاب النہج المقبول من شرائع الرسول از ناظم کتیا و  
ناظر فی ہما ظہوری و ظہور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان صاحب الملقب  
بافتخار الشعر المتخلص بشہیر سلمہ المد القدر  
الحمد لله کہ این فرزندہ آغاز راجحنگ انجام روز شد و این ہایون و بیاجہ حسن ثمت  
بیونہ گرفت تصاب کمال خود آرا آمد و منتہای مقال چہرہ کشا و خیرہ سرمایہ عبادت  
ست و کفینہ نقاس معاملات طلب کمال این گلشن روی حین انجمن محمد و مژدہ  
عالیشان ایوا خیر میر نور الحسن خان در گوشہ خاطر پرورہ کشای تعجب و در  
خلوت چشم بآراستہ حیرت ست آذان زمان کہ پردہ ششمش را با وراق کتاب  
کوک کردہ آمد نہ شب را شب و اندہ روز را روز شتابہ سہی ہاروش و ماشوش  
ہم آغوش است در ہر فن استادی مبین و در ہر علم رہنمای کیشدار و گویا مولانا محمد شہیر

آشناست و گاه با افتخار شهر شهرمند است آشنایان نیست را با لایبر آمد و  
 زمین طبعیات را اندر گشت زنده منطبق بر زبان آورد و سحر رشته بلاغت را  
 رسائی داد و در عرصه مشائیت عبارات گنجینه و در شستان اشراق حیرانغ افروخت  
 آصول را ریشه دو انید و مروع را شاخ و برگ آگاه کرد و با انیمه نغمه تفسیرش  
 بیان ست و در عرصه حاشیش بر زبان آراشتافتش بنای احکام نمویه ست  
 اساس و ساحت ست ستمیه عبارات گنجینه را می و قیاس نیست این کتاب مستطاب  
 که از آفریده فضائش یکپختن و از آفرینش کمالش نقش اولین ست و عهد  
 دولت مه نواب فلک قباب جناب شهاب جهان حکیم صاحب  
 کون آف انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقه اعلامی ستاره هند که اسکندر در ممالک  
 او آئینه سازی و پرویز در برش نغمه نوازی پیش نیست آرشاد فیض بنیاد جناب  
 نواب والا جاہ امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان صاحب  
 بھاوکر که مؤلف علامه را پدر عالیجناب و کمالان زمانه را مرجع و آب ست مطبع  
 شهابی زبیر اہتمام محبت راجان و مروت را توان مولوی محمد عبد الجبیر  
 خان تصحیح بیوج مجاہد بعد مولوی سید ذوالفقار احمد نقوی بھوپال  
 و بکتابت سعید ازلی مثنوی حسن علی که عمر نظاره در مشاہدہ حسن خطش صرف  
 حرفش را در گفتگوی شکر حرفان هزار حرف باشد و با صلاح سنگ محبت پناہ  
 و قافا گاہ سید عبد الکرم ۱۲۰۰ ہجری مطبوع شد اکنون ببل طبع  
 شہیر عاشق مزاج که درین ضعف دست نا بگریان بردن از محبت او ست و درین  
 ناتوانی غبار خود را بدوش نسیم برداشتن از جرات او و درین از غلظت او از سیکند

و ہو ہذا

برای گلشن فضل و ہنر بجا آورد  
 عروس گلہ آراک در کنار آورد  
 درون انجن خویش شہ سار آورد

بلند مرتبہ نور الحسن کہ دانش او  
 نگار منظر دانش کشید در بر خویش  
 اگر از ادب سخن میرود و حمیری را

بهر کجا که سوار میمند حکمت شد  
 هزار صیبه معانی به پست بر فقر اک  
 هنوز عمر عزیزش گشت و کرده بسی  
 زمانه یاد و ایام سازگار کشید  
 امیر ابن امیر که بر سر قصرش  
 امیر ابن امیر که بند گانش را  
 امیر ابن امیر که تاجدارانه  
 ازین کتاب که نامند نهج مقبولش  
 چه میفروش بلاغت بنو فصاحت جام  
 نسیم فیض بچار کمال را نازم  
 سیاه روی اهل خلاف را وقت  
 قلم بقطع بر این برقیاس زند  
 غیب نیست درین عمر همچو شغل خطیر  
 دست اهل طلب اجرت طلب اند  
 ازین دکان همه سر نایه افادت را  
 هزار سال بماند که از غلام جبل  
 مدام مرگز اقبال و جاه و دولت

نصیر را عصفت طفل میسوار آورد  
 چون فکرش مفر جگه شکار آورد  
 توان نوشت که یک آمد و هزار آورد  
 ستاره چاکر و اقبال پیشکار آورد  
 زمانه شمه خورشید را بکار آورد  
 خرد به یمن و داریاب و شمار آورد  
 قدم زمانه بر او رنگ اغیار آورد  
 نگار عیش تناس روزگار آورد  
 که عالمی بطلب خسته خار آورد  
 بریشگی شجر علم برگ و بار آورد  
 محققانه بکف کلک مشکبار آورد  
 که همه ز خداوند ذوالفقار آورد  
 رفیق همت و توفیق دستیار آورد  
 برای منتظران مزد انتظار آورد  
 بوام برد خرد و هوش سنار آورد  
 سفینه همه آفاق بر کنار آورد  
 که بجز فقه حدیث نبی مدار آورد

تایخ تألیف و طبع کتاب از مولوی حکیم سید محمد اعظم حسین بن حکیم سید  
 محمد زکی مرحوم نزیل جھوپال که درین زمان آخر گوی سبقت از او اهل  
 دشمن و سخن برده و دل بنو آئین شیوا بیانی سپرده سلمه الله تعالی  
 و عاقبه

نور احسن آن فرد بفرزنگ کارزد  
 فرزند فرزند که پیرانه ز طفله  
 هر گونه شنار که بگفتار توان رفت  
 راه خرد از هر بهی بخت جان رفت

<p>در قطع ره حکم که پس مو و در است برداشت کتابی و طراز که در آن است سطری که رقم کرد توان گفت نیست که شبید بارش و از ساخته آمد جز مرعلیه پیاپی تحقیق نه خوشن کرد مانا که خرد را به نفعان خانه معنی در بسط مطالب همه نهاده و بصحرا فکر م بسر منزل تا یخ چو پی برو</p>	<p>از شوخی اندیشه خود بر آب عیان است بینی قلم و پیشگاه شمع بدان است عالمیت که زرباش و گهر زربان است کار که گیتی ز بزرگان جهان است هر چند قدم بر قدم راه روان است پیدایشان دادن صد گنج نهان است آن را ز که جبریل و نبی را بیان است منهاج قوانین شریعت بزبان است</p> <p>۹۶ ۱۳</p>
---	---

### گزارش نامه گمراه

این نامه عام فهم خاص پسند چون پیرایه اختتام در بر کشیده خامه با کمشت برگزیده و  
نگار شش نامه دیگر که در حجم دو چند است ازین مختصر بلکه بیشتر برگزیده اند و درین جو  
بی حوائج دلیل مانده یا نامه نگار بطریق حال بقلم در سپرده و زان نامه که عرف  
الاجاد می من جهان هدی الهامی نامش کرده ام فی الجمله با و له متفرد  
و بتفصیل همگان گردد و با اینهمه اگر چیزی از جزئیات مسائل بی ادله بنا بر کثرت  
اشتغال ایثار ارجال بر همال مانده باشد بنامه نامی این حجت علم که از ملک پدر و الا که  
فرو ریخته اند توان برگشت که معنی از جوع است و مسکن از جمیع خصوصیات بیکه  
درین نزدیکی نگار شش پذیرفته و به بد و رالاه من ربط المسائل بالاول  
نامزدش فرموده و همین تهذیب و گزین ترتیب در آن مرعی داشت که پس  
از آن پیرو دلیل در ابواب عبادات و معاملات حاجت پیوند سفر و گیتی کرد  
و از سفر سوسی بلاد و در دست آرا و رجال در عاقبت می ماند و این مختصر خستین نقش  
ست که از نامه سنت نگار این سیم ز رنگی دیگر یافته است و در لایمانان نصوص است  
و اسلامیان اصول پسند افتاد و این کار دولت است کنون تا که رسد و السلام



# تصحیح بعض اغلاط طبع کتاب النجیح المقبول

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲	۱	بالتفقه	بالتفقه	۲۵	۱۸	عریض	عریض
۱۱	۱۳	یدر ربیہ	یدر ربیہ	۲۶	۳	تجیت	تجیت
۵	۱	زائد	زائد	۲۱	۲۱	رامت زمان	وزن امام
۱۴	۱۴	سرور	سرور	۳۲	۱	شوکانی	شوکانی
۶	۴	نیاید	نیاید	۳۳	۱۱	واہیہ و ہمار	واہیہ و ہمار
۷	۶	زوجی	زوجی	۳۵	۳	از	+
۸	۴	عنیت	عنیت	۳۷	۵	کثیرہ	کثیرہ
۱۱	۱۴	متبعض	متبعض	۴۱	۱	نقل	نقل
۹	۲۳	وہی شفاعت	انہا شفاعت	۴۳	۸	ان کان	من کان
۱۲	۱۹	خواہ کرد	خواہند کرد	۴۶	۸	ربکیہ	ربمیہ
۱۳	۲	تبیث	تبیث	۴۷	۹	کتاب عزیز	کتاب عزیز
۱۴	۳	ہزل	ہزل	۵۵	۱۱	برائی	برائی
۱۸	۲۰	ووالہ	ووالہ	۵۷	۲۳	علی	باب علی
۱۹	۱۲	بکشاید	بکشاید	۵۷	۱۱	تقریظہ	تقریظہ
۲۰	۵	اقتصار	اقتصار	۵۸	۱۷	مختل	بمختل
۱۶	۱۶	نضج	نضج	۵۹	۱	معت	ست
۱۷	۱۷	دیگی کہ	دیگی کہ	۶۰	۱۰	این	انیمہ
۲۴	۱۱	نیت	ست	۶۵	۸	ازاد	اد
۲۵	۸	تمام ست	تمام ست	۶۷	۹	ستودہ	ستودہ

تصحیح و ترمیم کتاب النجیح

صفحه	سطر	قطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۶۵	۲۱	دقت	دقت	۹۷	۸	همواره	همواره
۶۶	۱۶	تسبیح	تسبیح	"	۲۲	ثابت	ثابت
۶۸	۶	خورد	خورد	۹۹	۱۹	طاعت	طاعت
۷۰	۱۲	مرست	مرست	۱۰۱	۱۲	العنکاة	العنکاة
۷۵	۱	تسبیح	تسبیح	"	۱۴	مترجم	مترجم
"	"	غمر	غمر	"	۲۲	باعضوی	باعضوی
۷۶	۲	اقتضار	اقتضار	۱۰۲	۱۳	معلوم بنظام	معلوم بنظام
۷۹	۱۸	و	و	۱۰۳	"	مخالفت	مخالفت
۸۳	۱۶	علیه	علیه	۱۰۵	۱۲	ثابت	ثابت
۸۹	۶	وزانچه	وزانچه	۱۰۸	۱۹	سبقت	سبقت

تم بحمد الله الکریم



